هو الله الذی لا اله الا هو الملک القدوس السلام

الحمد لله که کتاب مستطاب حل دقائق قرآن کاشف اسرار فرقان مسمی

بفوز الکبیر مع فتح الخبیر فی اصول التفسیر

از تصنیفات مولانا شاه ولی الله والد ماجد حضرت شاه عبد العزیز محدث دهلوی قدس الله سرهما

در مطبع محمدی باهتمام عبد الملک ولد مولوی محمد صاحب مرحوم طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

نعم الهی در بارهٔ این بندهٔ ضعیف بی شمار اند و اجل آنها توفیق فهم قرآن عظیم است
ومنن حضرت رسالت پناه علیه الصلوة والسلام بر کمترین امتیان بسیار اند و اعظم
آنها تبلیغ فرقان کریم است آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم قرآن را تلقین فرمود
بقرن اول تا ایشان به قرن ثانی رسانیدند وهکذا وهکذا تا آنکه این درمانده را نیز از روایت
و درایت آن حصه رسید اللهم صل علی هذا النبی الکریم
سیدنا ومولینا وشفیعنا افضل صلواتك وایمن برکاتك وعلی آله
واصحابه وعلماء امته اجمعین برحمتك یا ارحم الراحمین
اما بعد میگوید فقیر ولی الله بن عبد الرحیم عاملهما الله تعالی بلطفه العظیم
چون برین فقیر دری از فهم کتاب الله کشودند خواست که بعضی نکات نافعه
که در تدبر کلام الله یاران را بکار آید در رسالهٔ مختصری مضبوط نماید امید واری از عنایت
بی غایت حضرت باری آن است که طالب علمان را به مجرد فهم این قواعد راهی واسع

در فهم

در فهم معانی کتاب الله کشاده گردد که اگر عمری در مطالعه تفاسیر یا گذرانیدن
آنها بر مفسران علی انهم اقل قلیل فی هذا الزمان بسر برند بآن ضبط و ربط بدست
نیارند وسمیتها **بالفوز الکبیر** فی اصول التفسیر وما توفیقی
الا بالله علیه توکلت وهو حسبی ونعم الوکیل
و مقاصد این رساله منحصر است در پنج باب **باب اول** در بیان علوم پنجگانه
که قرآن عظیم بطریق تنصیص بر آنها دلالت فرموده است وگویا نزول قرآن
بالاصالة برای آن بوده است **باب دوم** در بیان وجوه خفاء نظم قرآن بنسبت بر
اذهان اهل زمان و علاج آن وجوه باوضح بیان **باب سیوم** در بیان لطائف نظم
قرآن و شرح اسلوب بدیع آن بقدر طاقت و امکان **باب چهارم**
در بیان فنون تفسیر و حل اختلاف واقع در تفسیر صحابه و تابعین **باب پنجم**
در ذکر جملهٔ صالحه از شرح غریب قرآن و اسباب نزول آن که مفسر را حفظ آن بمقدار
ضرورت است وخوض در تفسیر بدون ضبط آن ممنوع و محظور

باب اول

در بیان علوم پنجگانه که قرآن عظیم بطریق تنصیص بیان آن فرموده است باید دانست که معانی
منطوقهٔ قرآن خارج از پنج علم نیست علم احکام از واجب و مندوب و مباح و مکروه و حرام خواه
از قسم عبادات باشد یا معاملات یا تدبیر منزل یا سیاست مدنیه و تفصیل این علم ذمه
فقیه است و علم مخاصمه با چهار فرقهٔ ضاله یهود و نصاری و مشرکین و منافقین و تفریع برین
علم ذمهٔ متکلم است و علم تذکیر بآلاء الله از بیان خلق آسمان و زمین و الهام بندگان بانچه

ایشان را در می بایست و از بیان صفات کامله او تبارک و تعالی و علم
تذکیر بایام الله یعنی بیان وقایعی که آنرا خدا تعالی ایجاد فرموده است از جنس
انعام مطیعین و تعذیب مجرمین و علم تذکیر بموت و ما بعد آن از حشر
و نشر و حساب و میزان و جنت و نار و حفظ تفاصیل این علوم و الحاق
احادیث و آثار مناسبه آن وظیفه واعظ و مذکر است و بیان این علوم بروش
تقریر عرب اول واقع شده نه بروش تقریر متاخران پس در آیات احکام
اختصار که قاعده متن نویسان است و تنقیح قواعد از قیود غیر ضروریه که صناعت
اصولیان است التزام نفرمود و در آیات مخاصمه التزام به مشهورات
مسلمه و خطابیات نافعه اختیار نمود نه تنقیح براهین بروش منطقیان مناسبت
در انتقال از مطلبی به مطلبی چنانکه قاعده ادبای متاخرین است رعایت نکرد
بلکه آنچه القای آن بر عباد خود مهم دانست انرا نثر فرمود هرچه مقدم شود گو شود و هرچه
موخر شود گو شود عامه مفسرین هر آیتی را از آیات مخاصمه و آیات احکام بقصه
مربوط سازند و آن قصه را سبب نزول آن انگارند اما محقق آنست که مقصد
اصلی از نزول قرآن تهذیب نفوس بشر است و در هم شکستن عقاید باطله
و اعمال فاسده ایشان پس وجود عقاید باطله در مکلفین سبب نزول آیات
مخاصمه است و وجود اعمال فاسده و جریان مظالم در میان ایشان سبب
نزول آیات احکام است و متنبه نشدن ایشان مگر بتذکیر آلاء الله

و ایام الله و وقایع موت و ما بعد آن سبب نزول آیات تذکیر است خصوصیات قصص
جزئیه که تصدیع روایت آن کشیده اند چندان دخیل نیست الا در بعض آیات که آنجا
تعریض است بواقعی از وقایعی که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده
یا پیش از زمان آن حضرت بظهور پیوسته اند و انتظاری که سامع را از شنیدن آن
تعریض حاصل میشود بدون بسط قصه زایل نمی گردد پس لازم آمد که این علوم را
بوجهی شرح کنیم که مؤنت ایراد قصص جزئیه لازم نیاید **فصل** در قرآن مجید با چهار
فرقه ضاله مخاصمه واقع شده است مشرکین و یهود و نصاری و منافقین و این مخاصمه
بر دو قسم است یکی آنکه آن عقیده باطله را بیان کنند و تشنیع نمایند بر شناعت او
و بران انکار کنند پس دیگر آنکه شبهات ایشان تقریر نمایند و آنرا بادله
برهانیه یا خطابیه حل نمایند اما مشرکین خود را حنفا می گفتند و دعوی
تدین بملت ابراهیمی می کردند و حنیف کسی را گویند که بملت ابراهیمی متدین
باشد و شعار آن ملت را لازم گیرد و شعار ملت ابراهیمی حج خانه کعبه
است و استقبال آن در نماز و غسل از جنابت و اختتان و سایر خصال
فطرت و تحریم اشهر حرم و تعظیم مسجد حرام و تحریم محرمات نسبیه و رضاعیه و ذبح
در حلق و نحر در لبه و تقرب بذبح و نحر خصوصا در ایام حج و در اصل ملت وضو و نماز
و صوم از طلوع فجر تا غروب و صدقه بر یتامی و مساکین و اعانت بر نوائب حق
و صله ارحام مشروع بود و تمدح بفعل این اشیا در میان ایشان جاری بود

اما جمهور مشرکین آنرا ترک نموده بودند و در میان ایشان کالم یکن شده بود و تحریم قتل
و سرقه و زنا و ربا و غصب نیز در اصل ملت ثابت بود و انکار بر فعل آنها فی الجمله جاری اما
جمهور مشرکین مرتکب آن بودند و بحکم نفس اماره میرفتند و عقیدهٔ اثبات خدای تعالی و آنکه خدا
خالق آسمان و زمین است و مدبر حوادث عظام است و قادر بر ارسال رسل و
مجازی عباد بر اعمال ایشان و مقدر حوادث قبل از وقوع آن و آنکه فرشتگان بندگان
مقرب خدا اند و مستحق التعظیم اند نیز در میان ایشان ثابت بود و اشعار ایشان بران دلالت
می کنند اما جمهور مشرکین درین عقاید شبهات بسیار ناشی از استبعاد آن امور و عدم الفت
بادراک آن بهم رسانیده بودند و گمراهی ایشان شرک بود و تشبیه و تحریف و انکار
معاد و استبعاد در رسالت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و فاش بودن اعمال قبیحه و مظالم
در میان یکدیگر و ابتداع رسوم فاسده و مندرس ساختن عبادات شرک آن است که غیر
خدا را صفات مختصه خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم باراده که تعبیر از ان بکن
فیکون میشود یا علم ذاتی از غیر اکتساب بحواس و دلیل عقلی و منام و الهام و مانند آن
یا ایجاد شفای مریض یا لعنت کردن بر شخصی و ناخوش بودن ازو تا بسبب آن
کراهیت تنگدست یا بیمار و شقی گردد یا رحمت فرستادن بر شخصی تا بسبب آن رحمت
فراخ معیشت و صحیح بدن و سعید باشد و این مشرکان در خلق جواهر و تدبیر امور
عظام هیچکس را شریک نمی دانستند و چون خدا تعالی بر کاری ابرام فرماید هیچ یک را
قدرت ممانعت اثبات نمی کردند بلکه اشراک ایشان در امور خاصه به بعضی بندگان بود

گمان

گمان می کردند که مانند آنکه بادشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را باطراف
ممالک می فرستد و ایشانرا در امور جزئیه تا وقتی که حکم صریح بادشاه نشده است
مختار و متصرف میدارد و خود بتدبیر امور جزئیه بندگان نمی پردازد و حواله سایر
بندگان بقهارمه میکند و شفاعت قهارمه در باب خادمان و متوسلان ایشان قبول
می نماید همچنین ملک علی الاطلاق جل مجده بعضی بندگان خود را خلعت الوهیت داده است و رضا
و سخط ایشان در سایر بندگان اثر میکند پس واجب می دانستند تقرب
بان بندگان خاص تا شایستگی قبول ملک مطلق حاصل شود و شفاعت برای
ایشان در مجازی امور درجه پذیرائی یابد و بملاحظه این امور سجده بسوی ایشان
و ذبح برای ایشان و حلف بنام ایشان و استعانت در امور ضروریه به قدرت
کن فیکون ایشان تجویز می نمودند و صورتها از سنگ و صفر و روئین و مثل
آن تراشیده قبله توجه بان ارواح ساختند و جاهلان رفته رفته ان سنگ
ها را بذاتها خود معبود انگاشتند و خلط عظیم راه یافت و تشبیه عبارت است از اثبات
صفات بشریه خدا را تبارک و تعالی پس میگفتند که ملایکه دختران خدا اند و می گفتند
شفاعت بندگان خود قبول میکند اگرچه رضامند نباشد چنانکه بادشاهان به نسبت
امرای کبار گاهی چنین میکنند و علم و سمع و بصر که لایق جناب الوهیت است چون در ذهن
ایشان جا نمی گرفت بر علم و سمع و بصر خود قیاس میکردند و در تجسم و تحیز می افتادند
و بیان تحریف آنست که اولاد حضرت اسمعیل ع بر شریعت جد بزرگوار خود بودند تا آنکه

عمرو بن لحی لعنة الله علیه پیدا شد و برای ایشان اصنام وضع کرد و عبادت آنها شروع ساخت و یله کردن بحایر و سوایب و حام و استقسام بازلام و مثل آن برای ایشان اختراع نمود و این حادثه پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک سه صد سال وقوع یافت و الحاصل درین باب بتمسک آثار آباء خود می نمودند و آنرا یکی از حجج قاطعه خود می دانستند و اگرچه انبیای سابق حشر و نشر بیان فرموده اند اما نه باین شرح و بسط که در قرآن عظیم مذکورست لهذا جمهور مشرکین بران مطلع نبودند و مستبعد می انگاشتند و این جماعه اگرچه به نبوت حضرت ابراهیم و حضرت اسمعیل بلکه به نبوت حضرت موسی علیهم السلام نیز اعتراف نموده بودند اما صفات بشریه که حجاب جمال با کمال انبیاست ایشانرا تشویش میداد و حقیقت تدبیر الهی که مقتضی بعثت انبیاست نشناخته چون مالوف بمماثلة رسول بمرسل بودند ابراز استبعاد می نمودند و درین باب شبهات واهیه نامسموعه در میان می آوردند مانند آنکه محتاج بشراب و طعام نبی چرا باشد و خدای تعالی فرشته را چرا نفرستد و بهر آدمی جدا جدا چرا وحی نازل نکند و علی هذا الاسلوب و اگر در تصور حال مشرکین و عقاید و اعمال ایشان توقف داری احوال محترفان اهل زمان خصوصا آنانکه باطراف دار الاسلام سکونت دارند بلاحظه کن که ولایت را چه خیال کرده اند و با وجود اعتراف بر ولایت اولیاء متقدمین درین زمانه وجود اولیا محال می انگارند و بقبور و آستانه ها میروند و انواع شرک بعمل می آرند و تشبیه و تحریف چگونه در ایشان راه یافته است و بحکم حدیث صحیح

لتتبعن سنن من قبلکم ازین آفات هیچ چیز نیست مگر امروز قومی مرتکب آنند معتقد مثل آن عافانا الله سبحانه عن ذلک بالجمله خدای تعالی برحمت خود آن حضرت را صلی الله علیه و آله و سلم در میان عرب مبعوث ساخت و آن حضرت را باقامت ملت حنفیه امر فرمود و در قرآن عظیم با ایشان مخاصمه نمود و در مخاصمه تمسک به مسلمات ایشان از بقایای ملت حنفیه واقع شد تا الزام متحقق شود پس جواب اشراک اولا طلب دلیل است و نقض تمسک به تقلید آبا و ثانیا عدم مساوات این بندگان با خدای تبارک و تعالی و اختصاص خضوع باستحقاق اقصی غایت تعظیم بخلاف این بندگان و ثالثا بیان اجماع انبیا برین مسئله وما ارسلنا من قبلك من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون و رابعا بیان عبث شنا عبادت اصنام و سقوط احجار از مراتب کمالات انسانیه فکیف مرتبة الالوهیت و این جواب مسوق است برای قومی که اصنام را معبود لذاته انگارند و جواب تشبیه اولا طلب دلیل است و نقض تمسک به تقلید آبا و ثانیا بیان ضروری بودن مجانست در میان والد و ولد و آن مفقود است و ثالثا بیان شناعت اثبات مکروه و مذموم پیش خود خدارا تبارک و تعالی الربکم البنات ولکم البنون و این جواب مسوق است برای قومی که بمشهورات و موهومات شعریه خوگر شده اند و اکثر ایشان به همین صفت بودند و جواب تحریف بیان عدم نقل آن است از ائمه ملت و بیان آنکه این همه اختراع و ابتداع غیر معصوم است و جواب استبعاد حشر و نشر اولا قیاس است بر احیاء ارض و مانند آن و تنقیح مناط که شمول قدرت و امکان اعاده است و ثانیا بیان موافقت اهل کتب الهیه است در اخبار بآن و جواب استبعاد رسالت اولا بیان

وجود آنست در انبیای متقدمین وما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحي اليهم
ويقول الذين كفروا لست مرسلا قل كفى بالله شهيدا بيني وبينكم ومن عنده
علم الكتاب وثانيا دفع استبعاد به بيان آنكه ايجا رسالت عبارت از وحي است قل انما انا
بشر مثلكم يوحى الي وتفسير وحي بانچه محال نبود وما كان لبشر ان يكلمه الله الا الآية
وثالثا بيان آنكه عدم ظهور معجزاتي كه اقتراح آن مي كنند وعدم موافقت حق با ايشان در تعيين
شخصي كه پيغامبري ان ميخواهند ويا فرشته را پيغامبر ساختن يا بهر كس وحي فرستادن
بنا بر مصلحت كليه است كه علم ايشان از ادراك آن قاصر است وچون اكثر مبعوث اليهم
مشركين بودند اين مضامين را در سورتهاي بسيار باساليب متعدده وبتاكيدات بليغه
اثبات فرمود واز اعاده آن مراتب كثيره تحاشي نه نمود آري مخاطبه حكيم مطلق به نسبت اين
جاهلان چنين بايد ودر مقابله اين بيعقلان سخن گفتن به همين تاكيد شايد ذلك تقدير
العزيز العليم ويهود بتوريت ايمان آورده بودند وضلالت ايشان تحريف احكام توريت
بود خواه تحريف لفظي ونه خواه تحريف معنوي وكتمان آيات آن وافترا بالحاق آنچه از آن
نيست بآن وتساهل در اقامت احكام آن ومبالغه وتعصب مذهب خود واستبعاد رسالت
حضرت پيغامبر ما صلى الله عليه وآله وسلم وبي ادبي وطعن به نسبت آنحضرت بلكه به نسبت
خدا تبارك وتعالى نيز ومبتلا بودن به بخل وحرص وغير آن اما تحريف لفظي در ترجمه
توريت وامثال آن بكار مي برند نه در اصل توريت پيش اين فقير اين چنين
محقق شد وهو قول ابن عباس وتحريف معنوي تاويل فاسد است بحمل آيتي بر غير معني

آن بسينه زوري وانحراف از راه مستقيم از انجمله آنست كه فرق ميان متدين فاسق
وكافر جاحد در هر ملتي بيان كرده اند وكافر را خلود وعذاب شديد اثبات نموده اند وفاسق را
خروج از نار بشفاعت انبيا درست كرده ودر تقرير اين معني در هر ملتي اظهار نام متدين
بآن ملت كرده اند ودر توريت يهودي وعبري را اين منزلت اثبات نموده اند ودر
انجيل نصراني را درين مرتبه داشته اند ودر قرآن عظيم مسلمانان را اين مزيت نهاده اند
ومناط حكم ايمان است بخدا وروز آخرت وانقياد پيغامبري كه بر ايشان مبعوث باشد
وعمل بشرايع ملت واجتناب از منهيات آن نه خصوص هيچ فرقه لذا اهل كتاب پس يهود دانستند
كه هر كه يهودي باشد يا عبري البته بهشتي خواهد بود وشفاعت انبيا اورا خلاص خواهد
ساخت وجز چند روز در دوزخ نخواهد ماند اگرچه آن مناط حكم متحقق نه شود وايمان بخدا بوجهي
آورده باشد كه صحيح نبود واز ايمان بآخرت وبرسالت پيغامبري مبعوث بايشان حظي اورا
نكرده باشد واين غلط صرف است وجهل محض چون قرآن عظيم مهيمن است بر كتب سابقه ومبين
مواضع اشكال آن اين شبه را بروجه اتم كشف فرمود بلى من كسب سيئة واحاطت
به خطيئته فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون واز انجمله آنست كه
در هر ملتي احكام به حسب مصالح آن عصر بيان نموده اند ودر تشريع بروفق عادت
قوم سلوك نموده اند وبتاكيد اخذ بآن وادامت عمل واعتقاد بران وحصر حقيت
دران امر فرموده اند ومراد آنست كه دران عصر ودران زمان حقيت دران
اعمال محصور است وادامت ظاهري مراد است نه ادامت حقيقي يعني تا آنكه نبي ديگر نيايد

و پردهٔ خفا از روی نبوت وی انداخته نه شود و ایشان آن را بر استحالهٔ نسخ یهودیت حمل
کرده اند و وصیت اخذ بآن ملت فی الحقیقت معنیش وصیت اخذ بایمان و اعمال صالحه است
خصوصیت آن ملت لهذا اینها معتبر نیست ایشان خصوصیت را معتبر دانسته گمان کردند که
یعقوب علیه السلام اولاد خود را به یهودیت وصیت کرده است و از آنجمله آنست که خدای تعالی
در هر ملتی انبیا و تابعان ایشان را به لقب مقرب و محبوب تشریف داده است و منکران آن ملت را
به صفت مبغوضیت نکوهیده است و درین باب بلفظ شایع در هر قوم تکلم واقع شد اگر لفظ ابنا
بجای محبوبان ذکر شده باشد چه عجب یهود گمان کردند که آن تشریف دایر بر اسم
یهودی و عبری و اسرائیلی است و ندانستند که دایر بر صفت انقیاد و خضوع و تمشیه
براه حق است به بعثت انبیا لاغیر و ازین قبیل تاویلات فاسده بسیار در خاطر ایشان
مرکوز شده بود و آن را از آبا و اجداد خود فرا گرفته قرآن ازالهٔ این شبهات بروجه اتم
فرمود و کتمان آیات آن است که بعضی احکام و آیات را برای محافظت جاه شریفی
یا برای طلب ریاستی اخفا می نمودند تا اعتقاد مردمان نسبت بایشان متلاشی نه شود
و بترک عمل بآن آیات ملام نشوند از آنجمله آنست که رجم زانی در توریت مذکور است
و ایشان بنابر اجماع احبار خود بر ترک رجم و اقامت جلد و تسخیم وجه به جای آن [illegible]
کرده بودند و از خوف فضیحت آن را می پوشیدند و از آنجمله آنست که آیاتی را که در آن
بشارت هاجر و اسمعیل علیهما السلام است به بعثت نبی در میان اولاد ایشان و اشارت
بوجود ملتی که در سرزمین حجاز شیوع تام پیدا کند و بسبب آن جبال عرفات به تلبیه

مملو گردد و از اطراف اقالیم قصد آن موضع کنند و آن آیات تا حال در توریت ثابت است
تاویل می کردند که اخبار است بوجود این ملت نه امر است باخذ آن و می گفتند ملحمة
کتبت علینا و چون این تاویل رکیک را هیچ کس نمی شنید و پیش هیچکس صحت نداشت
بایکدیگر تواصی می کردند باخفای آن و تجویز اظهار آن بهر عام و خاص نمی کردند قال الله تعالی
اتحدثونهم بما فتح الله علیکم لیحاجوکم به عند ربکم چه بلا جاهل بودند
منت نهادن خدا بر هاجر و اسمعیل باین مبالغه و ذکر این امت بدین تشریف هیچ
احتمال دارد که حمل بر اخبار آن می باشد و تحریص بتدین آن نبود سبحانک
هذا افک عظیم و اما افترا پس سبب آن دخول تعمق و تشدد است بر احبار و رهبان
ایشان و استحسان یعنی استنباط بعض احکام بنابر ادراک مصلحت در ان بدون نص شارع
و استنباطات واهیه را رواج دادن پس اتباع احبار ملحق باصل ساختند
و اتفاق سلف خود را یکی از حجج قاطعه گمان می کردند خود در انکار نبوت حضرت
عیسی ع م هیچ مستند ایشان نیست مگر اقوال سلف و همچنین در بسیاری از احکام
و اما مساهله در اقامت احکام آن و ارتکاب بخل و حرص خود ظاهر است که مقتضی
نفس اماره است و آن بر همه کس غالب است الا من شاء الله ان النفس لاماره
بالسوء الا ما رحم ربی اما این رزلیت در اهل کتاب رنگی دیگر پیدا کرده بود
که تکلف می کردند برای تصحیح آن بتاویل فاسد و آن را در رنگ تشرع اظهار می نمودند
و اما استبعاد رسالت حضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم پس سبب آن اختلاف

عادات انبیا و احوال ایشان است در اکثار تزوج و تقلیل آن و آنچه بدان ماند و اختلاف
شرایع ایشان و اختلاف سنة الله در معامله با انبیا و بعثت پیغامبر از قوم بنی اسمعیل بعد
از آنکه جمهور انبیا از بنی اسرائیل بودند و امثال آن و اصل درین مسئله آنست که نبوت بمنزله
اصلاح نفوس عالم است و تسویه عادات و عبادات ایشان نه ایجاد اصول بر دائم هر قومی
در عبادات و تدبیر منزل و سیاست مدنیه عادتی دارند اگر نبوت دران قوم پیدا شود آن عادات
را بر انداخت نکند و از سر نو ایجاد عادات دیگر ننماید بلکه تمیز نماید در میان عادات
آنچه بر قاعده باشد و موافق مرضی حق بود باقی گذارد و آنچه خلاف آن باشد تغیر دهد بقدر ضرورت
و تذکیر بآلاء الله و بایام الله نیز بهمان اسلوب میشود که در میان ایشان شایع باشد و بدان
آشنا شده باشند پس بسبب این نکته شرایع انبیا مختلف شد و مثل این اختلاف اختلاف
حکم طبیب است چون تدبیر دو بیمار کند یکی را دوای سرد دهد و غذای بارد وصف کند و دیگری را
دوای حار و غذای حار امر نماید و غرض طبیب در هر دو جا یکی است و آن اصلاح طبع و ازاله مفسد
لاغیر و باشد که در هر اقلیمی دوا و غذا علاحده وصف کند بحسب عادات آن اقلیم و در هر فصلی
تدبیر دیگر اختیار نماید بحسب طبع آن فصل هم چنان حکیم حقیقی جل مجده چون خواست که
آن بیماران مرض نفسانی را معالجه نماید و تقویت طبع و قوت ملکی و ازاله مفسدان
ایجاد فرماید بر حسب اختلاف اقوام و عادات و مشهورات و مسلمات هر عصر آن معالجه
مختلف شد بالجمله اگر نمونه یهود خواهی که ببینی علمای سوء که طالب دنیا باشند و خو گرفته بتقلید سلف
و معرض از نصوص کتاب و سنت و تعمق و تشدد و استحسان علمای خود را مستند ساخته از کلام

شارع

شارع معصوم بی پروا شده باشند و احادیث موضوعه و تأویلات فاسده را مقتدای
خود ساخته باشند تماشا کن کانهم هم انما نصاری به حضرت عیسی علیه السلام ایمان
آورده بودند و ضلالت ایشان آن بود که خدای را تبارک و تعالی سه شعبه متغایر بوجه
من الوجوه و متحد بوجه آخر میدانستند و آن شعب را اقانیم ثلثه می گفتند یکی اب و آن بازاء
مبدائیت عالم بود و دیگری ابن و آن بازاء صادر اول است که معنی عام شامل جمیع موجودات
است و دیگر روح القدس و آن بازاء عقول مجرده بود و اعتقاد می کردند که اقنوم ابن
بروح عیسی ع تدرع نمود یعنی چنانکه جبرئیل ع بصورت آدمی ظاهر می شود همچنین ابن بصورت
روح عیسی ع ظهور نمود پس عیسی هم خداست و هم ابن الله و هم بشر و احکام بشریه
و الهیه هر دو بروی جاری است و درین باب متمسک به بعض نصوص انجیل می شوند
که در انجا لفظ ابن واقع شده و بعض افعال الهیه را بخود نسبت داده اند جواب اشکال
اول بر تقدیر تسلیم آنکه کلام حضرت عیسی ع باشد نه محرف آنست که لفظ ابن در زمان
قدیم بمعنی محبوب و مقرب و مختار بوده است چنانکه بسیاری از قراین در انجیل دلالت
می کند و جواب اشکال ثانی آن است که آن بر سبیل حکایت است چنانکه ایلچی بادشاه
می گوید که ما فلان ملک را فتح کردیم و فلان قلعه را بر هم زدیم و در حقیقت این معنی راجع است
بپادشاه و ایلچی بجز ترجمانی نیست و نیز می تواند بود که طریق وحی بر حضرت عیسی ع
انطباع معانی بوده است در لوح نفس الشان از قبل عالم اعلی نه تمثل حضرت جبرئیل
بصورت بشریه و القاء کلام پس بسبب این انطباع کلامی از حضرت ایشان جاری میشد

که مشعر نسبت آن افعال بخود باشد والحقیقة غیر حقیقة بالجمله خدا تعالی رد
این مذهب باطل فرمود و بیان نمود که عیسی بندهٔ خداست و روح پاک وی که در رحم مریم
صدیقه نفخ کرد و او را بروح القدس تائید داد و عنایت خاص در بارهٔ او مرعی داشت
بالجمله اگر بالفرض خدا تبارک و تعالی در کسوت روحی که از جنس سایر ارواح است بر آمده
باشد و تدرع به بشری کرده بود چون این نسبت را نیک نگاه کنیم لفظ اتحاد برین معنی
جاری نباشد الا بتسامح و اقرب الفاظ باین معنی حلول است و مس آن بود تعالی عما یقول
الظالمون علوا کبیرا اگر خواهی که نمونهٔ آن ازین فریق ملاحظه کنی امروز اولاد مشایخ
و اولیا را تماشا کن که در حق آبا خود چه ظنون دارند و تا کجا کشیده برده اند سیعلم
الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و نیز از ضلالت ایشان یکی آنست که جزم میکنند
که حضرت عیسی ع مقتول شده است و فی الواقع در قصهٔ عیسی ع اشتباهی واقع شده بود
رفع بر آسمان را قتل گمان کردند و کابرا عن کابر همان غلط را روایت نمودند خدای
تعالی در قران شریف ازالهٔ شبهه فرمود که ما قتلوه و ما صلبوه ولکن شبه لهم
در انجیل آنچه مقولهٔ حضرت عیسی ع ازین باب مذکور است معنیش اخبار است به جرات
یهود و اقدام ایشان بر قتل هر چند خدا تعالی ازین مهلکه نجاتی میسر کرد و آنچه مقولهٔ
حواریان است منشای آن وقوع اشتباه است و عدم اطلاع بر حقیقت رفع که مالوف
اذهان و اسماع نبود و نیز از ضلالت ایشان یکی آن است می گویند که فارقلیط موعود همان
عیسی ع است که بعد قتل پیش حواریان آمد و ایشان را به تمسک انجیل وصیت کرد و می گویند

عیسی

عیسی ع وصیت کرده است که متنبیان بسیار پیدا خواهند شد پس هر که نام مرا گیرد سخن او قبول
کنید و الا نکنید قرآن عظیم بیان فرمود که بشارت حضرت عیسی ع به پیغامبر ما صلی الله علیه و آله
وسلم منطبق است نه بر صورت روحانیهٔ حضرت عیسی ع زیرا که در انجیل گفته شد که فارقلیط
مدتی در میان شما باشد و تعلیم علم کند و پاک سازد مردمان را و این معنی جز بحضرت پیغامبر ما
ظاهر نشد و نام عیسی ع گرفتن عبارت ازان است که اثبات نبوت ایشان کند نه آنکه الله گوید
یا ابن الله اما منافقان دو قسم بودند گروهی بزبان کلمهٔ ایمان می گفتند و دل ایشان مطمئن
بود بکفر و جحود صرف بخاطر اظهار می کردند و در حق ایشان است فی الدرک الاسفل من النار
و گروهی داخل شدند در اسلام بضعف مثلا به عادات قوم خود معتاد اند اگر قوم مسلمان باشند
ایشان نیز مسلم شوند و اگر کافر باشند ایشان نیز کافر و مثلا اتباع لذات دنیویه بر دل ایشان
چندان هجوم کرده است که محبت خدا و محبت رسول را جائی نگذاشته یا حرص مال و حسد و حقد
و مثل آن مالک قلب ایشان شده است که حلاوت مناجات و برکات عبادات را بخاطر ایشان جای
نگذاشته و مثلا اشتغال بامور معاش چندان مشغوف خود ساخته که اهتمام بامر معاد و آنرا
توقع داشتن و در فکر آن افتادن فرصت نداد و مثلا در رسالت حضرت پیغامبر ما ظنون واهیه
و شبهات رکیکه بخاطر ایشان می گذرد هر چند تا آنجا نمی رسند که خلع ربقهٔ اسلام کنند و از آن
باب بالکلیه بر آیند و منشای آن شکوک جریان احکام بشریه است بر حضرت پیغامبر و ظهور
ملت اسلامیه در صورت غلبهٔ ملوک بر اطراف ممالک و مانند آن و مثلا محبت قبایل و عشایر
ایشان بابر ان داشت که در نصرت ایشان و تقویت و تائید ایشان هر چند خلاف اهل اسلام

باشد سعی بلیغ به تقدیم رسانند و درین مقابله امر اسلام را سست کنند و این قسم نفاق
عمل و نفاق اخلاق است و نفاق اول بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم نتوان دانست
که از قبیل علم غیب است و بر مرکوز قلب اطلاع نتوان یافت و نفاق ثانی کثیر الوقوع لاسیما در زمانها
و اشاره به همین نفاق است آنچه در حدیث آمده ثلث من کن فیه کان منافقا خالصا
اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف و اذا خاصم فجر و هم المنافق بطنه و هم المؤمن
فرسه الی غیر ذلک من الاحادیث خدای تعالی اعمال و اخلاق ایشان در قران عظیم
آشکار ساخته است و از احوال این دو گروه چیزی بسیار بیان فرمود تا همه امت از آن احتراز
نمایند و اگر خواهی که از منافقان نمونه ببینی رو در مجلس امرا و مصاحبان ایشان را ببین
که مرضی ایشان را بر مرضی شارع ترجیح می دهند در انصاف هیچ فرق نیست در میان آنانکه
کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم بی واسطه شنیده نفاق ورزیدند و در میان آنانکه
الحال پیدا شده اند و بطریق یقین حکم شارع معلوم کرده اند بعد از آن بر ایثار خلاف
آن اقدام می نمایند و علی هذا القیاس جماعه از معقولیان که شکوک و شبهات بسیار بخاطر
دارند و معاد و انبیا را منسیا ساخته اند نمونه آن گروه اند بالجمله چون قران بخوانی گمان
مکن که مخاصمه با قومی بود که بودند و در گذشتند بلکه بحکم حدیث لتتبعن سنن من قبلکم
هیچ بلایی نبود مگر امروز نمونه آن موجود است پس مقصود اصلی بیان کلیات آن مقاصد است
نه خصوصیات آن حکایات این است آنچه درین کتاب از بیان عقاید این فرق ضاله و تقریر
اجوبه آنها مستور شد و آن در فهم معانی آیات مخاصمه انشاء الله تعالی کافی است فصل در بقیه

مباحث علوم پنجگانه باید دانست که نزول قرآن برای تهذیب طوائف ناس است از عرب
و عجم و حضر و بدو پس حکمت الهی مقتضی آن شد که در تذکیر بآلاء الله زیاده از آنچه معلوم
اکثر افراد بنی آدم بود خطاب نکرد و زیاده بحث و تفتیش بکار نیاورد و سخن در اسماء الله
و صفات الله بوجهی مسوق ساخته که بادراکی و فطانتی که افراد انسان در اصل فطرت بران مخلوق اند
بدون ممارست حکمت الهیه و بدون مزاولت علم کلام آن را توانند احاطه نمود و بفهم آن
رسید پس اثبات ذات مبدأ اجمالا فرمود که این علم ساری است در افراد بنی آدم هیچ
طایفه ازین جماعه در اقالیم صالحه و امکنه قریبه به اعتدال نه بینی که منکر آن باشد و چون اثبات
صفات بطریق امعان و تحقیق حقایق به نسبت ایشان ممتنع بود و اگر اصلا بر صفات الهی
مطلع نشوند بمعرفت ربوبیت که انفع اشیاء در تهذیب نفوس است نرسند حکمت الهی
مقتضی آن شد که از صفات کامله بشر که آنرا می دانند و بوجود آن تمدح میان ایشان
جاری است چندی برگزید و آن را بازای معانی غامضه که عقول بشر را بساحت جلال او
راه نیست استعمال فرمود و نکته لیس کمثله شیء تریاق داء عضال جهل مرکب ساخت
و چندی از صفات بشریه که در اثبات مثل آن توران اوهام بجانب عقاید باطله حاصل میشد
مثل اثبات ولد و بکا و جزع منع فرمود اگر نیک بنگری جریان بر سطر علوم نوعیه انسان
غیر مکتسبه ایشان و تمیز صفاتی که اثبات آن می توان کرد و در آنها خللی نمی آید از صفاتی
که توران اوهام باطله می نماید امری دقیق است که اذهان عامه بآن نتوان رسید لاجرم
این علم توقیفی آمد و رخصت تکلم بآنچه خواهند داده نشد و از آلاء الله و آیات قدرت او

جل و علا آن را اختیار فرمود که حضر و بدو و عرب و عجم یکسان فهم کنند لهذا ذکر نعم نفسانیه
که مخصوص علما و اولیا باشد در میان نیامد و از نعمت های ارتفاقیه مخصوصه بملوک خبر نداد پس
آنچه ذکر آن می بایست کرد مثل خلق سموات و ارض است و انزال ماء از سحاب و جاری
ساختن آن از ارض و برآوردن انواع اثمار و حبوب و ازهار بواسطهٔ آب و الهام صناعات ضروریه
و اقدار بر فعل آنها است و در مواضع بسیار تنبیه بر اختلاف احوال مردمان در وقت هجوم مصائب
و انکشاف آنها تقریر کرده آمد که از امراض نفسانیه کثیرة الوقوع است و از ایام الله یعنی
وقایعی که آنرا احداث فرموده است از مثل انعام مطیعین و تعذیب عصاة آنرا اختیار فرمود
که بگوش ایشان رسیده باشد و اجمالا ذکری از آن شنیده باشند مثل قصص قوم نوح
و عاد و ثمود که عرب آنرا ابا عن جد تلقی نموده بودند و مثل قصص حضرت ابراهیم ع
و انبیای بنی اسرائیل که بسبب مخالطت یهود با عرب در قرون بسیار مانوس اسماع ایشان
شده بودند قصص شاذهٔ غیر مانوسه ایراد فرمود و نه اخبار مجازات فارس و هنود را
ذکر نمود و از قصص مشهوره جاهای چند انتزاع فرمود که در تذکیر ایشان بکار آید نه سرد تمام
قصص به جمیع خصوصیات آن کرد و حکمت درینجا آنست که چون عوام قصهٔ نادره بغایت
بندرت شنوند یا پیش ایشان استقصا در ذکر خصوصیات قصص کرده شود به نفس آن قصص
میل نمایند و از تذکیر که غرض اصلی همان است در مانند و این سخن بدان ماند که عارفی
گفته است که از آن باز که قواعد تجوید را مردمان یاد گرفتند از خشوع در تلاوت باز ماندند
و از آن باز که مفسران در وجوه بعیدهٔ تفسیر سخن راندند علم تفسیر نادر کالمعدوم شد

پس ازان قصص که مکرر در قرآن می آید قصهٔ خلق آدم از ارض است و سجده کردن
فرشتگان و سر باز زدن شیطان و ملعون شدن او و سعی کردن او از آن باز در اغوای
بنی آدم است و قصهٔ مخاصمهٔ حضرت نوح و هود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب با اقوام خودها
در باب توحید و امر معروف و نهی منکر و سر باز زدن آن اقوام و شبهات رکیکه آوردن ایشان
و جواب دادن حضرت انبیا و عقوبت الهی آن اشقیا را و ظهور نصرت او تعالی به نسبت
انبیا و تابعان ایشان قصص آنحضرت موسی ع با فرعون و فرعونیان و با سفهای بنی
اسرائیل و مکابرهٔ این جماعت با حضرت ایشان و قیام خدا تعالی بعقوبت آن اشقیا
و ظهور نصرت او مرة بعد مرة به نسبت این برگزیدهٔ جناب اعلی و قصهٔ خلافت داود
و سلیمان و آیات و کرامات ایشان و محنت ایوب و یونس و ظهور رحمت الهی بر ایشان
و استجابت دعای ذکریا و قصص عجیبهٔ حضرت عیسی و تولد ایشان بی پدر و تکلم ایشان
در مهد و ظهور خوارق عادات از ایشان پس این قصص باطوار مختلفه اجمالا و تفصیلا بحسب
مقتضای اسلوب سوره مذکور شد و از آن قصص که در یک جا یا دو جا فقط مذکور شد
رفع حضرت ادریس است و مناظرهٔ حضرت ابراهیم با نمرود و رویت احیاء طیر و ذبح
فرزند و قصهٔ حضرت یوسف ع و قصهٔ تولد حضرت موسی و القای ایشان در یم و قتل
ایشان قبطی را و گریختن بمدین و تزوج آنجا و دیدن نار بر شجره و سخن شنیدن از آن
و قصهٔ ذبح بقره و قصهٔ ملاقات حضرت موسی با خضر و قصهٔ طالوت و جالوت و قصهٔ
بلقیس و قصهٔ ذو القرنین و قصهٔ اصحاب کهف و قصهٔ دو مرد که محاوره کردند با یکدیگر

وقصهٔ اصحاب جنت وقصهٔ رسل ثلثه حضرت عیسی و مومنی که اورا کفار شهید ساختند وقصهٔ
اصحاب الفیل پس مقصود ازین قصص نه معرفت انفس آنهاست بلکه مقصود انتقال
ذهن سامع است بوخامت شرک ومعاصی وعقوبت خدای تعالی برآنها ومطمئن شدن بنصرت
خدا تعالی وظهور عنایت او در باب مخلصین واز ذکر موت ومابعد آن کیفیت موت انسان
وبیچارگی او دران ساعت وعرض جنت ونار بعد از موت وظهور ملائکهٔ عذاب بیان
فرمود واشراط قیامت از نزول حضرت عیسی وخروج دجال ویاجوج وماجوج ونفخهٔ
صعق ونفخهٔ قیام وحشر ونشر وسوال وجواب ومیزان ویافتن نامهای اعمال
به یمین وشمال ودرآمدن مومنین به بهشت ودرآمدن کفار بدوزخ واختصام اهل
نار تابعان ومتبوعان بایکدیگر ومنکر یکدیگر شدن ویکدیگر را لعن کردن واختصاص
اهل ایمان بروئیت خدای تعالی وتعداد انواع تعذیب از سلاسل واغلال وحمیم وغساق
وزقوم وانواع تنعیم از حور وقصور وانهار ومطاعم هنیه وملابس ناعمه وزنان جمیله وصحبتهای
دلکشای اهل جنت بایکدیگر پس این قصص را در سورهٔ مختلفه باجمال وتفصیل بحسب
اقتضای اسلوب آن سور متفرق گردانیده شد وکلیه در مباحث احکام آنست که
آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در ملت حنفیه مبعوث شدند پس لازم آمد که شرایع آن
ملت را باقی گذارند وهیچ تغیری بامهات آن مسائل راه نیابد مگر تخصیص عموم وزیادت
توقیتات وتحدیدات ومانند آن وخدا تعالی خواست که بدست آنحضرت صلی الله علیه
وآله وسلم عرب را پاک کند وبدست عرب سایر اقالیم را پس لازم آمد که مادهٔ شریعت

آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بر رسوم وعادات عرب باشد چون مجموع شرایع
ملت حنفیه ورسوم وعادات عرب را ملاحظه کنی وتشریع آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
که بمنزلهٔ اصلاح وتسویهٔ آنست تامل نمائی هر حکمی را سببی دانسته باشی وهر امر ونهی را
مصلحتی فهم کرده باشی وتفصیل این سخن دراز است بالجمله در عبادات از طهارت
وصلوة وصوم وزکوة وحج وذکر فتوری عظیم راه یافته بود از جهت تساهل در اقامت آن
واختلاف مردم دران بسبب عدم معرفت بودن اکثر آن ودخول تحریفات اهل
جاهلیت دران قرآن عظیم آنهمه بی نسقی را برانداخت وهموار ومسوی نمود ودر تدبیر
منزل رسوم ضاره وتعدیها وکشمکشها بسیار راه یافته بود واحکام سیاست مدینه نیز
مختل شده بود قرآن عظیم ضبط اصول آن وتحدید وتوقیت آن فرمود ازین باب انواع
کبائر وبسیاری از صغائر مذکور شد ومسایل صلوة بطریق اجمال مذکور کرده شد ولفظ اقامت
صلوة گفته آمد که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اذان وبنای مساجد وجماعت واوقات
همه تفصیل آن کردند ومسایل زکوة نیز باختصار فرموده شد آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم تفصیل آن فرمودند وصوم در سورهٔ بقره وحج درین سوره ودر سورهٔ حج نیز ذکر کرده شد
وجهاد در سوره بقره وانفال وجاهای متفرق وحدود در مائده ونور ومیراث در نساء ونکاح
وطلاق در سورهٔ بقره وطلاق وغیره آن چون ازین قسم که فائدهٔ آن عام است جمیع
امت را گذاشتی قسمی دیگر است که سوالی را که پیش آنحضرت صلی الله علیه وآله
وسلم آورده باشند جواب فرمود یا در حادثه اهل ایمان بذل انفس واموال نمودند ومنافقان

خویشتن داری و امساک ورزیدند پس خدای تعالی مدح مومنان و نکوهش و تهدید
منافقان فرمود یا حادثهٔ واقع شد از قبیل تقریر اعداء و کف ضرر ایشان خدای تعالی
منت بر مسلمانان نهاد و آن نعمتها را یاد ایشان داد یا حالتی پیش آمد که در انجا تنبیهی و
زجری یا تعریضی و ایمائی یا امری و نهی در کار می شود خدای تعالی دران باب نازل
ساخت آنچه ازین قبیل است لابد ذکر آن قصص بطریق اجمال مفسر را می باید کرد
تعریضات بقصهٔ بدر در انفال و احد در آل عمران و خندق در احزاب و حدیبیه در فتح
و بنی نضیر در حشر کرده است و حث بر فتح مکه و غزوهٔ تبوک در برات و اشارت
به حجة الوداع در مائده و اشارت بقصهٔ نکاح زینب در احزاب و تحریم سریه در سورهٔ
تحریم و قصهٔ افک در سورهٔ نور و استماع جن تلاوت آن حضرت را در سورهٔ جن و احقاف
و قصهٔ مسجد ضرار در سورهٔ برات و قصهٔ اسرا در اول بنی اسرائیل کرده آمد و این قسم
نیز به حقیقت از باب تذکیر بایام الله است لیکن چون حل تعریضات او موقوف بر
سماع قصه است از سائر اقسام او ممتاز کرده شد **باب دویم** در بیان وجوه
خفاء معانی نظم قران به نسبت اذهان اهل زمان و ازالهٔ آن خفا باوضح بیان
باید دانست که قران بلغت عرب است بغیر تفاوت نازل شد و ایشان بسلیقه
خود داشتند فهم معنی منطوق آن می کردند کما قال والکتاب المبین و قال قرانا
عربیا لعلکم تعقلون و قال الحکمت آیاته ثم فصلت مرضی شارع عدم خوض
بود در تاویل متشابه قران و تصویر حقایق صفات الهیه و تسمیه مبهم و استقصای قصص

و مانند

و مانند آن و لهذا با آنحضرت صلی الله علیه وسلم کم سوال می کردند و ازین باب اندک
چیزی مرفوع شد اما چون آن طبقه در گذشت و عجم مداخلت کردند و آن لغت اول متروک
گشت و در بعض مواضع صعوبت فهم مراد حاصل شد و احتیاج به تفتیش لغت و نحو افتاد
و سوال و جواب در میان آمد و کتب تفسیر مصنف شد پس لازم آمد که اجمالاً مواضع صعوبت را
یاد کنیم و امثلهٔ آنرا بیان نمائیم تا عند الخوض بزیادت بیان حاجت نه افتد و مبالغت
در کشف آن مواضع اضطرار نشود پس عدم وصول مراد لفظ گاهی بسبب استعمال لفظ غریب
است و علاج آن نقل معنی لفظ از صحابه و تابعین و سایر اهل معانی و گاهی بسبب نه دانستن
منسوخ از ناسخ و گاهی بسبب یاد نه داشتن اسباب نزول و گاهی بسبب حذف مضاف
یا موصوف یا غیر آن و گاهی با بدال چیزی بجای چیزی یا ابدال حرفی بجای حرفی یا اسمی
بجای اسمی یا فعلی بجای فعلی یا جمع بجای مفرد و بالعکس یا اسلوب غیبت بجای خطاب
و گاهی به تقدیم ما حقه التاخیر و بالعکس و گاهی بسبب انتشار ضمیر و تعدد مراد از لفظ واحد
و گاهی بسبب تکرار و اطناب و گاهی بسبب اختصار و ایجاز و گاهی بسبب استعمال کنایه
و تعریض و متشابه و مجاز عقلی یاران سعادتمند را باید که در مبدأ کلام به حقیقت این
امور و بعض امثلهٔ آن مطلع شوند و در موضع تفصیل باشارتی و رمزی اکتفا نمایند **فصل
اول** در شرح غریب قرآن و بهترین شرح غریب آنست که ترجمان القرآن عبد الله
بن عباس از طریق ابن ابی طلحه صحیح شده است و بخاری در صحیح خود غالباً برهمین طریق
اعتماد کرده است و بعد از ان طریق ضحاک عن ابن عباس و جواب ابن عباس از سوالات

نافع ابن الازرق و این هر سه طریق را سیوطی در اتقان ذکر کرده است بعد از آن شرح غریبی
که بخاری از ائمه تفسیر نقل کرده است بعد از آن شرح غریبی که سایر مفسرین از صحابه و تابعین
و تبع تابعین روایت کرده اند و مرا مناسب می نماید که در باب پنجم ازین رساله جملهٔ صالحه
از شرح غریب قرآن با شان نزول جمع کنم و آنرا رساله مستقله سازم تا اگر کسی خواهد داخل
این رساله سازد و اگر کسی خواهد جداگانه یاد گیرد و للناس فیما یعشقون مذاهب
درینجا می باید دانست که صحابه و تابعین گاهی تفسیر می کردند لفظ را بلازم معنی او و گاهی
متاخران تعقب می کنند آن تفسیر قدیم را از جهت تتبع لغت و تفحص موارد استعمال و غرض
درین رساله و آن تفسیر سلف است بعینها و تنقیح و انتقاد آن موضعی است غیر این موضع
ع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد فصل و یکی از مواضع صعبه در فن تفسیر که مباحث
آن بسیار است و اختلاف درینجا بیشمار معرفت ناسخ و منسوخ است و اقوی وجوه صعوبت
اختلاف اصطلاح متقدمین و متاخرین است درین باب آنچه از استقراء کلام صحابه و تابعین
معلوم میشود آن است که ایشان نسخ را استعمال میکردند بازاء معنی لغوی که ازالهٔ چیزی است
به چیزی نه بازای مصطلح اصولیان پس معنی نسخ نزدیک ایشان ازالهٔ بعض اوصاف
آیتی است بآیت دیگر خواه انتهای مدت عمل باشد یا صرف کلام از معنی متبادر
بغیر متبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان فارق در میان منصوص
و آنچه مقیس بر آنست ظاهرا یا ازالهٔ عادت جاهلیت یا شریعت سابقه پس باب نسخ
نزدیک ایشان باب واسع آمد و عقل را در آنجا جولان شد و اختلاف را گنجایش و لهذا عدد

آیات

آیات منسوخه را بپانصد رسانیده اند و اگر نیک بنگری فی غیر محصور است اما آنچه باصطلاح
متاخرین منسوخ است عدد قلیل بیش نیست لاسیما به حسب توجیهی که ما اختیار کرده ایم
شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب الاتقان بعد از آنکه از بعض علما آنچه مذکور شد به بسط لایق
تقریر نمود و آنچه بر رای متاخرین منسوخ است بر وفق شیخ ابن العربی محرر کرده قریب بیست
آیت شمرده فقیر را در اکثر آن بیست نظر است فلنورد کلامه مع التعقب فمن البقرة
کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت الآیة منسوخة قیل بآیة المواریث و قیل بحدیث
لا وصیة لوارث و قیل بالاجماع حکاه ابن العربی قلت بل منسوخة بآیة یوصیکم
الله فی اولادکم و حدیث لا وصیة مبین للنسخ قوله تعالی و علی الذین یطیقونه
فدیة قیل منسوخة بقوله فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و قیل محکمة و لا مقدرة
قلت عندی وجه آخر وهو ان المعنی وعلی الذین یطیقون الطعام فدیة هی
طعام مسکین فاضمر قبل الذکر لانه متقدم رتبة و ذکر الضمیر لان المراد من الفدیة
هو الطعام والمراد منه صدقة الفطر عقب الله تعالی الامر بالصیام فی هذه الآیة بصدقة
الفطر کما عقب الآیة الثانیة بتکبیرات العید قوله تعالی احل لکم لیلة الصیام الرفث
ناسخة بقوله کما کتب علی الذین من قبلکم لان مقتضاه الموافقة فیما کان علیهم
من تحریم الاکل والوطی بعد النوم ذکره ابن العربی وحکی قولا آخر انه نسخ لما کان
بالسنة قلت معنی کما کتب التشبیه فی نفس الوجوب فلا نسخ انما هو تغییر لما کان
عندهم قبل الشرع ولم نجد دلیلا علی ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم شرع لهم

ذلك ولو سلم فانما كان ذلك بالسنة وقوله تعالى يسئلونك عن الشهر الحرام الآية
منسوخة بقوله وقاتلوا المشركين كافة الآية اخرجه ابن جرير عن عطاء بن ميسرة قلت هذه
الآية لا تدل على تحريم القتال بل تدل على تجويزه وهي من قبيل تسليم العلة واظهار المانع
فالمعنى ان القتال في الشهر الحرام كبير شديد ولكن الفتنة اشد منه فجاز في مقابلتها
وهذا التوجيه ظاهر من سياق الآية كما لا يخفى وقوله تعالى والذين يتوفون الى قوله متاعا الى
الحول منسوخة بآية اربعة اشهر وعشرا والوصية منسوخة بالميراث والسكنى باقية
عند قوم منسوخة عند آخرين بحديث ولا سكنى قلت هي كما قال منسوخة عند جمهور المفسرين
ويمكن ان يقال يستحب او يجوز للميت الوصية ولا يجب على المراة ان تسكن في وصيته وعليه
ابن عباس وهذا التوجيه ظاهر من الآية وقوله تعالى وان تبدوا ما في انفسكم
او تخفوه يحاسبكم به الله منسوخة بقوله لا يكلف الله نفسا الا وسعها قلت هو من باب
تخصيص العام بينت الآية المتاخرة ان المراد بما في انفسكم من الاخلاق والنفاق
لا من احاديث النفس التي لا اختيار فيها فان التكليف لا يكون الا فيما هو في وسع
الانسان من آل عمران اتقوا الله حق تقاته قيل انه منسوخة بقوله فاتقوا الله
ما استطعتم وقيل لا بل هو محكم وليس فيها آية يصح فيها دعوى النسخ غير هذه
الآية قلت حق تقاته في الشرك والكفر وما يرجع الى الاعتقاد وما استطعتم في
الاعمال من لم يستطع الوضوء يتيمم ومن لم يستطع القيام يصلي قاعدا وهذا التوجيه
ظاهر من سياق الآية وهو قوله ولا تموتن الا وانتم مسلمون ومن النساء والذين

عقدت

عقدت ايمانكم فآتوهم نصيبهم منسوخة بقوله واولوا الارحام بعضهم اولى ببعض
قلت ظاهر الآية ان الميراث للموالي والبر والصلة لمولى الموالاة فلا نسخ وقوله تعالى
واذا حضر القسمة الآية قيل منسوخة وقيل لا ولكن تهاون الناس في العمل بها قلت قال
ابن عباس هي محكمة والامر للاستحباب هذا اظهر وقوله تعالى واللاتي ياتين الفاحشة
الآية منسوخة بآية النور قلت لا نسخ في ذلك بل هو ممتد الى الغاية فلما بين النبي صلى الله
عليه وسلم ان السبيل الموعود كذا وكذا فلا نسخ ومن المائدة ولا الشهر الحرام منسوخة
باباحة القتال فيه قلت لا نجد في القرآن ناسخا له ولا في السنة الصحيحة ولكن المعنى
ان القتال المحرم يكون في الشهر الحرام اشد غليظا كما قال النبي صلى الله عليه وسلم في الخطبة
دماءكم واموالكم حرام عليكم كحرمة يومكم هذا في شهركم هذا في بلدكم هذا وقوله تعالى
فان جاؤك فاحكم بينهم او اعرض عنهم منسوخة بقوله وان احكم بينهم بما انزل الله
قلت معناه ان اخترت الحكم فاحكم بما انزل الله ولا تتبع اهواءهم فالحاصل انه
لنا ان نترك اهل الذمة ان يرفعوا القصة الى زعمائهم فيحكموا بما عندهم ولنا
ان نحكم بما انزل الله علينا وقوله تعالى او آخران من غيركم منسوخ بقوله واشهدوا
ذوي عدل منكم قلت قال احمد بظاهر الآية ومعناها عند غيره او آخران من
غير اقاربكم فيكونون من ساير المسلمين ه من الانفال ان يكن منكم عشرون
صابرون الآية ه منسوخة بالآية بعدها قلت كما قال منسوخة ه من البراءة انفروا
خفافا وثقالا منسوخة بايات العذر وهو قوله ليس على الاعمى حرج الآية وقوله ليس

على الضعفاء الآيتين قلت خففنا اي مع اقل ما يتاتى به الجهاد من مركوب وعدد بالهمة
ونفقة يقنع بها ثقالا مع الخدم الكثير والمراكب الكثيرة فلا نسخ او نقول ليس النسخ متعينا
من النور الزاني لا ينكح الا زانية الآية منسوخة بقوله وانكحوا الايامى منكم قلت قال احمد
بظاهر الآية ومعناها عند غيره ان مرتكب الكبيرة ليس بكفؤ الا للزانية او يستحب اختيار
الزانية وقوله تعالى وحرم ذلك اشارة الى الزنا والشرك فلا نسخ واما قوله فانكحوا الايامى
فعام لا ينسخ الخاص وقوله تعالى ليستاذنكم الذين ملكت ايمانكم الآية قيل منسوخة
وقيل لا ولكن تهاون الناس في العمل بها قلت مذهب ابن عباس رض انها ليست بمنسوخة
وهذا الوجه اولى بالاعتماد من الاحزاب لا يحل لك النساء من بعد الآية
منسوخة بقوله انا احللنا لك ازواجك اللاتي قلت يحتمل ان يكون الناسخ مقدما
في التلاوة وهو الاظهر عندي من المجادلة اذا ناجيتم الرسول فقدموا الآية
منسوخة بالآية بعدها قلت هذا كما قال من الممتحنة فآتوا الذين ذهبت
ازواجهم مثل ما انفقوا قيل منسوخ بآية السيف وقيل بآية الغنيمة وقيل محكم قلت
الاظهر محكم ولكن الحكم في المهادنة وعند قوة الكفار من المزمل قم الليل الا
قليلا منسوخ بآخر السورة ثم نسخ الآخر بالصلوة الخمس قلت دعوى النسخ بالصلوة
الخمس غير متجهة بل الحق ان اول السورة في تاكيد الندب الى قيام الليل وآخرها
نسخ التاكيد الى مجرد الندب قال السيوطي موافقا لابن العربي فهذه احدى وعشرون آية
منسوخة على خلاف في بعضها ولا يصح دعوى النسخ في غيرها والاصح في آية

الاستيذان والقسمة والاحكام عدم النسخ فصارت تسعة عشر قلت وعلى ما حررنا
لا يتعين النسخ الا في خمس آيات ديگر از مواضع صعبه معرفت اسباب نزول ست ووجه صعوبت
دران باب نيز اختلاف متقدمين ومتاخرين ست آنچه از استقراء كلام صحابه وتابعين معلوم
مي شود آن ست كه نزلت في كذا محض براى قصه كه در زمان آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم
بوده وسبب نزول آيت گشته استعمال نكنند بلكه گاهي يكي از ما صدق عليه آيه را كه در زمان
آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم بوده ست يا بعد از ان حضرت ذكر كنند وگويند نزلت في كذا
ودرين جا انطباق جميع قيود لازم نيست بلكه اصل حكم مي بايد كه منطبق باشد بس وگاهي
سوالي كه پيش آنحضرت صلى الله عليه وآله وسلم آورده باشند يا حادثه كه دران ايام نيك فرجام
متحقق شده باشد وآنحضرت صلى الله عليه وسلم حكم آنرا از آيتي استنباط كرده باشند وآن آيت را
دران باب تلاوت نموده باشند تقرير نمايند وگويند نزلت في كذا وگاهي درين صورتها گويند
فانزل الله تعالى قوله كذا يا فنزلت گويند وگويا اين اشارات بان ست كه استنباط آنحضرت
صلى الله عليه وآله وسلم از ان آيت والقاء آن آيت دران ساعت بخاطر مبارك آن حضرت نيز
نوعي از وحي ونفث في الروع ست ازين جهت مي توان گفت فانزلت واگر كسي درين جا
تكرار نزول تعبير كند نيز مي تواند شد ومحدثين در ذيل آيات قران چيزهاى بسيار تقرير
مي كنند كه به حقيقت نه از قسم سبب نزول باشد مثل استشهاد صحابه در مناظرات خود بآيت
يا تمثل ايشان بآيت يا تلاوت آن حضرت صلى الله عليه وآله وسلم آيت را براى استشهاد كلام
خود يا روايت حديثي كه موافق آيت باشد در اصل غرض يا تعين موضع نزول يا تعين

اسماء مذکورین بطریق ابهام یا طریق تلفظ بکلمهٔ قرائینه یا فصل سور و آیات قران یا صورت
امتثال آن حضرت بامری از اوامر قران و مانند آن و این همه در حقیقت از اسباب
نزول نیست و شرط مفسر احاطه بآن نیست شرط مفسر معرفت دو چیز ست یکی قصصی که آیات
تعریض بآن می کنند پس فهم ایمای این آیات بغیر معرفت آن قصص میسر نمی شود
و دیگر قصه که تخصیص عام یا مثل آن از وجوه صرف از ظاهر می نماید پس فهم مقصد آیات
بدون آن قصص میسر نشود و درینجا می باید دانست که قصص انبیای سابقین در حدیث
کم مذکور شده اند این قصص طویله عریضه که مفسرین تصدیع روایت آن می کشند همه
منقول از علماء اهل کتاب ست الا ما شاء الله تعالی و در صحیح بخاری آمده مرفوعاً لا تصدقوا
اهل الکتاب و لا تکذبوهم و نیز باید دانست که صحابه و تابعین برای مذاهب مشرکین و یهود
و عادات و جهالات ایشان قصص جزئیه ذکر می کردند تا آن عقاید و آن عادات روشن تر
شود و می گفتند نزلت الآیة فی کذا و ارادهٔ ایشان آن بود که درین قبیل نازل شد این
باشد یا مانند این و یا نزدیک باین و اظهار آن صورت نه مقصد خصوص الصورت می
کردند بلکه بنا بر آنکه تصویر صالح ست آن امور کلیه را و لهذا بسیار ست که اقوال ایشان مختلف شود
و هر یکی بجایی کشد و فی الحقیقت مطلب یکی باشد ابو درداء هما نا بهمین نکته اشارت کرده است
آنجا که گفته کسی فقیه نمی شود تا آنکه یک آیه را بر محامل متعدده نه نهد و علی هذا الاسلوب
بسیار ست که در قران عظیم دو صورت مبین شود یکی صورت سعید و در انجا بعض اوصاف
سعادت بیان کرده شود و دیگر صورت شقی و در انجا بعض اوصاف شقاوت اظهار

نموده

نموده آید و غرض ازین بیان احکام آن اوصاف و اعمال باشد نه تعریض شخصی معین چنانکه
فرموده س ۲۶ ر ۲ و وصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه کرها و وضعته کرها
بعد ازان دو صورت ذکر نمود صورت سعید و صورت شقی و مانند این دو آیت س ۱۴ ر ۱۰
و اذا قیل لهم ماذا انزل ربکم قالوا اساطیر الاولین س ۱۴ ر ۱ و قیل للذین اتقوا ماذا
انزل ربکم قالوا خیرا و بر همین طور حمل باید کرد آیت ضرب الله مثلا قریة کانت آمنة
مطمئنة و آیت س ۹ ر ۱۴ هو الذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها لیسکن
الیها فلما تغشها الآیة * قد افلح المؤمنون الذین هم فی صلوتهم خاشعون *
و لا تطع کل حلاف مهین و درین صورت لازم نیست که آن خصوصیات بعینها در شخصی
یافته شود چنانکه در آیت کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة لازم
نیست که حبه بدین صفت یافته شود مقصود تصویر زیادت اجر ست لا غیر اگر صورتی موافق
آن در اکثر خصوصیات یا کل آن یافته شود و از قبیل لزوم ما لم یلتزم خواهد بود و گاهی شبهه ظاهر
الورود را دفع کرده شود یا سوالی قریب الفهم را جواب گفته آید بقصد ایضاح کلام سابق نه
آنکه کسی در آن عصر سوال کرده باشد و شبهه بهم رسانیده بود بسیار ست که صحابه در تقریر آن
مقام سوالی فرض کنند و مطلب را در صورت جواب و سوال تقریر نمایند و اگر بنظر تحقیق تفحص
نمایم آن همه یک کلام ست نسق نزول بعضی بعد بعضی گنجایش ندارد یک جمله ست منتظم
فک قیود آن بر قاعده نباشد و گاهی صحابه ذکر تقدم و تاخر کنند و مراد ایشان تقدم
و تاخر رتبی باشد چنانکه ابن عمر در آیت و الذین یکنزون الذهب و الفضة گفته است

هذا قبل ان تنزل الزكوة فلما انزلت جعلها الله تعالى طهرا للاموال معلوم ست كه سورهٔ
براءة اخرين سورست واين آيه در تضاعيف قصص متاخره ست وفرضيت زكوة پيش ازين
سالها بود ليكن مراد ابن عمر تقدم اجمال ست رتبته از تفصيل بالجمله آنچه شرط مفسر ست ازين انواع
دو نوع بيش نيست يكي قصص غزوات وغير آن كه در آيات ايما بخصوصيات آن قصص واقع
مي شود تا آن قصص ندانند بفهم حقيقت آن نرسند ديگر فوايد بعض قيود وسبب تشديد در
بعض مواضع كه موقوف بر معرفت حال نزول باشد واين بحث اخير بحقيقت فني ست
از فنون توجيه ومعني توجيه بيان وجه كلام ست وحاصل اين كلمه آن ست كه گاهي
در آيتي شبهه ظاهره مي آيد از استبعاد آن صورت كه مدلول آيت ست يا تناقض دو آيت
باهم يا تصور ماصدق آيت بر ذهن مبتدي مشكل مي شود يا فائدهٔ قيدي بذهن او نمي
نشيند چون مفسر حل اين اشكال نمايد آن حل را توجيه خوانند چنانكه در آيت يا اخت
هارون سوال كردند كه ميان حضرت موسیؑ وحضرت عيسیؑ مدت بسيار بود پس هارون
چگونه برادر مريم باشد گويا سايل در خاطر مضمر كرده بود كه اين هارون همان هارون برادر
حضرت موسی ست پس آنحضرت صلی الله عليه وآله وسلم جواب دادند كه بني اسرائيل تسميه مي كردند
باسماء صالحين كه پيش از ايشان گذشته بودند وچنانكه سوال مي كردند كه آدمي روز محشر
بر روي خود چگونه مشي كند فرمودند ان الذي امشاه في الدنيا على رجليه لقادر
ان يمشيه على وجهه وچنانكه از ابن عباس سوال كردند در يك آيت آمده لايتساءلون
ودر آيت ديگر واقبل بعضهم على بعض يتساءلون آمده وجه تطبيق چه باشد ايشان گفتند

عدم تساؤل در روز حشر ست وتساؤل بعد دخول در جنت واز حضرت عايشه سوال
كردند كه سعي بين الصفا والمروة اگر واجب ست چرا لاجناح گفته شد ايشان جواب دادند
كه قومي ازان تجنب مي كردند باين سبب لاجناح گفته شد وحضرت عمر از آنحضرت
صلی الله عليه وآله وسلم سوال كردند كه قيد ان خفتم چه معني دارد فرمودند صدقة تصدق الله
بها يعني كرما در صدقه مضايقه نمي كنند همچنين خدا تعالی اين قيد براي مضايقه ذكر نفرموده است
قيد اتفاقي ست ومثالهاي توجيه بسيار ست ومقصود تنبيه ست بر معني آن ومارا مناسب
مي نمايد كه در باب پنجم آنچه بخاري وترمذي وحاكم در تفسيرهاي خود از باب اسباب نزول
وتوجيه مشكل ذكر كرده اند بسند درست تا صحابه يا تا حضرت پيغامبر صلی الله عليه وآله وسلم
بطريق تنقيح واختصار نقل كنيم براي دو فائده يكي آنكه حفظ اين قدر آثار مفسر را ضروري است
چنانكه شرح غريب قرآن قدري كه ذكر كرديم ضروري ست ديگر آنكه دانسته شود كه اكثر
اسباب نزول در فهم معاني آيات دخل ندارد اللهم الا شيء قليل از قصص مذكور مي شود
ودرين تفاسير ثلثه كه اصح تفاسير ست نزديک محدثين وآنچه محمد بن اسحٰق وواقدي و
كلبي درين باب افراط كرده اند در زير هر آيتي قصهٔ آورده اند نزديک محدثين اكثر آن غير
صحيح ست ودر اسناد آن نظر ست آن را شرط تفسير دانستن خطاي بين ست وبر حفظ
آن تدبر كتاب الله را موقوف داشتن خط خود را از كتاب الله فوت كردن ست وما
توفيقي الا بالله عليه توكلت وهو رب العرش العظيم فصل در بقيه مباحث
اين باب حذف بعضي اجزاء يا ادوات كلام كه خفا مي آورد وهمچنين ابدال چيزي از چيزي

وتقديم ما حقه التاخير وتاخير ما حقه التقديم واستعمال متشابهات وتعريضات وكنايات
خصوص تصوير معنى مراد بصورت محسوسه كه لازم آن معنى باشد در عادة واستعاره تمثيليه
ومجاز عقلي است پس بطريق اختصار به بعض امثله اين اشيا مطلع سازيم تا بصيرتي حاصل
شود اما حذف پس آن چند قسم است حذف مضاف وموصوف ومتعلق وغير آن س ٢
ر ٩ ولكن البر من امن اي بر من امن س ١٥ ر ٦ واتينا ثمود الناقة مبصرة اي اية
مبصرة لانها مبصرة غير عميا س ١ ر ١١ واشربوا في قلوبهم العجل اي حب العجل
س ١٥ ر ٢٢ اقتلت نفسا زكية بغير نفس اي بغير قتل نفس او فساد اي بغير فساد
من في السموات والارض اي من في السموات ومن في الارض لان شيئا واحدا
هو في السموات والارض س ١٥ ر ٨ ضعف الحيوة وضعف الممات اي ضعف عذاب الحيوة
وضعف عذاب الممات س ١٣ ر ٤ واسال القرية اي اهل القرية س ١٣ ر ١٢ بدلوا
نعمت الله كفرا اي فعلوا مكان شكر نعمت الله كفرا س ١٠ ر ١ يهدي للتي هي اقوم
اي للخصلة التي هي اقوم س ١٤ ر ٢٢ بالتي هي احسن اي بالخصلة التي هي احسن
س ١٧ ر ١ سبقت لهم منا الحسنى اي الكلمة الحسنى والعدة الحسنى س ١ ر ١٢ على ملك
سليمان اي على عهد ملك سليمان س ٤ ر ١١ وعدتنا على رسلك اي على السنة رسلك
انا انزلناه في ليلة القدر اي انزلنا القران وان لم يسبق له ذكر س ٢٣ ر ١٢ حتى توارت
بالحجاب اي توارت الشمس س ٢ ر ١١ وما يلقها اي خصلة الصبر س ٦ ر ١٣ وعبد
الطاغوت فيمن قرأ بالنصب اي جعل منهم من عبد الطاغوت س ١٩ ر ٣

فجعله نسبا وصهرا اي جعل له ذا نسبا وصهرا س ٩ ر ٩ واختار موسى قومه اي
من قومه س ١٢ ر ٥ الا ان عادا كفروا ربهم اي كفروا نعمة ربهم او كفروا بربهم
بنزع الخافض س ١٣ ر ٤ تفتؤ اي لا تفتؤ ومعناه لا تزال س ٢٣ ر ١٥ ما نعبدهم الا
ليقربونا الي الله زلفى اي يقولون ما نعبدهم س ٩ ر ٩ ان الذين اتخذوا العجل اي
اتخذوا العجل الها س ٢٣ ر ٦ تاتوننا عن اليمين اي ومن الشمال س ٢٢ ر ١٥ فظلتم
تفكهون انا لمغرمون اي تقولون انا لمغرمون س ٢٥ ر ١٢ لو نشاء لجعلنا منكم ملائكة
اي بدلا منكم س ٩ ر ١٥ كما اخرجك ربك اي امض بايد دانست كه حذف جزا
يا جزاى شرط يا مفعول فعل يا مبتداى جمله ومانند آن وقتيكه ما بعد دلالت مى كند بر حذف آن
در قران مطرد است س ٨ ر ٥ فلو شاء لهديكم اجمعين اي لو شاء هدايتكم لهداكم س ١١
ر ١٥ الحق من ربكم اي هذا الحق من ربك س ٢٧ ر ١٧ لا يستوى منكم من انفق من قبل
الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد وقاتلوا اي لا يستوي
من انفق من قبل الفتح ومن انفق من بعد الفتح فحذف الثاني لدلالة قوله اولئك
اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد س ٢٣ ر ٢ واذا قيل لهم اتقوا ما بين ايديكم
وما خلفكم لعلكم ترحمون وما تاتيهم من اية من ايات ربهم الا كانوا عنها
معرضين اي اذا قيل لهم اتقوا ما بين ايديكم وما خلفكم اعرضوا ونيز بايد دانست
كه اصل در مثل واذ قال ربك للملائكة واذ قال موسى آن است كه اذ ظرف فعلى باشد
ليكن اين را نقل كردند بمعنى تهويل وتخويف پس مانند آن است كه كسى مواضع هايله را يادوقايع

هائله را تعداد می کند بغیر ترکیب جمله وبی وقوع در حیز اعراب بلکه مقصود ذکر آنهاست تا صورت
آن در ذهن مخاطب مرتسم شود وازان حادثه خوفی بر ضمیر او مستولی گردد پس تحقیق آن
است که در امثال این مواضع تفتیش عامل او ضرور نیست والله اعلم ونیز باید دانست که
حذف جار از سر ان مصدریه در کلام عرب مطرد است ومعنی لان باشد یا بان یا وقت ان
ونیز باید دانست که در مثل ولو تری اذ الظالمون فی غمرات الموت ولو یری الذین ظلموا
اذ یرون العذاب اصل آنست که جواب شرط محذوف باشد اما این ترکیب را نقل کرده اند به
معنی تعجب پس حاجت تفتیش محذوف نمانده است والله اعلم واما ابدال تصرفی است کثیر الفنون
گاهی باشد که فعلی را بجای فعلی ذکر نمایند برای اغراض شتی که استقصا در ذکر آن اغراض
وظیفه این کتاب نیست س ۲۱ ر ۱۳ اهذا الذی یذکر الهتکم ای یسب الهتکم اصل کلام
آن بود که اهذا الذی یسب لیکن ذکر سب مکروه داشتند وانرا ابدال کردند بذکر وازین
قبیل است آنچه در عرف میگویند که بدشمنان فلان کس عارض شده است ومراد آن است که
بفلان عارض شده است ومی گویند که بندگان حضرت در ینجا تشریف آورده اند یا بندگان
جناب عالی این مقدمه را می دانند ومراد آنست که جناب عالی آمده اند وجناب عالی این را
می دانند س ۱۷ ر ۴ منا لا یصحبون ای منا لا ینصرون چون نصرت بدون اجتماع وصحبت
صورت نمی بندد ویصحبون بدل آن آوردند س ۹ ر ۱۳ ثقلت فی السموات والارض
ای خفیت لان الشئ اذا خفی علمه ثقل علی اهل السموات والارض س ۴ ر ۱۲
فان طبن لکم عن شئ منه نفسا ای عقون لکم من شئ من طیبة من نفوسهن

وکاهی

وکاهی اسمی بجای اسمی س ۱۹ ر ۵ فظلت اعناقهم لها خاضعین ای خاضعة وکانت
من القانتین ای من القانتات س ۳ ر ۱۱ ومالهم من ناصرین ای من ناصر س ۲۹
ر ۶ فما منکم من احد عنه حاجزین ای من حاجز والعصر ان الانسان لفی خسر
ای افراد بنی ادم افراد اللفظ لانه اسم جنس یا ایها الانسان انک کادح الی ربک
کدحا المعنی یا بنی ادم انکم افرد اللفظ لانه اسم جنس وحملها الانسان یعنی افراد
الناس کذبت قوم نوح المرسلین ای نوحا وحده انا فتحنا لک س ۲۹ ر ۸ انا لقادرون
ای انی لقادر س ۲۸ ر ۴ ولکن الله یسلط رسله ای یسلط محمدا صلی الله علیه وسلم
س ۴ ر ۹ الذین قال لهم الناس ای عروة الثقفی وحده س ۱۴ ر ۲۱ فاذاقها الله لباس
الجوع ای طعم الجوع ابدل الطعم باللباس ایذانا بان الجوع لما اثر من النحول والذبول
یعم البدن ویشمله کاللباس س ۱ ر ۱۶ صبغة الله ای دین الله ای ابدل بالصبغة
ایذانا بانه کالصبغ یتلون به النفس ومشاکلة بقول النصاری فی العمودیة وطور
سنین ای طور سینا سلام علی الیاسین ای علی الیاس قلب الاسما للازدواج وکاهی
حرفی بجای حرفی دیگر آرند س ۹ ر ۷ فلما تجلی ربه للجبل ای علی الجبل کما تجلی فی المرأة ولی
علی الشجرة هم لها سابقون ای الیها سابقون س ۱۹ ر ۱۶ لا یخاف لدی المرسلون
الا من ظلم ای لکن من ظلم استیناف ولاصلبنکم فی جذوع النخل ای علی جذوع النخل
س ۲۷ ر ۴ ام لهم سلم یستمعون فیه ای یستمعون علیه السماء منفطر به ای منفطر
فیه مستکبرین به ای عنه س ۲ ر ۹ اخذته العزة بالاثم ای حملته العزة علی الاثم

س ۱۶ ر ۳ فاسأل به خبيرا اي فاسأل عنه ولا تأكلوا اموالهم الى اموالكم اي مع اموالكم
الى المرافق اي مع المرافق س ۲۹ ر ۹ يشرب بها عباد الله اي يشرب بها عباد الله
اي يشرب منها س ۷ ر ۱۲ وما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله على بشر من شي اي
ان قالوا وگاهى جمله بجاى جمله ايراد كنند مثلا يک جمله دلالت مي كند بر حاصل مضمون جملهٔ ثانيه
وسبب وجود آن پس بدل كرده مي شود بآن جمله س ۲ ر ۱۲ وان تخالطوهم فاخوانكم
اي ان تخالطوهم لا باس بذلك لانهم اخوانكم وشان الاخ ان يخالط اخاه س ۱ ر ۱۲
لمثوبة من عند الله خير اي لوجد واثوابا ومثوبة من عند الله خير س ۱۳ ر ۳ ان
يسرق فقد سرق اخ له من قبل اي ان سرق فلا عجب لانه سرق اخ له من قبل س ۱ ر ۱۲
من كان عدوا لجبريل فانه نزله على قلبك باذن الله اي من كان عدوا لجبريل
فان الله عدو له فانه نزله على قلبك باذنه فعدوه يستحق ان يعاديه الله تعالى
فحذف فان الله عدو له بدليل الآية التالية وابدل منه فانه نزله على قلبك وگاهى
اصل كلام مقتضى تنكير است ودران كلام بادخال لام واضافت تصرف كنند ومعنى بر همان
تنكير اولى باشد س ۲ ر ۱۳ وقيله يارب اي رب قيل له يا رب فابدل بقيله لانه
اخصر في اللفظ حق اليقين اي حق يقين اضيف ليكون ايسر في اللفظ وگاهى
سنن طبعى كلام تذكير ضمير است يا تانيث آن يا افراد آن پس از سنن طبيعي برآرند و مذكر را
مؤنث كنند ومؤنث را مذكر سازند ومفرد را جمع نمايند بسبب ميل معنى س ۷ ر ۹ فلما
راى الشمس بازغة قال هذا ربي هذا اكبر القوم الظالمين مثله س ۲ ر ۱ كمثل

الذي استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم وگاهى بجاى تثنيه مفرد
ذكر كنند س ۱۰ ر ۱۲ الا ان اغنهم الله ورسوله من فضله س ۱۲ ر ۳ ان كنت على بينة
من ربي واتاني رحمة من عنده فعميت عليكم والاصل فعميتا فافرد لانهما كشئ
واحد ومثله الله ورسوله اعلم وگاهى مقتضاى طبيعت كلام آن است كه جزا را در صورت
جزا آرند وشرط را در صورت شرط وجواب قسم را در صورت جواب قسم پس در كلام تصرف
كنند وآن جزو جمله را جملهٔ مستقلهٔ مستانفه سازند تا ميل كنند به معنى واقامت چيزى نمايند
كه دلالت دارد بر آن بوجه من الوجوه والنازعات غرقا والناشطات نشطا والسابحات
سبحا فالسابقات سبقا فالمدبرات امرا يوم ترجف الراجفة المعنى البعث والحشر
حق يدل عليه يوم ترجف والسماء ذات البروج واليوم الموعود وشاهد ومشهود
قتل اصحاب الاخدود المعنى المجازاة على الاعمال حق اذا السماء انشقت واذنت لربها
وحقت واذا الارض مدت والقت ما فيها وتخلت واذنت لربها وحقت يا ايها الانسان
انك كادح المعنى الحساب والجزاء كائن وگاهى قلب اسلوب كلام كنند كه اسلوب كلام مقتضى
خطاب باشد وغايب آرند س ۱۱ ر ۸ حتى اذا كنتم في الفلك وجرين بهم بريح طيبة وگاهى
انشا را بجاى اخبار گيرند واخبار را بجاى انشا س ۲۹ ر ۲ فامشوا في مناكبها * اي لتمشوا
ان كنتم مؤمنين * اي ايمانكم يقتضي هذا * من اجل ذلك كتبنا على بني اسرائيل
المعنى على قياس حال ابن ادم كتبنا او على مثال حال ابن آدم فابدل منه من اجل ذلك
لان القياس لا يكون الا بملاحظة العلة فكان القياس نوع من التعليل ارايت

دراصل به معنی استفهام از رویت است واین جا نقل کرده اند تا تنبیهی باشد بر استماع کلام

آینده چنانکه درعرف گویند هیچ می بینی وهیچ می شنوی وتقدیم وتاخیر نیز صعوبت فهم مراد

بهم می رساند چنانکه در شعر مشهور لبثینة شانها سلبت فوادی ❁ بلا جرم اتیت به سلاما

وتعلق به بعید نیز صعوبت می آرد وآنچه ازین قبیل باشد س ۱۴ ر ۴ الا آل لوط انا لمنجوهم

اجمعین الا امراته ادخل الاستثناء علی الاستثناء فصعب * فما یکذبك بعد

بالدین متصل بقوله لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم س ۱۲ ر ۹ ید عو لمن ضره

اقرب من نفعه ای ید عو من ضره * س ۲۰ ر ۱ لتنوء بالعصبة اولی القوة ای لتنوء

العصبة بها س ۶ ر ۶ وامسحوا برؤسکم وارجلکم ای اغسلوا ارجلکم س ۱۶ ر ۱ ولولا

کلمة سبقت من ربك لکان لزاما واجل مسمی * ای لولا کلمة سبقت واجل مسمی

لکان لزاما س ۱ ر ۶ ان لا تفعلوه تکن فتنة * متصل بقوله فعلیکم النصر س ۲۸ ر ۲

الا قول ابراهیم متصل بقوله کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم س ۹ ر ۳ یسئلونك

کانك حفی عنها ای یسئلونك عنها کانك حفی وزیاده ازسنن طبیعی نیز اقسام است

گاهی بصفت باشد س ۷ ر ۱ ولا طائر یطیر بجناحیه س ۲۹ ر ۱ خلق الانسان هلوعا

اذا مسه الشر جزوعا واذا مسه الخیر منوعا وگاهی با بدال س ۸ ر ۱ للذین استضعفوا

لمن امن منهم وگاهی بعطف تفسیری س ۲۶ ر ۲ حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة

وگاهی بتکرار س ۱۱ ر ۱۲ وما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون

الا الظن اصل الکلام وما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء الا الظن س ۱

ر ۱۱ ولما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم وکانوا من قبل یستفتحون علی

الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به س ۴ ر ۱۲ ولیخش الذین لو ترکوا من خلفهم

ذریة ضعافا خافوا علیهم فلیتقوا الله س ۲ ر ۸ یسئلونك عن الاهلة قل هی مواقیت

للناس والحج ای هی مواقیت للناس باعتبار ان الله شرع لهم لتوقیت بها والحج

باعتبار ان التوقیت بها حاصل للحج ولو قیل هی مواقیت للناس فی حجهم کان اخصر

ولکن اطنب س ۲۵ ر ۱ لتنذر ام القری ومن حولها وتنذر یوم الجمع ای تنذر ام القری

یوم الجمع س ۲۰ ر ۳ وتری الجبال تحسبها جامدة ای تری الجبال جامدة ادخل الحسبان لان الرویة یجی

للمعانی والمراد ههنا معنی الحسبان س ۲ ر ۱۰ کان الناس امة واحدة فبعث الله النبیین

مبشرین ومنذرین وانزل معهم الکتاب بالحق لیحکم بین الناس فیما اختلفوا فیه

وما اختلف فیه الا الذین اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات بغیا بینهم فهدی الله

الذین امنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

ادخل وما اختلف فیه الا الذین اتوه فی تضاعیف الکلام المنتظم بعضه ببعض

بیانا لضمیر اختلفوا وایذانا بان المراد من الاختلاف ههنا هو الاختلاف

الواقع فی امته الدعوة بعد نزول الکتاب بان امن بعض وکفر بعض وگاهی

برسر فاعل یا مفعول حرف جر زیاده کنند وآنرا بواسطهٔ حرف جر مفعول فعل سازند بجهت

توکید وصلت س ۱ ر ۱ یوم یحمی علیها ای یحمی هی س ۶ ر ۱۱ وقفینا علی آثارهم

بعیسی ابن مریم ای قفیناهم بعیسی ابن مریم ودرین مقام نکتهٔ باید دانست که واو

در مواضع بسیار برای توکید وصلت باشد نه برای عطف اذا وقعت الواقعة و
کنتم ازواجا ثلثة وفتحت ابوابها ولیمحص الله وهم چنین فا نیز زاید باشد قسطلانی
در شرح کتاب الحج در باب المعتمر اذا طاف طواف العمرة ثم خرج هل یجزیه
من طواف الوداع گفته ویجوز توسط العاطف بین الصفت والموصوف لتاکید
لصوقها بالموصوف نحو س ۱۱ ر ۳ اذ یقول المنافقون والذین فی قلوبهم مرض
قال سیبویه هو مثل مررت بزید وصاحبک اذا اردت بصاحبک زیدا وقال
الزمخشری فی س ۱۴ ر ۱ قوله تعالی وما اهلکنا من قریة الا ولها کتاب معلوم جملة
واقعة صفة لقریة والقیاس ان لا تتوسط الواو بینهما کما فی قوله تعالی وما
اهلکنا من قریة الا لها منذرون وانما توسطت لتاکید لصوق الصفة
بالموصوف کما یقال فی الحال جاءنی زید علیه ثوب وجاءنی وعلیه ثوب انتهی
وگاهی بسبب انتشار ضمیر وارادهٔ دو معنی از یک کلمه صعوبت فهم مراد بهم رسد س ۲۵ ر ۱۰
وانهم لیصدونهم عن السبیل ویحسبون انهم مهتدون یعنی ان الشیاطین
لیصدون الناس عن السبیل ویحسب الناس انهم مهتدون و قال قرینه فی موضع
واحد المراد به الشیطان وفی الموضع الاخر الملک س ۲ ر ۱ یسئلونک ماذا ینفقون
قل ما انفقتم من خیر س ۲ ر ۱۱ ویسئلونک ماذا ینفقون قل العفو فالاول معناه
ای انفاق ینفقون وای نوع من الانفاق وهو صادق بالسوال عن المصرف
لان الانفاق یصیر باعتبار المصارف انواعا والثانی معناه ایما ینفقون

وازین

وازین قبیل است آمدن لفظ جعل وشیء ومانند آن برای معانی شتی گاهی بمعنی خلق جعل
الظلمات والنور وگاهی بمعنی اعتقد س ۸ ر ۲ وجعلوا الله مما ذرا وشیء بجای
فاعل آید وبجای مفعول به وگاهی مفعول مطلق وغیر آن س ۲۷ ر ۴ ام خلقوا من غیر شیء
ای من غیر خالق س ۱۸ ر ۲ فلا تسالنی عن شیء ای عن شیء مما یتوقف فیه من امرنا
واز امر ونباء وخطب گاهی مخبر عنه اراده کند هو نبأ عظیم ای قصة عجیبة وهمچنین خیر وشر ودیگر
بان معنی آید در هر محل مختلف شود وازین قبیل است انتشار در آیات آیتی که مقام اصلی آن بعد
ایراد قصه است گاهی مبادرت کنند وآنرا قبل از تمام قصه ایراد نمایند باز عود کنند بقصه وازا تمام
فرمایند وگاهی در نزول متقدم باشد ودر تلاوت متاخر باشد س ۲ ر ۱ قد نری تقلب وجهک
در نزول مقدم است وسیقول السفهاء متاخر ودر تلاوت بالعکس وگاهی جواب را
در میان قول کفار درج کنند س ۳ ر ۱۶ ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم قل ان الهدی هدی
الله ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم بالجمله این مباحث تفصیل بسیار می طلبد اما درانچه گفتیم کفایت
است خوانندهٔ سعادتمند چون این امور را بخاطر مستحضر داشته باشد در اثنای خواندن باندک
تاملی غرض سخن دریابد وغیر مذکور را بر مذکور قیاس کند واز یک مثال بامثلهٔ دیگر انتقال نماید

فصل باید دانست که محکم آنست که دانندهٔ لغت ازان کلام بجز یک معنی ادراک نکند
واعتبار داشتن عرب اول است نه موشگافان زمان ما را که موشگافی بیجا وائی است
عضال که محکم را متشابه می سازد ومعلوم را مجهول ومتشابه آنست که محتمل دو معنی باشد
بسبب احتمال رجوع ضمیر بدو مرجع چنانکه شخصی گفت اما ان الامیر امرنی ان العن

فلاناً لعنه الله یا اشتراک کلمه در دو معنی مانند لامستم در جماع و لمس بید و احتمال عطف بر قریب و بعید مانند وامسحوا برؤسکم وارجلکم فی قراة الکسر و احتمال عطف و استیناف مانند لا یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم و کنایت آنست که حکمی اثبات کنند و قصد نه ثبوت عین آن باشد بلکه قصد آنست که انتقال کند ذهن مخاطب بلازم آن بلزوم عادی یا عقلی چنانکه از عظیم الرماد معنی کثرت ضیافت و از یداه مبسوطتان معنی سخاوت ادراک میشود و تصویر معنی مراد بصورت محسوسه از همین قبیل است و آن بابی است واسع در اشعار عرب و خطب ایشان و قرآن عظیم و سنت حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله و سلم بان مشحون است واجلب علیهم بخیلک و رجلک تشبیه داده شد بر رئیس دزدان چون یاران خود را آواز دهد که ازین سو حمله کن و ازان سو درآ و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا و جعلنا فی اعناقهم اغلالا تشبیه داده شد اعراض ایشان از تدبر آیات بکسی که او را مغلول کرده باشند یا بر هر جهت او سدی بنا کرده باشند پس اصلا نمی تواند دید واضمم الیک جناحک من الرهب یعنی مجموع خاطر شود پراکندگی نفس بگذارد نظیر این باب در عرف آنست که چون شجاعت کسی را تقریر کنند به شمشیر اشاره کنند که این طرف میزند و آن طرف میزند و مقصود خبر غلبه او بر اهل آفاق به صفت شجاعت نباشد گو در تمام عمر شمشیر بدست نگرفته باشد یا گویند فلان میگوید که در زمین کسی را نمی بینم که با من مبارزت تواند کرد و یا گویند که فلان خود چنین میکند و اشاره کنند بهیئتی که اهل مبارزت در وقت غلبه بر خصم می کنند گو که این شخص گاهی این کلمه نگفته باشد و این فعل نه کرده باشد یا گویند

فلان

فلان حلق مرا خفا کرده است و دست در گلوی من انداخته لقمه را بر کشیده است و تعریض آنست که حکم عام یا منکر گویند و مقصود تقریر حال شخص خاص باشد یا تنبیه بر حال شخص معین و بعض خصوصیات آن شخص در کلام در آید و مخاطب را بر آن شخص مطلع نسازد در مثل این موضع خواننده قرآن نگران خاطر شود و محتاج آن قصه گردد و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون می خواستند که بر شخصی انکار کنند می فرمودند ما بال اقوام یفعلون کذا و کذا چنانکه وما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله و رسوله امرا الآیه تعریض است زینب و برادر او را ولا یاتل اولوا الفضل منکم والسعة تعریض بحضرت ابوبکر صدیق و درین صورتها تا آن قصه ندانند بفهم مطلب نرسند و مجاز عقلی آنست که اسناد کنند فعلی را بانچه فاعل آن نیست و مفعول به سازند چیزی را که مفعول به آن نیست بعلاقه آن که میان این هر دو مشابهتی هست و متکلم ادعای آن کرده است که داخل در اعداد آن است و یکی از جنس آن مانند آنکه گویند بنی الامیر القصر حال آنکه بانی معماران بودند یا مراد انبتت الربیع البقل حال آنکه منبت حضرت حق است در موسم ربیع والله اعلم بالصواب

باب سوم

در بیان اسلوب بدیع قرآن و این بحث در سه فصل مبین می شود

فصل اول

قرآن را بروش متون مبوب و مفصل ساخته نشده است تا هر مطلبی ازان در بابی یا در فصلی مذکور شود بلکه قرآن را مانند مجموعه مکتوبات فرض کن چنانکه بادشاهان بر رعایای خود بحسب اقتضای حال مثالی می نویسند و بعد زمانی مثال دیگر و علی هذا القیاس تا آنکه امثله بسیار جمع شود شخصی آن امثله را تدوین کند و مجموعه مرتب سازد هم چنین ملک علی الاطلاق بر پیغامبر خود صلی الله علیه و سلم

برای هدایت بندگان بحسب اقتضای حال سوره بعد سوره نازل فرمود و در زمان آنحضرت صلی
الله علیه وآله وسلم هر سورتی علاحده محفوظ و مضبوط بود اما سورتها را تدوین نفرموده بودند و در زمان
حضرت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما همه سورهها را در یک مجلد بترتیب خاص جمع نمودند و این
مجموع بمصحف مسمی شد و در میان اصحاب سورهها را به چهار قسم مقسوم ساخته بودند یکی سبع طوال
که اطول سور اند و دیگر مئین که هر یکی صد آیت است یا اندکی بیشتر و دیگر مثانی که از صد
کم است و دیگر مفصل و در ترتیب مصحف دو سه سوره که از اعداد مثانی است در مئین
داخل نموده شد بملاحظهٔ مناسبت سیاق آن با سیاق مئین و علی هذا القیاس در بعض
اقسام دیگر تصرفی رفته است حضرت عثمان رض مصاحفی چند از ان مصحف انتساخ فرموده
بآفاق فرستادند تا از ان مصاحف استفاده نمایند و بترتیبی دیگر میل نکنند چون
اسلوب سورها با اسلوب مثالهای پادشاهان مناسبت تمام داشت در ابتدا و انتها طریقه
مکاتیب رعایت نموده شد چنانکه بعض مکاتیب را بحمد خدای تعالی شروع می کنند و بعض را
به بیان غرض املای آن و بعض را به بیان نام مرسل و مرسل الیه و بعض رقعها و شقهها می باشند
بغیر عنوان و بعض مکاتیب مطول می باشند و بعض مختصر هم چنان خدای تعالی بعض سوره را
بحمد یا تسبیح شروع نموده و بعض را به بیان غرض املا نموده چنانکه فرمود ذلک الکتاب
لا ریب فیه هدی للمتقین سورة انزلناها و فرضناها و این قسم بدان ماند
هذا ما صالح فلان و فلان و هذا ما اوصی به فلان آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در واقعه حدیبیه نوشته بودند هذا ما قاضی علیه محمد صلعم و بعضی را بذکر مرسل و مرسل الیه

چنانکه

چنانکه فرمود تنزیل من الله العزیز الحکیم کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم
خبیر و این قسم بدان ماند که نویسند حکم حضرت خلافت صادر شد یا نویسند سکنهٔ فلان شهر
را از حضرت خلافت اعلام آنکه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم نوشته بودند من محمد رسول الله
الی هرقل عظیم الروم و بعضی را بروش رقعها و شقها بغیر عنوان چنانکه فرمود اذا جاءک
المنافقون قد سمع الله قول التی تجادلک فی زوجها یا ایها النبی لم تحرم
و چون اشهر فصاحات عرب قصاید بوده است و در مبداء قصائد تشبیب بذکر مواضع عجیبه و وقایع
هائله رسم قدیم ایشان بود این اسلوب را در بعضی سور اختیار فرمود الصافات صفا فالزاجرات
زجرا والذاریات ذروا فالحاملات وقرا اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و چنانکه
اواخر مکاتیب را بجوامع کلم و نوادر وصایا و تاکید بر احکام سابقه و تهدید کسی که مخالفت آن
کند ختم می کردند بهمان اسلوب خدای تعالی اواخر سور را بجوامع کلم و منابع حکم و تاکید بلیغ
و تهدید عظیم ختم فرمود و گاهی شروع کرده می شود در اثنای سوره کلام بلیغ عظیم الفائده
بدیع الاسلوب بنوعی از حمد و تسبیح یا بنوعی از بیان نعم و امتنان چنانکه شروع فرموده بیان
تباین مراتب خالق و مخلوق س ۱۹ ر ۲۰ بقل الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
آلله خیر اما یشرکون بعد از ان در پنج آیه این مدعا بابلغ وجوه و ابدع اسالیب بیان
فرمود چنانکه شروع فرمود مخاصمهٔ بنی اسرائیل را در اثنای سوره بقره یا بنی اسرائیل
اذکروا نعمتی التی به همین کلمه ختم فرمود پس ابتدای مخاصمه باین کلام و انتهای مخاصمه
برین محلی دارد عظیم از بلاغت و همچنین شروع فرمود مخاصمه اهل کتابین در آل عمران

بآیة ان الدین عند الله الاسلام تا تصور محل نزاع باشد وتوارد قیل وقال بران مدعا واقع شود والله اعلم بحقیقة الحال **فصل دوم** در اکثر سور سنت الله جاری شده است به تقسیم سور بآیات چنانکه قصاید را بابیات منقسم میکردند نهایة الامر آنکه درمیان آیات وابیات فرقی نهاده شده است وآیات وابیات هر دو نشاید که برای التذاذ نفس متکلم وسامع انشا کرده می شود الا آنکه ابیات مقید اند بعروض وقافیه که خلیل تدوین آن کرده است وشعراء آنرا ازوی یاد گرفته اند وبنای آیات بر وزنی وقافیه ایست اجمالی که اشبه است بامر طبیعی نه بر افاعیل وتفاعل عروضیان وقوافی مبنیهٔ ایشان که امری است صناعی واصطلاحی وتنقیح امری مشترک که در ابیات وآیات واقع است ونشاید بازاء آن امر عام اطلاق می نمائیم باز ضبط اموری که در آیات التزام آنها واقع شده است وآن بمنزله فصل است تفصیلی می طلبد والله ولی التوفیق تفصیل این اجمال آنکه فطرة سلیمه در قصاید موزونه مقفاه واراجیز ابقه وامثال آن لطفی ادراک می کند وحلاوتی ذوق می نماید چون در سبب ادراک آن لطف تامل می کنیم می باید که در دو کلامی که بعض اجزای او با بعض موافقت دارد نفس مخاطب را لذتی داده است وانتظار مثل آن بخشیده بعد ازان چون بیت دیگر بهمان توافق اجزا بر نفس مخاطب واقع شد وامر منتظر بوجود آمد لذت دوبالا شد وچون هر دو بیت در قافیه اشتراک دارند لذت آن سه چندان گشت پس التذاذ بابیات بسبب این سر فطرت قدیمهٔ آدمیان است وهمه امزجه سلیمه از اهل اقالیم معتدله بران متفق اند بعد ازان در توافق اجزا در تعیین وشروط قافیه مشترکه در ابیات مذاهب مختلفه ورسوم متباینه واقع شد عرب قانونی

دارند که خلیل ایضاح آن کرد وهنود رسمی دارند که سلیقهٔ ایشان بآن حاکم است وهم چنین اهل هر زمان وضعی اختیار کرده اند وراه سلوک نموده اند چون ازین همه رسوم ومذاهب مختلفه امر جامع انتزاع کنیم وسر منتشر تامل نمائیم موافقت تخمینی باشد لا غیر مثلا عرب بجای مستفعلن مفاعلن ومفتعلن می آرند وبجای فاعلاتن فعلاتن وفاعلتن بر قاعده می شمارند وموافقت ضرب بیت با ضرب بیت دیگر وعروض بیت با عروض بیت دیگر مهم می دارند ودر حشو زحافات بسیار تجویز می کنند بخلاف شعرای فارس که زحافات پیش ایشان مستهجن است وهمچنین شعرای عرب اگر در یک بیت قافیه مقصوره باشد ودر بیت دیگر ممدوده احسن انگارند بر خلاف شعرای عجم وهم چنین شعرای عرب حاصل وداخل ونازل را از یک قسیم گیرند بخلاف شعرای عجم وهمچنین وقوع یک کلمه در مصراعین بوجهی که نصف آن از مصراعی باشد ونصف از مصراعی پیش عرب صحیح بود نه پیش عجم بالجمله امر مشترک موافقت تخمینی است نه موافقت حقیقی وهنود اوزان اشعار خود را بر عدد حروف نهاده اند بغیر ملاحظه حرکات وسکنات وآن نیز لذت دهنده است وبعضی اهل بدو را شنیده ایم که در تغریدات خود که بجهة التذاذ می کنند کلامی متوافی باهم بتوافق تخمینی بار دیفی که کلمه یا زیاده تر از کلمه اختیار کرده اند ومثل قصاید آن را انشاد می کنند وازان لذتی بر می گیرند وهر قومی را صنعتی خاص است در نظم خودها وعلی هذا القیاس اتفاق امم در التذاذ بلحون ونغمات واقع است واختلاف ایشان در رسوم تغرید وقواعد تحقیق است یونانیان اوزانی استنباط کرده اند وانها را بمقامات مسمی ساخته اند وازمقامات آوازات وشعبات برآورده اند فی شدید

التفصیل برای خود درست ساخته واهل هند شش راگ تفطن نموده وازان راگها رگنیها
تفریع کرده اند واهل بدو را دیدیم که ازین هردو اصطلاح دست باز داشته بحسب سلیقه خود
تالیفی وایقاعی را تفطن نموده اوزانی چند بغیر ضبط کلیات وحصر جزئیات هنگامه آراسته اند
وچون بعد ازین ملاحظه ها حدس را حکم امر مشترک بجز موافقت تخمینی بدست نمی آید تخمین عقل را
کار به همان منتزع اجمالیست به تفصیل قوافی مردفه موصله وذوق سلیم را دوستی با همان
حلاوت بحت است نه با بحر طویل ومدید حضرت خلاق چون خواست که با این مشت خاک
هم زبان شود نظر بر همان حسن اجمالی انداخت نه بر قوالب مستحسنه عند قوم دون قوم
ومالک الملک چون اراده فرمود که بروش ادمیان سخن گوید همان اصل بسیط را ضبط فرمود نه این
قوانین متغیره به تغیر ادوار واطوار تمسک به قوانین مصطلحه ناشی از عجز وجهل او بدست است
آوردن حسن اجمالی بغیر توسط آن قواعد بوجهی که در اغوار وانجاد بیان اندست نرود
ودر هر نشیب وفراز سخن ضایع نشود معجز ومفخم پس از جریان حق سبحانه دران سنن
انتزاع اصلی میکنیم وانتقال بقاعده می نمایم وآن قاعده آنست که در اکثر سور امتداد
صوت را معتبر داشته نه بحر طویل ومدید ومانند آن دور فواصل انقطاع نفس را بمده وآنچه
مده بران قرار گیرد معتبر داشته نه قواعد فن قوافی را این کلیه نیز بسطی می طلبد اندگی گوش را
حواله آن باید کرد آمد ورفت نفس در نای گلو جبلت انسان است وهرچند درازی وکوتاهی
نفس بقدر بشر است اما چون آنرا بر طبع خودش بگذارند لابد امتدادی داشته باشد پس
در اول برامدن نفس نشاطی بهم رسد وآهسته آهسته آن نشاط متلاشی می گردد ودر آخر

منقطع

منقطع میشود واحتیاج اعاده نفس تازه پیش می آید واین امتداد امری است محدود مبهم
ومقدر بمقدار منتشر که نقصان دو سه کلمه بلکه نقصان قدر ثلث وربع ازان متجاوز نمی سازد
وزیادت دو سه کلمه بلکه قدر ثلث وربع ازان حد بیرون نمی کشد اختلاف عدد اوتاد واسباب
را گنجایش میدهد وتقدم بعض ارکان را بر بعض وسعت می نماید پس این امتداد نفس را
وزنی ساخته شد وانرا بر سه قسم تقسیم نموده آمد طویل ومتوسط وقصیر اما طویل پس مانند سوره نسا
واما متوسط پس مانند سوره اعراف وانعام واما قصیر پس مانند سوره شعرا وسوره دخان وتمام
نفس بر مده معتمده بر حرفی قافیه هست متسع که طبع آنرا ذوق میکند واز اعاده آن چند کرت
متلذذ می شود گو آن مده یک جا الف باشد ویک جا واو ویا یا وآن حرف اخیر گو یک جا
با باشد ویک جا جیم یا قاف پس یعلمون ومومنین ومستقیم متوافق اند وخروج ومریج
مجید وتبار وفواق وعجاب همه بر قاعده وهم چنین لحوق الف در آخر کلام قافیه ایست
متسع که اعاده آن لذتی می دهد گو حرف روی مختلف باشد یکجا گویند کریما ودیگر جا گویند
حدیثا وسوم جا گویند بصیرا ودرین صورت اگر التزام موافقت روی بکار آید از قبیل
التزام ما لا یلتزم خواهد بود چنانکه در اوایل سوره مریم وسوره فرقان واقع شده وهمچنین
توافق آیات بر یک حرف مثل میم در سوره قتال ونون در سوره رحمان لذتی می دهد وهمچنین
اعاده یک جمله بعد یک طایفه لذت دهنده است چنانچه در سوره شعرا وسوره قمر وسوره رحمن
وسوره مرسلات واقع شد وگاهی بجهت تطریه ذهن سامع واشعار بلطافت آن کلام خلاف کرده
میشود فواصل آخر سوره را از اول سوره مثل ادا وهدا در آخر سوره مریم ومثل سلاما وکراما

در آخر فرقان وطین وساجدین وینظرون در آخر سورهٔ صاد حالانکه اوایل این سور
مبنی بر فاصلهٔ دیگر بوده است کما لا یخفی پس در اکثر سوره این وزن و قافیه که تغییر از آن رفت
مهم داشته آمد اگر در آخر آیه لفظی که صلاحیت قافیه گشته باشد قافیه شود فبها والا وصل کرده
آید بجمله که بیان الا الله باشد یا تنبیهی باشد مخاطب را چنانکه گویند وهو الحکیم الخبیر وکان
الله علیما حکیما وکان الله بما تعملون خبیرا لعلکم تتقون ان فی ذلک لآیات
لاولی الالباب ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون و در بعض مواضع اطنابی در مثل
این موضع بکار رفته است مثلا و اسأل به خبیرا و گاهی تقدیم و تاخیر استعمال کرده اند
و گاهی طلب و زیاده مثل الیاسین و طور سینین در الیاس و طور سینا در عمل آمد اینجا
باید دانست که انسجام کلام و سلاست آن بر لسان بسبب آنکه مثل سایر بیت یا ذکر آن درایت مکرر
آمده است کلام طویل را با کلام قصیر موزون می سازد و گاهی فقره های اولی اکثر از فقره های
ثانیه آرند و آن عذوبت کلام فایده دهد خذوه فغلوه ثم الجحیم صلوه ثم فی سلسلة
ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه گویا در مثل این کلام متکلم اضمار می کند در نفس خود که
فقرهٔ اولی با ثانیه مجموعا در یک پله است و ثالثه وحدها در یک پله و همچنین گاهی آیت ذات
قوایم ثلث باشد یوم تبیض وجوه وتسود وجوه فاما الذین اسودت وجوههم الآیة
واما الذین ابیضت وجوههم الآیة و عامه اول را با ثانی جمع کرده آیت طولانی شمارند
و گاهی در یک آیت دو فاصله می آرند چنانکه در بیت هم همچنین می باشد کالزهر فی ترف
والبدر فی شرف والبحر فی کرم والدهر فی همم و گاهی یک آیت را درازتر از دیگر آیات

آرند

آرند و سر درینجا آنست که چون حسن کلام را که ناشی از تقارب وزن و وجدان امر
منتظر که قافیه است در یک پله نهند و حسن کلام را که ناشی از سهولت ادا و موافقت طبع کلام
و عدم لحوق تغیر در آن است در پلهٔ دیگر نهند فطرت سلیمه جانب معنی را راجح دانند پس یک انتظار
را مهمل گذاشته می شود و در انتظار ثانی ایفا حق کرده می آید و آنکه گفتیم در صدد مبحث که در
اکثر سور سنة الله برین جاری شده به جهت آن است که در بعض سور ترعا این قسم
وزن و قافیه به ظهور نیامده است پس یک طایفه بر طور خطب خطیبان و امثال نکته فهمان
واقع شده سمر النساء که حضرت عائشه رضی الله عنها روایت کرده است شنیده باشی و قوافی آنرا
دانسته باشی و در بعض سور بر طور نامهای عرب بدون رعایت چیزی واقع شده مثل محاوره
بعض ناس با بعض الا آنکه ختم هر کلامی به چیزی که مبنی با ختتام باشد کرده آمد و همانا سر درین جا
آنست که اصل لغت عرب وقف است در موضعی که نفس منتهی شود و نشاط کلام منتهی گردد
و مستحسن در محل وقف انتهای نفس بر مده است ازین جهت صورت آیات پیدا شده است
این است آنچه این فقیر را فتح شده است والله اعلم اگر پرسند که مطالب فنون خمسه چرا در
قرآن عظیم مکرر گفته شد چرا بر یک موضع اکتفا نرفت گویم آنچه خواهم که سامع را افاده
نمایم دو قسم می باشد یکی آنکه مقصود آنجا مجرد تعلیم ما لا یعلم بود پس مخاطب حکمی را نمی دانست
و ذهن او ادراک آن نکرده بود باستماع این کلام آن مجهول معلوم شود و آن نادانسته دانسته
گردد دیگر آنکه مقصود استحضار صورت آن علم در مدرکهٔ او باشد تا از آن لذت فراوان گیرد
و قوای قلبیه و ادراکیه در آن علم فانی شوند و رنگ این علم بر همه قوی غالب آید چنانکه معنی

شعری را که ما آنرا دانسته ایم مکرر می گوئید و هر بار لذتی می یابیم و برای این لذت
تکرار آن دوست می داریم و قرآن عظیم به نسبت هر یکی از مطالب فنون خمسه هر دو قسم افاده
اراده فرمود تعلیم ما لا یعلم به نسبت جاهل و رنگین ساختن نفوس بآن علوم بسبب تکرار
به نسبت عالم اللهم الا اکثر مباحث احکام که تکرار دران حاصل نشد زیرا که افاده دوم آنجا مطلوب
نبود و لهذا در شریعت به تکرار تلاوت امر فرمودند به مجرد فهم اکتفا نه نمودند این قدر
فرق نهاده اند که در اکثر احوال تکرار آن مسائل بعبارت تازه و اسلوب جدید اختیار فرموده اند
تا اوقع باشد در نفوس و الذ باشد در اذهان اگر تکرار بیک لفظ کنند چیزی باشد که وظیفه طور آنرا
تکرار می نمایند و در صورت اختلاف تعبیرات و تغایر اسالیب ذهن خوض کنند و خاطر بکلی دران
فرو رود اگر پرسند که در سورتهای قرآن این مطالب را چرا انتشار فرمودند و رعایه ترتیب نکردند
چرا نشد که نخست آلاء الله را ذکر فرمایند و استیفای حق آن نمایند بعد ازان شروع کنند در ایام
الله و اتمام آن کنند بعد ازان مخاصمه کفار نمایند گوئیم اگرچه قدرت الهیه شامل همه ممکنات
است اما حکم در این ابواب حکمت است و حکمت موافقت مبعوث الیهم است در لسان و در
اسلوب بیان و اشاره باین معنی رفته است در آیه لقالوا ءاعجمی و عربی و تا نزول قرآن
در میان عرب هیچ کتابی نبود نه کتاب الهی و نه مؤلف بشر و ترتیبی که حالا مصنفین اختراع
نموده اند عرب آنرا نمی دانستند اگر این را باور نمی کنی قصاید شعراء مخضرمین را تامل کن
و رسایل آنحضرت صلی الله علیه و سلم و مکاتیب حضرت عمر را بر خوان تا این معنی روشن شود
پس اگر خلاف طور ایشان گفته شود بحیرت در مانند و چیزی نا آشنا بگوش ایشان رسد

و فهم ایشان را مشوش سازد و نیز مقصود نه مجرد افاده است بلکه افاده مع الاستحضار و التکرار
و این معنی در غیر مرتب اقوی و اتم است اگر ترا پرسند وزنی و قافیه که نزدیک شعرا معتبر است
ازین وزن و قافیه لذیذتر است آنرا چرا اختیار نکردند گوئیم لذیذتر بودن مختلف است
باختلاف اقوام و اذهان و علی التسلیم ابداع طوری از وزن و قافیه بر زبان حضرت پیغامبر
صلی الله علیه و آله و سلم که امی بودند آیت ظاهر است بر نبوت حضرت ایشان و اگر بر وزن و قافیه
شعر قرآن نازل میشد کفار گمان می کردند که همان شعر است که در عرب مشهور و معروف است و ازان
حساب بر می گرفتند چنانکه بلغا از اهل نظم و نثر چون می خواهند که مزیت در جهان خود بر معاصرین
بروش اشهاد اثبات کنند صناعتی تازه استنباط می نمایند و گویند کیست که باین طور غزل
گوید و نامه نویسد و اگر بر طور قدیم انشا کنند براعت جز محققین واضح نشود اگر پرسند که اعجاز
قرآن بچه وجه است گوئیم محقق پیش ما آن است که بوجوه بسیار است ازانجمله اسلوب بدیع زیرا که
عرب میادین چند بود که در آنها جواد بلاغت را جولان می دادند و گوی مسابقت از اقران
می ربودند قصاید و خطب و رسایل و محاوره و اسلوبی که غیر این چهار وضع باشد نمی دانستند
و بر ابداع آن قادر نبودند پس ابداع اسلوبی که غیر اسالیب ایشان بر زبان آنحضرت صلعم
که امی بودند عین اعجاز باشد و ازان جمله اخبار از قصص و احکام ملل سابقه بوجهی که
مصدق کتب سابقه باشد بغیر تعلم و ازانجمله اخبار باحوال آینده پس هر وقتی که چیزی
ازان بر طبق اخبار بوجود آمد اعجاز تازه بظهور رسید و ازانجمله درجه علیا از بلاغت که مقدور
بشر نباشد و چون ما بعد عرب اول آمده ایم بکنه آن نمی توانیم رسید لیکن اینقدر می دانیم

که استعمال کلمات و ترکیبات عذبهٔ جزله بالطافت و عدم تکلف فقری که در قرآن می
یابیم در هیچ قصیدهٔ از قصائد متقدمین و متاخرین نمی یابیم و این امریست ذوقی که بهرهٔ
از شعر آنرا بخوبی می توانند دانست و عوام آن ذایقه ندارند و نیز می دانیم که در انواع تذکیر
و مخاصمه هر جا معانی را لباس دیگر پوشانیده می شود بر اسلوبی که طرفگی دارد و دست تطاول
از دامن آن کوتاه است و اگر کسی این را نمی فهمد باید که در ایراد قصص انبیا که در سورهٔ اعراف
و هود و شعرا واقع می شود تامل کند باز همان قصص را در صافات بیند و باز همان قصص را در ذاریات
تا فرق ظاهر شود و همچنین ذکر تعذیب عصاة و تنعیم مطیعین در هر مقام برنگی دیگر ادا کرده میشود
و مخاصمهٔ اهل نار با یکدیگر بصورتی علاحده در هر مقام جلوه داده میشود و الکلام شیء هذا
یطول و نیز می دانیم که رعایت مقتضی مقام که فن معانی تفصیل آنست و استعارات و کنایات
که فن بیان کافل اوست با وجود رعایت حال مخاطبین که امیین بودند نا آشنا ازین
صناعات بهتر از آنچه در قرآن عظیم است متصور نمی شود زیرا که مطلوب درینجا آنست که در مخاطبات
معروفه که همه کس با آن آشنا اند نکتهٔ عام فریب خاص پسند داخل کرده شود و این معنی
کالجمع بین النقیضین است * شعر * ز پای تا بسرش هر کجا که می نگرم ❊ کرشمه دامن دل
میکشد که جا اینجا است ❊ و از آنجمله وجهی است که جز متدبرین در اسرار شرایع فهم آن میسر نیست
و آن آنست که این علوم خمس نفس اینها دلیل بودن قرآن نازل من الله است بجهت
هدایت بنی آدم چنانکه عالم طب چون در قانون نظر می کند و دور در رفتن او در بیان اسباب
و علامات امراض و وصف ادویه ملاحظه می کند هیچ شک نمی کند در اینکه مولف آن کامل است

در صناعت

در صناعت طب هم چنین چون عالم اسرار شرایع می داند که در تهذیب نفوس کدام چیز
بافرادان می توان القا نمود و بعد از آن در فنون خمسه تامل می کند بی شک در می یابد که این
فنون در معانی خود بوجهی واقع اند که از آن بهتر صورت نه بندد و چه پیست آفتاب آمد دلیل آفتاب
❊ گر دلیلت باید از وی رو متاب ❊ باب چهارم در بیان فنون تفسیر و حل اختلاف
واقع در تفسیر صحابه و تابعین باید دانست که مفسران فرقهای مختلف اند جماعهٔ روایت
آثار مناسبه بآیات قصد کرده اند خواه حدیث مرفوع باشد یا موقوف یا قول تابعی یا خبر
اسرائیلی و این روش محدثان است و فرقهٔ تاویل آیات صفات و اسما پیش گرفته اند
پس آنچه موافق مذهب تنزیه نیافتند آنرا از ظاهر صرف نمودند و تعلق مخالفان را به بعض
آیات رد کرده اند و این طریقهٔ متکلمان است و قومی استنباط احکام فقهیه و ترجیح بعض مجتهدات
بر بعض و جواب تمسک مخالف ایراد می کنند و این روش فقهای اصولیان است و جمعی
نحو و لغت قرآن را ایضاح می نمایند و شواهد کلام عرب در هر باب بوفور تمام ایراد می کنند و این
وضع نحات لغویان است و گروهی نکات معانی و بیان را چه تمام تر بیان نمایند و درین
باب داد سخن می دهند و این آئین ادبا است و بعض قرات قرآن را که از استادان ماثور است
روایت می کنند و هیچ دقیقه درین باب فرو گذاشت نمی نمایند و این صفت قراست
و برخی بنکات متعلقه بعلم سلوک یا علم حقایق بادنی مناسبت زبان میکشایند و این روش
صوفیان است بالجمله میدان واسع است و قصد هر مسلمانی بتفهیم معانی قرآن متعلق شده است
و هر کسی در فنی خوض نموده است و بقدر قوت فصاحت و فهم خود سخن گفته است و مذهب اصحاب خود را

منظور نظر داشته است ازین جهة فن تفسیر وسعتی پیدا کرد که به تقریر راست نیاید
و کتب بسیار پدید آمدند که به شمار محصور نشوند و جمعی جمع این همه قصد کردند و گاهی بتازی
و گاهی بفارسی سخن گفتند و در اختصار و اطناب متفرق شدند و دامان علم را کشاده تر ساختند
و این فقیر را بحمد الله و توفیقه در هر یکی ازین فنون مناسبتی حاصل شده است و اکثر اصول
آن و جملهٔ صالحه از فروع آن بدست آمده است و نوعی از استقلال و تحقیق در هر بابی بوجهی
که شبیه باجتهاد فی المذاهب باشد صورت بسته است و دو سه فن دیگر از فنون تفسیر از دریای
فیض الهی بخاطر ریخته است اگر راست پرسی من شاگرد بیواسطهٔ قرآن عظیم چنانکه اویسی روح
پر فتوح حضرت رسالتم صلی الله علیه و سلم مانند آنکه مستفید بواسطهٔ کعبهٔ حسنی ام شبیه بآنکه
اثر پذیر بواسطهٔ صلوة عظمی ام ولو ان لی فی کل منبت شعرة لسانا * لما استوفیت
واجب حمده درین رساله لازم دیده شد که دو سه حرف از هر فن نوشته شود فصل
در بیان آثار مرویه در کتب تفسیریهٔ اهل حدیث و آنچه بدان تعلق دارد و از جملهٔ آثار مرویه
در کتب تفسیر بیان سبب نزول آیات است و سبب نزول دو قسم است قسمی آنست که حادثه واقع
شد که دران ایمان مومنان و نفاق منافقان بر روی امتحان آمد چنانکه در احد و احزاب
اتفاق افتاد خدای تعالی مدح ایمان و نکوهش آنان نازل ساخت تا فیصل کرد میان دو فریق
و درین سیاق تعریضات بسیار بخصوصیات این حادثه بظهور میرسد پس واجب است که بکلام
مختصر آن حادثه را شرح داده آید تا سوق آن کلام بر خواننده روشن شود و قسمی آنست
که معنی آیت بعموم خود تام است بغیر احتیاج دانستن حادثه که سبب نزول شده است و حکم

عموم لفظ راست نه خصوص سبب را قدمای مفسرین بقصد احاطهٔ آثار مناسبه بآن آیت
یا بقصد بیان ماصدق العموم آن قصه را ذکر کردند این قسم را ذکر کردن ضرور نیست
پیش این فقیر محقق شده است که صحابه و تابعین بسیار بود که نزلت الآیة فی کذا و کذا
می گفتند و غرض ایشان تصویر ماصدق آن آیت بود و ذکر بعض حوادث که آیت آن را
بعموم خود شامل شده است خواه این قصه متقدم باشد یا متاخر اسرائیلی باشد یا جاهلی یا اسلامی
تمام قیود آیت را در گرفته شد یا بعض آنرا و الله اعلم ازین تحقیق دانسته شد که اجتهاد
را درین قسم دخلی هست و قصص متعدده را آنجا گنجایش هست پس هرکه این نکته مستحضر
دارد حل مختلفات سبب نزول بادنی عنایت می توان نمود و از آنجمله تفصیل قصه است
که باصل آن در نظم قرآن تعریضی رفته باشد مفسران از اخبار بنی اسرائیل یا از علم سیر
استقصای آن قصد کنند و به جمیع خصوصیات آنرا ذکر نمایند و این جا نیز تفصیل است آنچه در
آیت تعریض ظاهر بآن رفته است بوجهی که دانندهٔ لغت آنجا استاده شود و تفحص آن نماید
ذکر آن عهدهٔ مفسر است و آنچه خارج است ازین باب مثل ذکر بقرهٔ بنی اسرائیل که نر بود یا ماده
یا بیان کلب اصحاب کهف که ابقع بود یا احمر تکلف مالایعنی است و صحابه آنرا قبیح میدانستند و از
قبیل تضییع اوقات می شمردند و این جا نیز دو نکته باید بخاطر نگاهداشت یکی آنکه اصل درین
باب ایراد قصص مسموعه است بی تصرف عقل اما جمعی از قدمای مفسرین آن تعریض را
پیشوای خود سازند و محملی مناسب آن تعریض فرض کنند و آنرا در رنگ احتمال تقریر کنند
متاخران در شبهه افتند و چون اسالیب تقریر دران زمان منقح نشده بود تقریر علی

سبیل الاحتمال نه بتقریر بالجزم بسیار است که مشتبه شود و یکی را بجای دیگر گیرند و این امر نیز
فیه است نظر عقل را درینجا گنجایش است و قیل و یقال را درین باب عنان کشاده است هر که
این نکته یاد گیرد در بسیاری از مواضع اختلاف مفسران حکم فیصل می تواند کرد و در بسیاری
از مناظرات صحابه می توان دانست که قول نیست بلکه تفتیشی است علمی که بعض مجتهدان با بعضی
درمیان می آرند و بر همین محل این فقیر حمل میکند قول ابن عباس رض را در آیه فامسحوا
برؤسکم وارجلکم الی الکعبین لا اجد فی کتاب الله الا المسح لکنهم ابوا الا الغسل
پس آنچه فقیر می فهمد آنست که این ذهاب بوجوب مسح نیست و جزم بتحمل آیت بر کیفیت
مسح نیست آنچه پیش ابن عباس رض مقرر است همان غسل است لیکن اینجا اشکالی را تقریر
می نمایند و احتمالی را اظهار می کنند تا ببینند که علمای عصر درین تعارض چه نوع تطبیق میدهند
و کدام راه سلوک می نمایند بعض آنانکه بر حقیقت روزمره سلف مطلع نبودند این را
قول ابن عباس دانستند و مذهب او نهادند حاشا ثم حاشا نکته دویم آنکه نقل از بنی
اسرائیل دسیسه است که در دین ما داخل شد بعد از آنکه لا تصدقوا اهل الکتاب و لا تکذبوهم
قاعده مقرر است پس دو چیز لازم آمد یکی آنکه تا تعریض قرآن را در سنت حضرت پیغامبر صلعم
بیان یافته شود مرتکب نقل از اهل کتاب نباید شد مثلا چون محمل آیت و لقد
فتنا سلیمان والقینا علی کرسیه جسدا ثم اناب در سنت نبویه یافته می شود و آن قصه
ترک ان شاء الله و مواخذه بران است مرتکب ذکر قصه صخره مارد چرا باید شد دویم آنکه
الضرورة تتقدر بقدر الضرورة را در نظر داشته قدر اقتضاء تعریض سخن باید گفت

تابشهادت

تا بشهادت قرآن تصدیق کرده باشیم و از زیادت زبان باید کشید درینجا نکته
الیست بغایت لطیف آنرا نیز باید دانست که در قرآن عظیم گاهی حکایت کرده می شود
یک قصه را در جائی باجمال و در جای دیگر بتفصیل چنانکه فرمود قال انی اعلم ما لا تعلمون و بعد از آن
فرمود الم اقل لکم انی اعلم غیب السموات والارض و اعلم ما تبدون و ما کنتم تکتمون
پس این مقوله ها مقوله متقدم است بنوعی از تفصیل پس از تفصیل تفسیر این اجمال می توان
دانست و از اجمال به تفصیل می توان پی برد مثلا در سوره مریم قصه حضرت عیسی علیه السلام
اجمالا ذکر فرمود و لنجعله آیة للناس و رحمة منا و کان امرا مقضیا و در آل عمران مفصلا و
رسولا الی بنی اسرائیل انی قد جئتکم بآیة من ربکم اه درین مقوله بشارت تفصیلی است
و آن مقوله بشارت اجمالی پس ازینجا عبد ضعیف استنباط کرد که معنی آیت آن است
که رسولا الی بنی اسرائیل مخبرا بانی قد جئتکم و این همه داخل است در حیز بشارت
نه متعلق بمحذوف چنانکه سیوطی اشاره کرده است حیث قال فلما بعثه الله قال انی
رسول الله الیکم بانی قد جئتکم والله اعلم و از آن جمله شرح غریب است و بنای آن
بر تتبع لغت عرب است یا تفطن بسیاق و سباق آیت و دانستن مناسبت لفظ با اجزای
جمله که دران واقع شده است پس درینجا نیز عقل را مدخل است و اختلاف را گنجایش زیرا که
یک کلمه در لغت عرب برای معانی شتی آید و عقول در تتبع استعمالات عرب و تفطن
مناسبت بسابق و لاحق مختلف باشند و لهذا اقوال صحابه و تابعین رض درین باب
مختلف شد و هر یکی راهی سلوک کرد مفسر منصف را دو بار شرح غریب می باید سنجید یکی در

استعمالات عرب که کدام وجه اقوی و ارجح است و دیگر در مناسبت سابق و لاحق که کدام
وجه اولی و اقعد است بعد احکام مقدمات و تتبع موارد استعمال و تفحص آثار فقیر درین باب
استنباط های تازه کرده است که لطف آن پوشیده نخواهد بود الا بر الصافی غلیظ الطبع
مثلا کتب علیکم القصاص فی القتلی بر معنی تکافوا فی القتلی و یکی با دیگری در یک حکم شریک بودن
حمل نمود تا در فهم الانثی بالانثی مونت نسخ نکشد و مرتکب توجیهاتی که با دنی التفات
از هم می پاشد نگردد مثلا یسئلونك عن الاهلة را بر معنی یسئلونك عن الاشهر یعنی
اشهر الحج فقال هی مواقیت للناس والحج و مثلا هو الذی اخرج الذین کفروا
من اهل الکتاب من دیارهم لاول الحشر ای لاول جمع الجنود لقوله تعالی وابعث
فی المدائن حاشرین و قوله تعالی و حشر لسلیمان جنوده و این با قصه بنی نضیر اقعد است
و در بیان منت اقوی و از انجمله بیان ناسخ و منسوخ است درینجا دو نکته باید دانست یکی آنکه
صحابه و تابعین نسخ را استعمال میکردند بر غیر معنی که مصطلح اصولیان است و آن قریب است
به معنی لغوی که ازاله است پس معنی نسخ نزدیک ایشان ازاله بعض اوصاف آیت متقدمه
بآیت متاخره خواه انتهای مدت عمل باشد یا صرف کلام از معنی متبادر او بغیر معنی متبادر
یا بیان ملغی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا بیان فارق در میان منصوص و آنچه مقیس
بر آنست ظاهرا و مانند آن و این باب بس واسع است و عقل را در آنجا جولانی هست و اختلاف
را گنجایش و لهذا عدد آیات منسوخه را بپانصد رسانیده اند دیگر آنکه نسخ بمعنی اصطلاحی
اصل در بیان آن معرفت تاریخ است اما گاهی اجماع سلف صالح یا اتفاق جمهور علما علامت

نسخ گردانند و بنسخ قایل شوند و بسیاری از فقهای مرتکب این امر شده اند و ممکن که
ماصدق آیت غیر ماصدق اجماع باشد بالجمله در آثاری که مبنی از نسخ اند غموض بسیار است و بغور
سخن رسیدن دشوار است و محدثان را بیرون ازین اقسام چیزهای دیگر است که انرا اینجا
ایراد می نمایند مثل مناظره صحابه در مسئله و استشهاد باین آیت یا تمثیل ایشان بذکر
این آیت یا تلاوت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم این آیت را بطریق استشهاد و روایت
حدیثی که موافق آیت باشد در اصل معنی و طریق تلفظ با آن که منقول باشد از آنحضرت صلعم
یا صحابه رض فصل در باقی لطایف این باب از انجمله استنباط احکام است و این باب بغایت
متسع است و عقل را در اطلاع بر فحاوی و ایماآت و اقتضاآت میدان واسع است و اختلاف
کلی حاصل است و این فقیر را حصر استنباطات در ده قسم و ترتیب آن اقسام بخاطر ریخته اند
و آن مقاله میزانی است عظیم برای سنجیدن بسیاری از احکام مستنبطه و از انجمله توجیه
است و توجیه فنی است کثیر الشعب که شراح در شرح متون بکار برند و دران امتحان
ذکای ایشان باشد و تباین مراتب بسبب آن بظهور آید صحابه با وجود عدم تنقیح قوانین
توجیه دران عصر در توجیه قرآن سخن گفته اند و اکثار آن کرده و حقیقت توجیه آنست
که اگر در کلام مصنف صعوبت فهم حاصل شود شارح توقف کند و آن صعوبت را حل نماید
و چون اذهان خوانندگان کتاب در یک مرتبه نیستند توجیه نیز در یک مرتبه نباشد
توجیه بنسبت مبتدیان دیگر است و به نسبت منتهیان دیگر بسا صعوبت فهم که منتهی را
بخاطر رسد محتاج حل آن گردد و مبتدی غافل از آن باشد بلکه احاطه آن نتواند و بسا

کلام که بر ذهن مبتدی صعب باشد نه بر ذهن منتهی اما آنکه احاطه جوانب آنها کرده است بجان جمهور
خوانندگان فرود می‌آید و به حسب افهام ایشان سخن می‌گوید پس در آیات مخاصمه عمده توجیه تحریر مذهب
آن فرق است و تنقیح وجه الزام و در آیات احکام تصویر صورت های مسئله و ذکر فواید قیود از احتراز
و غیر آن و در آیات تذکیر بآلاء الله تصویر آن نعم و بیان مواضع جزئیه آن و در آیات تذکیر بایام الله
بیان ترتیب بعض قصه بر بعض و ایفای حق تعریض که در هر دو قصه می‌باشد و در تذکیر بالموت و ما بعده
تصویر آن صورت ها و تقریر آن حالت ها و از فنون توجیه است تقریب آنچه بعید از فهم باشد بسبب عدم
الفت بآن و قطع معارضه است در میان دو دلیل یا در میان دو تعریض یا در میان منقول و معقول
و تفریق در میان دو ملتبس و تطبیق در میان دو مختلف و بیان صدق وعده که اشارت بآن رفته است
و بیان کیفیت عمل آن حضرت صلی الله علیه وسلم بآنچه در قرآن عظیم مامور شده اند بالجمله توجیه در تفسیر
صحابه بسیار است و حق آن مقام ادا کرده نمی‌شود تا آنکه وجه صعوبت مفصلا بیان کرده شود بعد
از آن در حل صعوبت تفصیل سخن گفته آید و بعد از آن آن اقوال را سنجیده شود و آنچه متکلمان
غلو می‌کنند از تاویل متشابهات و بیان حقیقت صفات مذهب من نیست مذهب من مذهب مالک و ثوری و ابن مبارک
و سایر قدماست و آن امرار متشابهات است بر ظواهر آن و ترک خوض در تاویل آن و در احکام مستنبط
نزع کردن و احکام مذهب خود نمودن و وضع دیگر را بر انداختن و احتیال کردن برای دفع
دلایل قرآنیه نزدیک من صحیح نیست می‌ترسم که از قبیل تدارء بالقرآن باشد طالب مدلول آیات
باید بود و مذهب خود مدلول آیت را باید گرفت که هر که بآن رفته باشد موافق یا مخالف و اما لغت
قرآن را از استعمالات عرب اول اخذ باید کرد و اعتماد کلی بر آثار صحابه و تابعین باید نمود و در نحو قرآن

خلل

خللی عجیب راه یافته است و آن آن است که جماعه مذهب سیبویه را اختیار کرده اند و هر چه موافق
آن نیست آن را تاویل می‌کنند هر چند تاویل بعید باشد و این نزدیک من صحیح نیست اتباع اقوی و اوفق
بسیاق و سباق باید کرد مذهب سیبویه باشد یا مذهب فراء و در مثل و المقیمین الصلوة و الموتون الزکوة
حضرت عثمان رض گفته اند ستقیمها العرب بالسنتها و تحقیق این کلمه نزدیک فقیر آن است
که مخالف روزمره مشهور نیز روزمره است و عرب اول را در اثنای خطب و محاورات بسیار واقع می‌شد
که خلاف قاعده مشهوره بر زبان گذشتی و چون قرآن بلغت عرب اول نازل شد اگر یا
بجای واو یا آمده باشد یا بجای تثنیه مفرد یا بجای مذکر مونث چه عجب پس آنچه محقق است آن است
که ترجمه و المقیمین الصلوة بمعنی مرفوع باید گفت و الله اعلم و اما معانی و بیان علمی است
حادث بعد انقراض صحابه و تابعین پس آنچه در عرف جمهور عرب مفهوم میشود علی الراس و العین
و آنچه امر خفی است که بی خبر متعمقان آن فن ادراک نه کنند لا نسلم که در قرآن مطلوب باشد و اما
اشارات صوفیه و اعتبارات ایشان به حقیقت از فن تفسیر نیست بلکه نزدیک استماع قرآن چیزها
بر دل سالک ظاهر می‌گردد و در میان نظم قرآن و حالتی که آن سالک دارد یا معرفتی که او در آن حاصل است
متولد می‌شود چنانکه کسی قصه مجنون و لیلی شنود و معشوقه خود را یاد کند و معامله که در میان
وی و میان محبوبه وی میگذرد مستحضر سازد در اینجا فائده است فهم آن را باید دانست که آنحضرت صلعم
فن اعتبار را معتبر داشته اند و در آن راه سلوک فرموده اند تا سنت باشد علمای امت را و فتح طریق باشد
علوم موهوبه ایشان را مانند آنکه آیه فاما من اعطی و اتقی در مسئله قدر تمثیل خوانده اند اگرچه معنی
منطوق آیه آن است که هر که این کار ها کرده است او را راه جنت و نعیم بنمایم و هر که اضداد آن

عمل آورده است او را راه دوزخ و تعذیب یکسان است لیکن بطریق اعتبار توان دانست که هر کسی را برای
حالتی آفریده اند و آن حالت بروی جاری میکند من حیث یدری او لا یدری پس باین اعتبار
آیه را بمسئله قدر ربطی واقع شده و همچنین آیه و نفس و ما سواها معنی منطوقش آن است
که بر بر و اثم مطلع ساخت لیکن خلق صورت علمیه بر و اثم را با آن بر و اثم اجمالاً در وقت نفخ روح مشابهت
هست پس باعتبار می توان باین آیه درین مسئله استشهاد کرد والله اعلم فصل غریب قرآن که در
احادیث آنرا بمزید اهتمام و بیان فضل تخصیص کرده شده انواع است پس غریب در فن تذکیر بآلاء الله
آیتی است که جامع باشد جمله عظیمه را از صفات حق عز و جل مثل آیة الکرسی و سوره اخلاص و آخر سوره حشر
و اول سوره مؤمن و غریب فن تذکیر بایام الله آیتی است که قصه قلیل الذکر در آن آیه بیان کرده شود
یا قصه معلومه را به تفصیل هر چه تمامتر آورده شود یا قصه عظیم الفائده را که محل اعتبارات بسیار است
ذکر کرده شود و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در قصه حضرت موسی و حضرت خضر علیهما السلام فرمودند
آرزو کردم که موسی با خضر زیاده تر صبر کردی تا خدا تعالی بر ما قصه آن ذکر فرمودی و غریب فن
تذکیر بالموت و ما بعد آن آیتی است که جامع باشد احوال قیامت را مثلا و لهذا در حدیث آمده است
که هر که خواهد که قیامت را گویا به چشم خود می بیند گو سوره اذا الشمس کورت بخوان و غریب فن
احکام آیتی است که مشتمل باشد بر بیان حدود و تعیین وضعی خاص مانند تعیین صد تازیانه در
حد زنا و تعیین سه حیض یا سه طهر در عدة مطلقه و تعیین حصص مواریث و غریب فن مخاصمه
آیتی است که دران سوق جواب بنهجی غریب واقع شود که قاطعه شبهه بابلغ وجوه باشد یا مقرون کرده شود
بیان حال این فریق به مثل واضح کمثل الذی استوقد نارا و همچنین بیان شناعت عبادت اصنام و فرق در

مرتبه خالق و مخلوق و مالک و مملوک بامثله عجیبه بیان کرده شود و یا حبط اعمال اهل ریا و سمعه بابلغ
وجوه بیان کرده آید و غرایب قرآن در ابواب مذکوره محصور نیست گاهی غریب از جهت بلاغت کلام
و انیق بودن اسلوب آن باشد مثل سوره الرحمن و لهذا آن را در حدیث عروس القرآن نامیده
شد و گاهی غرابت از جهت تصویر صورت سعید و شقی باشد در حدیث آمده است لکل آیة
منها ظهر و بطن و لکل حد مطلع پس باید دانست که ظهر این علوم پنجگانه چیزیست که مدلول کلام
و منطوق آن باشد و بطن در تذکیر بآلاء الله تفکر است در آلاء و مراقبه حق است و در تذکیر بایام الله
معرفت مناط مدح و ذم و ثواب و عذاب است از آن قصص و پند پذیرفتن و در تذکیر بالجنة والنار ظهور
خوف و رجا و آن امور را رای العین ساختن و در آیات احکام استنباط احکام خفیه بفحوی و ایماءات
و در مخاصمه فرق ضاله معرفت اصل آن قبایح و لاحق ساختن مثل آن با آن و مطلع ظهر معرفت
لسان عرب و آثار متعلقه به فن تفسیر و مطلع بطن لطف ذهن و استقامت فهم با نور باطن
و حالت سکینه است والله اعلم فصل از علوم وهبیه در علم تفسیر که بآن اشارت کردیم تاویل
قصص انبیاست علیهم السلام و فقیر برای این فن رساله تالیف کرده است مسماة بتاویل الاحادیث
و مراد از تاویل آنست که هر قصه که واقع شد آنرا مبدئی باشد از استعداد پیغامبر و قوم او و از تدبیری
که خدا تعالی در آنوقت خواسته است و گویا بهمین معنی اشاره رفته است در آیت و یعلمک من تاویل الا
حادیث دیگر تنقیح علوم حکمیه که منطوق قرآن عظیم همان است و داستانی از آن بابی در اول رساله گذشت علم دیگر
ترجمه بزبان فارسی بوجهی که مشابه عربی باشد در قدر کلام و در تخصیص و تعمیم و غیر آن
و آنرا در فتح الرحمن فی ترجمة القرآن ثبت نمودیم هر چند در بعض مواضع بسبب خوف عدم فهم ناظران

بدون تفصیل آن شرط را ترک کرده باشم دیگر علوم خواص قرآنست بالحق جماعه در خواص قرآن تکلم نموده اند
بدو وجه بوجهی که بعلما ماند و بوجهی که بمسخر اند استغفر الله منه و این فقیر را بیرون از آنچه منقول است بابی فتح الله
نموده اند و یکبار که اسمای حسنی و آیات عظمی و ادعیهٔ متبرکه را در کنار من نهاده اند که این عطیهٔ ماست در تصریف
اما هر آیتی و اسمی و دعائی مشروطست بشروطی که در قاعده نمی گنجد بلکه قاعدهٔ آن انتظار عالم غیب است
چنانکه در حالت استخاره می باشد تا از عالم غیب بکدام آیت و اسم اشاره می شود و بیان آیت و اسم بر طوری
از اطوار مقرره نزدیک اهل این فن تلاوت باید کرد و این است آنچه درین رساله قصد ایراد آن کرده بودیم
الحمد لله اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا **فصل** یکی از علوم وهبیه که برین ضعیف نزول فرمود حل معنی
مقطعات قرآن است و آن موقوف بر تمهید مقدمه است باید دانست که حروف هجا که اصول کلمات
عربیست هر یکی را از انها معنی هست بسیط که از غایت نازکی تعبیر از آن بغیر رمز اجمالی نمی توان کرد
از همین جاست که بسیاری از مواد متقاربه متفق یا متقارب می باشند در معنی مانند آنکه اذکیا از
اهل ادب ذکر کرده اند که هر کجا نون و فا جمع شده است دلالت می کند بر معنی خروج گو با جیبی از وجوه مانند
نفر و نفث و نفخ و نفح و نفق و نفد و نفذ و هر کجا فا و لام جمع شده است دلالت میکند بر معنی شگافتن
مثل فلق و فلج و فلح و فلذ و فلد و از همین جاست که اذکیای اهل ادب می دانند که عرب بسیار است که یک کلمه را بر وجوه بسیار
نطق کنند بتبدیل حروف متقاربه مثل دق و دک و لج و لز بالجمله شواهد این معنی بسیار است و ما را اینجا مقصود
تنبیهی است لا غیر و این همه لغت عربیست اگر چه عرب قح به تنقیح آن نرسند و نحات نیز ادراک آن نکنند
چنانکه مفهوم تعریف جنس یا خواص ترکیب اکبر از عرب قح به بررسی بر تنقیح حقیقت آن قادر باشند هر چند اعمال اینها
می کنند باز موشگافان کلام عرب نیز بر یک طریق نایستند بعضی الطف است در ذهن از بعض با مفهوم که جمعی

آنرا تنقیح کردند و دیگران بر تنقیح آن نرسیدند و این علم نیز از غیب است الا دست اکثر موشگافان از
تنقیح آن مفهوم قاصر است پس حروف مقطعه اسمای سور اند بآن معنی که مجملا دلالت می کنند بر آنچه مفصلا سوره مذکور
میشود و شبیه بآنکه نام کتابی چیزی مقرر کنند که حقیقت آن کتاب پیش ذهن سامع واضح گرداند چنانکه
بخاری کتاب خود را بالجامع الصحیح المسند فی حدیث رسول الله صلعم نام کرده است پس معنی الم این است غیب
متعین متعین شد به نسبت عالم شهادت که متدنس است زیرا که همزه و ها هر دو بمعنی غیب اند الا آنکه ها غیب این
عالم است و همزه غیب عالم مجرد و لهذا در وقت استفهام ادا می کنند و در وقت عطف ام زیرا که ام
مستفهم عنه امر منتشر است و آن غیب است نسبت متعین و هم چنین متردد فیه غیب است و اول ام همزه
زیاده کنند تا دلالت کند بر آنکه صورتی بخاطر او بسته است که تفصیلش فلان باشد و در ضمایر ها را اختیار
کرده اند زیرا که غیب این عالم است و متعین را فی الجمله اجمالی حاصل شده و لام بمعنی تعین لهذا در وقت
تعریف لام زیاده می کنند و میم چون هر دو شفتان با هم مجتمع میشود دلالت میکند بر هیولی متدنس که حقایق
شتی در ان مجتمع شدند و مقید گشتند و از فضای مجرد بحبس تقید و تحیز افتادند پس الم کنایت از فیض
مجرد است که بعالم تحیز در آمد و بحسب عادات و علوم ایشان متعین شد و قسوة قلب ایشان را بتذکیر معایب
کردار و اقوال فاسده و اعمال کاسده را به محاجه و تحدید بر و اتم مصادمه نمود و تمام سوره شرح و بیان
آن است و المص مثل الم است الا آنکه را بر تردد دلالت میکند یعنی غیبی که متعین شد بدنس و باز مره دیگر
بدنس در آمد متعین شد و میم بار دیگر نیز همچنین و این کنایه است از علوم مصادمه بقباحتهای بنی آدم مصادمه بعد
مصادمه و آن صاد است قصص انبیا و مقالات ایشان مره بعد اخری و به سؤال و جواب مکرر و طا و صاد هر دو عبارت
است از حرکت ارتفاع از عالم دنس بعالم متعالی الا آنکه طا دلالت می کند بر عظم و فخامت یا تلوث و تدنس آن

متحرک و صاد بصفا و لطافت و سین دلالت بر سریان و متلاشی شدن و پراکنده گشتن در همه آفاق پس طس مقامات
ابنیاست که آثار متوجه شدن ایشانست بعالم اعلی که صورت غیبی پیدا گردد درین عالم به بیان اجمالی و مذکور شدن
در کتب و مانند آن و طسم مقامات ابنیا که آثار حرکات فوقانیه ایشان کم ساری شد در عالم متدنس و پراکنده گشت
در آفاق و جا همانست که معنی آن گفته شد الا آنکه چون شعشعانی و ظهوری و تمیزی داشته باشد او را بحا
تعبیر کنند پس معنی حم اجمالیست نورانی و متشعشع که در پیوست بخصائص عالم متدنس از عقاید باطله
و اعمال فاسده و این کنایه ایست از رد احوال ایشان و ظهور حق در شبهات و مناظرات و عادات ایشان و عین دلالت میکند بر ظهور شعشعانی
و متعین شدن و قاف مثل میم دلالت میکند برین عالم لیکن از جهت قوت و شدت و میم از جهت اجتماع صور و روی
و تراکم آن پس عسق حق متشعشع است ساری شده در عالم دنس و نون عبارتست از نوری که در ظلمت ساری
و پراکنده شود مانند حالتی که در وقت صبح صادق یا نزدیک غروب شمس میشود و یا همچنان مگر آنکه در یا نورانیت
کمتر فهمیده میشود بنسبت نون و تعین کمتر نسبتها پس کها یه از معانیست که منتشر شود در عالم
و ص هیئتی که پیدا شد نزدیک توجه انبیا به پروردگار خویش جبلة و کسبا و ف قولی و شدتی و کری که
درین علم متعین شد چنانکه کسی کوه مرمی قصد من این هیئت است که درین عالم پیدا شده از جهت
کسر و مصادمه و ک مثل قاف است الا آنکه معنی قوت کمتر از قاف فهمیده میشود پس معنی کهیعص عالم
متدنس ظلمانی است که در و متعین شد بعض علوم متشعشعه نزدیک رجوع به پروردگار اعلی بالجمله
معنی این کلمات را بطریق ذوق فهمانیدند و آن معانی اجمالیه را بجز این کلمات که به تحریر درآمد
تقریر کردن مقدور نیست هر چند این کلمات وافی بکنه آن نیستند بلکه متباین اند من وجه دون وجه
والله اعلم بالصواب ۞ تمت الكتاب بعون الملك الوهاب

بسم الله الرحيم

باب پنجم

در ذکر جمله صالحه شرح غریب قرآن و اسباب نزول آن که مفسر را حفظ آن قدر ضرورست
و خوض در تفسیر بدون حفظ آن ممنوع و محظور و این باب بخطبه علاحده شروع کرده شد
تا رساله باشد مستقل اگر کسی خواهد جدا نویسد ع وللناس فيما يعشقون مذاهب

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي انزل القرآن شفاء ورحمة للمؤمنين والهم الصحابة والتابعين وسائر
علماء الدين ان يعتنوا بتفسير غرائبه وبيان اسباب نزوله لتتم النعمة وتكمل الحكمة وتتضح معالم
اليقين وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه والتابعين لهم باحسان اجمعين اما بعد
فيقول العبد الضعيف ولي الله بن عبد الرحيم عاملهما الله تعالى بفضله العظيم هذه جملة من شرح
غريب القرآن من آثار حبر هذه الامة عبد الله بن عباس رضي الله عنهما من طريق ابن ابي طلحة عنه
وكملتها بطريق الضحاك عنه كما فعل ذلك شيخ مشائخنا الامام الجليل جلال الدين السيوطي
في كتابه الاتقان اعلى الله درجته في الجنان ورأيت بعض الغرائب بقي غير مفسر في تلك
الطريقين فكملتها بطريق مسائل نافع بن الازرق عنه وبما ذكره البخاري في صحيحه فانه
اصح ما روي في هذه الباب ثم بغير ذلك مما ذكره الثقات من اهل النقل وقليل ما هو وجمعت

مع ذلك ما يحتاج اليه المفسر من اسباب النزول منتخبا له من اصح تفاسير
المحدثين الكرام اعنى تفسير البخاري والترمذي والحاكم اعلى الله منازلهم في دار الاسلام فجاءت
بحمد الله رسالة مفيدة في بابها عدة نافعة لمن اراد ان يقتحم في عبابها وسميتها فتح الخبير
بما لابد من حفظه في علم التفسير والحمد لله اولا وآخرا وظاهرا وباطنا من سورة
الفاتحة الحمد لله الشكر لله رب العلمين مالك المخلوقات كلها الرحمن الرحيم اسمان
من الرحمة مالك يوم الدين قاضي يوم الجزاء اياك نعبد نخصك ونقصدك
واياك نستعين نسالك بمطلب المعونة الصراط المستقيم كتاب الله وقيل رسول الله صلعم
وصاحباه صراط الذين انعمت عليهم بالهداية وهم الانبياء والصلحاء غير المغضوب
عليهم وهم قوم موسى وعيسى قبل ان يغيروا نعم الله عز وجل قال رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم اليهود مغضوب عليهم والنصارى ضلال **من سورة البقرة** لا ريب فيه لا شك فيه
ختم الله على قلوبهم طبع الله عليها يؤمنون يصدقون للمتقين للمؤمنين الذين يتقون
الشرك ويعلمون بطاعتي ويقيمون الصلوة اتمام الركوع والسجود والتلاوة والخشوع والاقبال
عليها فيها ويديمونها مرض نفاق وشك ومن الناس من يقول نزلت في المنافقين
اظهروا كلمة الايمان في الكفر فنفى الله عنهم الايمان بقوله وما هم بمؤمنين يخادعون الله
باظهار غير ما هم عليه الا انفسهم بالكفر وتعويق الناس عن الايمان واذا خلوا الى
انصرفوا الى شياطينهم كبرائهم عذاب اليم نكال موجع يكذبون يبدلون ويحرفون
السفهاء الجهال في طغيانهم كفرهم يعمهون يتمادون وقيل يلعبون ويترددون وقود

وقودها الناس والحجارة حجارة من كبريت خلقها الله عنده كيف شاء اني جاعل
في الارض خليفة قد كان في الارض قبل ان يخلق ادم بالفي عام بنو الجان فافسدوا في الارض
فبعث الله جنودا من الملائكة فضربوهم حتى الحقوهم بجزائر البحر فقالت الملائكة اتجعل فيها
من يفسد فيها كما فعل الجن ونقدس لك التقديس التطهير رغدا واسعا واتوا به
متشابها يشبه بعضه بعضا ويختلف في الطعم وذلك ابلغ في باب الاعجاب خالدون باقون
لا يخرجون منها ولا تلبسوا تخلطوا انفسهم يظلمون يضرون قولوا حطة قيل لبني اسرائيل
قولوا حطة قالوا حبة في شعرة وفي ذلكم بلاء نعمة الى بارئكم خالقكم وفومها الحنطة
المن الصمغة والسلوى الطير خاسئين ذليلين وباؤا انقلبوا نكالا عقوبة لما بين
يديها من بعدهم وما خلفها الذين بقوا معهم وموعظة تذكرة لا فارض الهرم
عوان النصف بين البكر والهرمة فاقع صاف لا ذلول لم يذللها العمل تثير الارض
ولا تعمل الحرث مسلمة من العيوب لا شية لا بياض فادارأتم اختلفتم بما فتح الله عليكم
بما اكرمكم به بروح القدس الاسم الذي كان عيسى عليه السلام يحيي به الموتى يستفتحون
يستنصرون على الذين كفروا كانت يهود خيبر تقاتل غطفان فتهزم ففازت بهذا الدعاء
اللهم انا نسالك بحق محمد النبي الامي الذي وعدتنا ان تخرجه لنا في آخر الزمان الا نصرتنا
عليهم فهزموا غطفان الاماني الاحاديث قلوبنا غلف في غطاء بئسما شروا به
انفسهم باعوا نصيبهم من الآخرة بطمع اليسير من الدنيا يود احدهم لو يعمر قول الاعاجم
اذا عطس احدهم ده هزار سال بزي وهزار سال نوروز ومهرجان بخور راعنا

من الرعونة اذا اراد وان يحمقوا انسانا قالوا راعنا ما ننسخ نبدله او ننسها نتركها
فلا نبدلها قانتون مطيعون وقيل مقرون فثم وجه الله نزلت في التطوع على الدابة
وقيل في تحري القبلة في الليلة المظلمة واذ ابتلى ابرهيم ربه بكلمات ابتلاه بطهارة خمس
في الراس وخمس في الجسد هي الخصال الفطرة مثابة يثوبون اليه ثم يرجعون القواعد
اساس البيت حنيفا حاجا صبغة دين اتحاجوننا اتخاصموننا شطره نحوه صلى
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الى بيت المقدس ستة عشر شهرا او سبعة عشر شهرا
وكان يعجبه ان يكون قبلته قبل البيت فحولت القبلة وكان ماتت قبل ان تحول رجال
لم يدروا ما يقولون فيهم فانزل الله وما كان الله ليضيع ايمانكم لتكونوا شهداء قال
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يدعى بنوح فيقال هل بلغت فيقول نعم فيدعى قومه
فيقولون ما اتانا من النذير فيقال من شهودك فيقول محمد وامته فيؤتى بكم فتشهدون
الشعائر علامات واحدها شعيرة فلا جناح فلا حرج انما قيل فلا جناح لان قوما
كانوا يتحرجون ان يطوفوا بين الصفا والمروة والا فهو واجب ينظرون يؤخرون
خطوات الشيطان عمله الفينا وجدنا اهل به لغير الله ذبح للطاغوت ابن السبيل الضيف
الذي نزل بالمسلمين ان ترك خيرا مالا جنفا اثما وقيل الجور والميل في الوصية
الباساء الفقر الضراء المرض عفى ترك وعلى الذين يطيقونه فدية هي منسوخة وقيل
وهي محكمة للشيخ الكبير والمراة الكبيرة ولما نزل صوم رمضان كانوا لا يقربون النساء
رمضان كله وكان رجال يخونون انفسهم فنزلت احل لكم ليلة الصيام الرفث الخيط الابيض

من الخيط الاسود بياض النهار من سواد الليل وهو صبح اذا انفلق كان رجال اذا ارادوا
الصوم ربط احدهم في رجله الخيط الابيض والخيط الاسود فانزل الله تعالى من الفجر العاكف
المقيم التهلكة والهلاك واحد قال بعض الانصار لبعض ان اموالنا قد ضاعت وان الله اعز الاسلام
وكثر ناصروه فلو اقمنا في اموالنا فنزلت ولا تلقوا بايديكم الى التهلكة الاقامة على الاموال
ترك الغزوات وقيل نزلت في النفقة يعني الاسراف فيها ثقفتموهم وجدتموهم لا تكون فتنة شرك
كانوا اذا احرموا في الجاهلية اتوا البيوت من ظهورها فانزل الله تعالى وليس البر بان تاتوا البيوت
الآية فمن كان منكم مريضا او به اذى نزلت في كعب بن عجرة كانت عكاظ ومجنة وذو المجاز
اسواقا في الجاهلية فتاثموا ان يتجروا في المواسم فنزلت ليس عليكم جناح ان تبتغوا فضلا
من ربكم في مواسم الحج كانت قريش ومن دان دينها يفيضون بالمزدلفة وكان سائر العرب
يقفون بعرفات فذلك قوله ثم افيضوا من حيث افاض الناس خلاق نصيب الد الخصام الجدل
المخاصم في الباطل السلم الطاعة كافة جميعا قل العفو ما لا تبين في اموالكم لاعنتكم لاحرجكم
وضيق عليكم كانت اليهود اذا حاضت المراة منهم لم يواكلوها ولم يشاربوها فسئل النبي صلعم
فانزل الله قل هو اذى فامروا ان يفعلوا كل شيء ما خلا النكاح قال النبي صلعم اقبل وادبر
اتق الدبر والحيضة وكانت اليهود تقول اذا جامعها من ورائها جاء الولد احول فنزلت
نساؤكم حرث لكم فاتوا حرثكم حدود الله طاعة الله كانت اخت معقل بن يسار طلقها زوجها
فتركها حتى انقضت عدتها فخطبها فابى معقل فنزلت فلا تعضلوهن ولا تعضلوهن لا تقهروهن
لا تواعدوهن سرا السر الجماع ما لم تمسوهن او تفرضوا لهن المس الجماع والفريضة الصداق

صلوة الوسطى صلوة العصر لقوله صلى الله عليه وآله وسلم حبسونا عن صلوة الوسطى حتى
غابت الشمس قال زيد بن ارقم كنا نتكلم في الصلوه يتكلم احدها اخاه في حاجته حتى نزلت
وقوموا لله قانتين الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم كانوا اربعة الآف خرجوا من ديارهم
فرارا من الطاعون فقال لهم الله موتوا فماتوا فمر بهم نبي فسال الله ان يحييهم فاحياهم
فيه سكينة رحمة سنة نعاس ولا يؤده لا يثقل عليه او كالذي مر على قرية عزير
نبي الله لم يتسنه لم يغيره السنون صفوان حجر صلدا ليس عليه شئ وقيل ابلس ايود احدكم
ان تكون له جنة قال عمر ضربت مثلا لرجل يعمل بطاعة الله ثم بعث الله له الشيطان
فعمل بالمعاصي حتى اغرق اعماله اعصار الريح الشديدة صر برد فصرهن قطعهن الحافا
يقال لحف على والح يمحق الله الربوا يذهبه ولا تيمموا الخبيث نزلت في رجال كانوا
يتصدقون بالقنو من الشيص والحشف فاذنوا فاعلموا وان تبدوا ما في انفسكم
نسخت بقوله لا يكلف الله نفسا الا وسعها غفرانك مغفرتك **من سورة آل**
عمران نزل النصف الاخير من آل عمران في قصة وفد زيغ شك ابتغاء الفتنة
المتشابهات كذاب كضيع وقيل حابالقسط بالعدل والخيل المسومة المطهمة الحسان
الا ان تتقوا منهم تقاة اتقاة التكلم باللسان والقلب مطمئن بالايمان حصورا الذي
لا ياتي النساء الا رمزا الاشارة باليد والوحي بالراس الاكمه الذي يولد وهو اعمى
متوفيك مميتك ايهم يكفل مريم يضم لما نزلت ندع ابناءنا وابناءكم دعا رسول الله
صلى الله عليه وسلم عليا وفاطمة وحسنا وحسينا فقال اللهم هؤلاء اهل بيتي سواء بيننا وبينكم

العدل والقصد ربيون جمع ربانيين علما فقها قال الاشعث بن قيس كان بيني وبين
رجل من اليهود ارض فجحدني فقدمته الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال لي الك بينة قلت لا فقال لليهودي
احلف فقلت يا رسول الله اذا يحلف فيذهب بمالي فانزل الله تعالى ان الذين يشترون بعهد الله وايمانهم
ثمنا لا خلاق لا نصيب ان اسرائيل اخذه عرق النساء فجعل ان شفاه الله ان لا ياكل لحما فيه عرق
قال فحرمته اليهود فنزلت كل الطعام كان حلا الآية من استطاع اليه سبيلا قيل ما السبيل
يا رسول الله قال الزاد والراحلة شفا حفرة وهو حرفها تبوئ المؤمنين توطن المؤمنين
اذ همت طائفتان منكم ان تفشلا بنو حارثة وبنو سلمة من فورهم من غضبهم المسومين
الذي لهم سيماء بعلامة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم شج في وجهه وكسرت رباعيته فجعل يقول كيف
يفلح امة فعلوا هذا بنبيهم فانزل الله تعالى ليس لك من الامر شئ وقال ابن عمر قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
يوم احد اللهم العن ابا سفيان اللهم العن الحارث بن هشام اللهم العن صفوان بن امية فنزلت
ليس لك من الامر شئ ولا تهنوا لا تضعفوا القرح الجراح اذ تحسونهم تستاصلونهم
وقيل تقتلونهم غزا واحدها غاز امنة نعاسا قال ابو طلحة غشينا النعاس ونحن في مصافنا
وما كان لنبي ان يغل نزلت في قطيفة افتقدت يوم بدر فقال بعض الناس لعل رسول الله صلى الله عليه وسلم
اخذها استجابوا اجابوا فقد فاز سعد ونجا لا تحسبن الذين يفرحون نزلت في اليهود
سالهم النبي صلى الله عليه وسلم عن شئ فكتموه **من سورة النساء** حوبا كبيرا اثما عظيما
قالت عائشة ان رجلا كانت له يتيمة فنكحها وكان لها عذق وكان يمسكها عليه وليس لها من نفسه شئ
فنزلت فيه وان خفتم الا تقسطوا في اليتامى ادنى الا تعولوا اجدر ان لا تميلوا نحلة مهرا وابتلوا اختبروا

انستم عرفتم رشدا اصلاحا قواما قوامكم من معائشكم ومن كان فقيرا فليأكل بالمعروف
قالت عائشة نزلت في مال اليتيم ياكا قيامه بمعروف كلالة من لم يترك والدا ولا ولدا كانوا اذا مات الرجل كان اولياؤه
احق بامراته فنزلت لا يحل لكم ان ترثوا النساء كرها لما كان يوم اوطاس اصبنا نساء لهن ازواج
في المشركين فكرهن رجالا فانزل الله والمحصنات من النساء الا ما ملكت ايمانكم المحصنات كل ذات
زوج طولا سعة محصنات غير مسافحات عفايف غير زواني في السر والعلانية ولا متخذات اخدان
اخلاء فاذا احصن زوجن العنت الزنا موالي عصبته وقيل ورثة والذين عاقدت
ايمانكم فاتوهم نصيبهم من النصر والرفادة والوصية وقد ذهب الميراث ويوصى له قالت ام سلمة
يغزو الرجال ولا نغزو ولا نقاتل فنستشهد وانما لنا نصف الميراث فانزل الله ولا تتمنوا ما فضل الله
به الآية قوامون الامراء قانتات مطيعات والجار ذي القربى الذي بينك وبينه قرابة والجار الجنب
الذي ليس بينك وبينه قرابة والصاحب بالجنب الرفيق مثقال ذرة زنة ذرة نطمس وجوها
نسويها طمس الكتاب محاه صعيدا وجه الارض آية التيمم نزلت في قلادة عائشة وتوقفهم لها على غير
ماء سئل ابن عباس عن قوله تعالى والله ربنا ما كنا مشركين وقوله ولا يكتمون الله حديثا
قال انهم لما راوا يوم القيمة انه لا يدخل الجنة الا اهل الاسلام قالوا تعالوا فلنجحد فختم الله
على افواههم فتكلمت ايديهم وارجلهم فلا يكتمون الله حديثا قال علي رض دعا رجل من الانصار
قبل تحريم الخمر فحضرت صلوة المغرب فتقدم رجل فقرا قل يا ايها الكافرون فالتبس عليه فنزلت
لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى فتيلا الذي في شق بطن النواة واسمع غير مسمع يقولون اسمع
لا سمعت ليا بالسنتهم تحريفا بالكذب الجبت الشرك والشيطان نقيرا النقطة التي في

ظهر

ظهر النواة ومنها تنبت النخلة اولي الامر اهل الفقه والدين اطيعوا الله واطيعوا الرسول
واولي الامر نزلت في عبد الله بن حذافة المعنى ان طاعة الله والرسول فقد، متى اذا عوا به افشوه حسيبا
كافيا ثبات عصبا سرايا متفرقين مقيتا عفيفا وقيل قادرا مقتدرا رجع ناس من اصحاب
رسول الله صلى الله عليه وسلم من احد فكان الناس منهم فرقتين فريق يقول اقتلهم فريق تقول لا فنزلت
فما لكم في المنافقين فئتين اركسهم اوقعهم وقيل حبسهم وقيل ردهم حصرت ضاقت كان رجل
في غنيمة له فلحقه المسلمون فقال السلام عليكم فقتلوه واخذوا الغنيمة فانزل الله تعالى ولا تقولوا
لمن القى اليكم السلام لست مؤمنا اولي الضرر اهل العذر لما نزلت لا يستوي القاعدون
من المؤمنين دعا رسول الله صلعم زيدا فكتبها فجاء ابن ام مكتوم يشكو ضرارته فانزل الله تعالى
غير اولي الضرر ان ناسا من المسلمين كانوا مع المشركين يكثرون سوادهم يأتي السهم يرمى فيصيب
احدهم فيقتله او يضرب فيقتل فانزل الله تعالى ان الذين توفهم الملائكة ظالمي انفسهم مراغما
متفسحا التحول من الارض الى الارض وسعة الرزق ان تقصروا من الصلوة سئل عمر عنها
فقال صدقة تصدق الله بها عليكم فاقبلوا صدقته موقوتا مفروضا وقته عليهم ان رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم نزل بين صجنان وعسفان فقال المشركون ان لهؤلاء صلوة هي احب اليهم
من ابائهم وابنائهم فميلوا عليهم ميلة واحدة فنزلت صلوة الخوف ان خفتم ان يفتنكم
يضلكم بالعذاب والجهد تالمون توجعون ولا تكن للخائنين خصيما نزلت في بني ابيرق
سرقوا درعا لعم قتادة بن النعمان ثم انكروه الا اناثا يعني الموات حجرا او مدرا او شيئا مريدا متمردا
فليبتكن يبتكه قطعه فليغيرن خلق الله دين الله لما نزلت من يعمل سوءا يجز به شق ذلك

على المسلمين فقال رسول الله صلعم سددوا وقاربوا ففي كل ما يصيب المؤمن كفارة حتى الشوكة

يشاكها وقالت عائشة وما يصيبكم في الدنيا وان امرأة خافت من بعلها نشوزا بغضها

الرجل يكون عنده المرأة ليس بمستكثر منها يريد ان يفارقها فيقول اجعلك من شأني في حل

واحضرت الانفس الشح هواه في الشيء يحرص عليه كالمعلقة لا هي ايمة ولا هي ذات زوج

وان تلووا السنتكم بالشهادة او تعرضوا عنها وقولهم على مريم بهتانا عظيما يعني رموها بالزنا

وان من اهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل موته خروج عيسى بن مريم **من سورة المائدة**

قالت عائشة في المائدة انها آخر سورة نزلت فما وجدتم فيها من حلال فاستحلوه وما وجدتم من

حرام فحرموه اوفوا بالعقود ما احل الله وما حرم وما فرض وما حد في القرآن كله يجرمنكم

يحملنكم شنآن عداوة آمين عامدين اممت وتيممت واحد البر ما امرت به والتقوى

ما نهيت عنه المنخنقة التي تخنق فتموت والموقوذة التي تضرب بالخشبة فتموت والمتردية

التي تتردى من الجبل والنطيحة الشاة التي تنطح الشاة وما اكل السبع ما اخذ الا ما ذكيتم

ذبحتم وبه روح والنصب انصاب يذبحون عليها استقسموا ان يجيل القدح فان نهته

فانتهى وان امرته فعل ما امره الازلام القداح يقتسمون بها في الامور غير متجانف

متعمد لاثم الجوارح الكلاب والفهود والصقور واشباهها مكلبين ضوارى وطعام الذين اوتوا

الكتاب ذبائحهم اجورهن مهورهن لامستم لمستم وتمسوهن واللاتي دخلتم بهن والافضاء

النكاح تيمموا تعمدوا وعزرتموهم اعنتموهم فافرق افصل الوسيلة الحاجة انما جزاء الذين

يحاربون الله نزلت في قوم من عرينة وعكل استوخموا المدينة فخرجوا الى ابل النبي صلعم

فشربوا من ابوالها والبانها وصحوا فقتلوا الراعي وطردوا الابل قال ابو قلابة جوزوا بذلك

لارتدادهم لمحاربة الله والكفر به ومن يرد الله فتنته ضلالته سماعون للكذب يسمعون

الكذب اكالون للسحت وهو الرشوة بما استحفظوا استودعوا وقفينا على آثارهم

اتبعنا على آثار الانبياء اي بعثنا ومهيمنا امينا والقرآن امين على كل كتاب قبله شرعة ومنهاجا

سبيلا وسنة وقيل الشرعة الدين والمنهاج والطريق فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه

قال رسول الله صلعم هم قومك يا ابا موسى اذلة على المؤمنين رحماء يد الله مغلولة يعنون بخيل

امسك ما عنده تعالى الله عن ذلك قال رجل يا رسول الله اني اذا اصبت اللحم انتشرت للنساء

واخذتني شهوة فحرمت علي اللحم فانزل الله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا تحرموا طيبات ما احل الله

لكم قال عمر رضي الله عنه اللهم بين لنا في الخمر بيان شفاء فنزلت يسئلونك عن الخمر والميسر ثم قال اللهم

بين لنا في الخمر بيان شفاء فنزلت لا تقربوا الصلوة وانتم سكارى ثم قال اللهم بين لنا في الخمر بيان

شفاء فنزلت انما يريد الشيطان لما نزل تحريم الخمر قال بعضهم قتل قوم وهي في بطونهم فانزل الله

تعالى ليس على الذين آمنوا وعملوا الصالحات جناح فيما طعموا لما نزل آية الحج قالوا يا رسول الله في كل عام

قال لا ولو قلت نعم لوجبت فنزل الله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا تسئلوا عن اشياء ان تبد لكم

تسؤكم وقيل قال رجل يا رسول الله من ابي قال ابوك فلان فنزلت عن سعيد بن المسيب

البحيرة التي يمنع درها للطواغيت فلا يحلبها احد من الناس وقيل هي الناقة اذا نتجت

خمسة ابطن نظروا الى الخامس فان كان ذكرا ذبحوه فاكله الرجال دون النساء وان كانت انثى

جدعوا اذانها واما السائبة فكانوا يسيبون من الانعام لآلهتهم لا يركبون ظهرا ولا يحلبون

لها لبنا ولا يجزون لها وبرا ولا يحملوا عليها شيئا واما الوصيلة فالشاة اذا انتجت سبعة
ابطن نظروا الى السابع فان كان ذكرا او انثى وهو ميت اشترك فيه الرجال والنساء وان كانت
انثى وذكر في بطن استحيوها وقالوا وصلت اخته فحرمته علينا وقيل الناقة البكر تبكر في اول نتاج
الابل ثم تثني بعد بانثى وكانوا يسيبونها لطواغيتهم ان وصلت احدهما بالاخرى ليس بينهما
ذكر واما الحام فالفحل من الابل اذا ولد لولده قالوا حمى ظهره فلا يحملوا عليه شيئ ولا يجزون له
وبرا ولا يمنعونه من حمى رعى ولا من حوض يشرب منه وان كان الحوض لغير صاحبه وقيل فحل الابل
يضرب الضراب المعدود فاذا قضى ضرابه فدعوه للطواغيت واعفوه من الحمل وسموه الحام
سئل رسول الله صلعم عن هذه الاية يا ايها الذين امنوا عليكم انفسكم لا يضركم من ضل اذا اهتديتم
فقال بل ائتمروا بالمعروف وتناهوا عن المنكر حتى اذا رايت شحا مطاعا وهوى متبعا ودنيا موثرة
واعجاب كل ذي راى برايه فعليك بخاصة نفسك ودع العوام يا ايها الذين امنوا شهادة
بينكم نزلت في تميم الداري وعدي ابن بدا خانا جاما من فضة من تركة بديل فاحلفهما
رسول الله صلعم ثم وجد الجام بمكة فقيل اشترينا منهما فقام رجلان من اولياء السهمي فحلفا
شهادتنا احق من شهادتهما وان الجام لصاحبهم

سورة الانعام

يعدلون
يجعلون له عدلا تمترون تشكون مدرارا يتبع بعضها بعضا وللبسنا يشبهنا ثم لم تكن
فتنتهم حجتهم وقيل معذرتهم اساطير وهي الترهات واحدها اسطورة واسطارة وقرا
صمما واما الوقر فانه الحمل وهم ينهون عنه وينا ون عنه نزلت في ابي طالب كان ينهى المشركين
ان يوذوه دينا عنه ينا ون يتباعد وقال ابو جهل قد نعلم يا محمد انك تصل الرحم

ونصدق الحديث ولا نكذبك ولكن نكذب الذي جئت به فانزل الله تعالى فانهم لا
يكذبونك ولكن الظالمين بايات الله يجحدون نفقا سربا سلما مصعدا الباساء من البا
س وتكون من البوس وهو شدة الفقر الضراء الامراض والاوجاع فلما نسوا تركوا مبلسون ايسون
يصدفون يعدلون وقيل يعرضون عن الحق او جهرا معاينة تدعون من دون الله تعبدون وما جرحتم
كسبتم من الاثم يفرطون يضيعون قل هو القادر على ان يبعث عليكم عذابا قال رسول الله صلعم
اما انها كائنة ولم يات تاويلها بعد يلبسكم يخلطكم شيعا اهواء مختلفة وقيل فرقا
لكل نبأ مستقر حقيقة وقيل وقت وكان ان تبسل تفضح وقيل تحبس وان تعدل تقسط
ابسلوا افضحوا استهوته ازلته فلما جن اظلم افلت زالت الشمس عن كبد السماء لما نزلت ولم يلبسوا
ايمانهم بظلم قال الصحابة وايناء لم يظلم فنزلت ان الشرك لظلم عظيم وقال علي رض هذه في ابراهيم
واصحابه ليست في هذه الامة وما قدروا الله حق قدره ما عظموه حق تعظيمه باسطوا ايديهم
البسط الضرب عذاب الهون الذي يقع به الهوان الشديد خولناكم اعطيناكم خالق الاصباح
ضوء الشمس بالنهار وضوء القمر بالليل حسبانا عدد الايام والشهور والسنين وقيل مرامي
للشياطين مستقر في الصلب ومستودع في الرحم قنوان دانية قصار النخل اللاصقه عذوقها
بالارض وقيل القنو العذق والاثنان والجماعة قنوان مثل صنو وصنوان وينعه نضجه وخرقوا
لم بنين تخرصوا وافتعلوا وافتعلوا ذلك كذبا وكفرا درست تعلمت قبل هجمعاينة وموا جهة
ولتصغى لتميل وليقترفوا ليكتسبوا زخرف القول كل شيء حسنه وسيئه وهو باطل فهو زخرف اتى
ناس النبي صلعم قالوا يا رسول الله ناكل ما نقتل ولا ناكل ما يقتل الله فانزل الله فكلوا مما ذكر

اسم الله عليه ميتا فاحييناه ضالا فهديناه صغار مذلة وهوان على مكانتكم ناحيتكم
وحالكم التي انتم عليها وحرث حجر حرام حمولة الابل والخيل والبغال والحمير وكل شيء
يحمل عليه وفرشا الغنم مفروشا ما يفرش من الكرم كل ذي ظفر البعير والنعامة وغير ذلك مسفوحا
مهراقا ما حملت ظهورهما ما علق بها من الشحم الحوايا المبعر املاق الفقر دراستهم
تلاوتهم صدف اعرض لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن امنت من قبل اذا طلعت الشمس من
مغربها **سورة الاعراف** ولقد خلقناكم ثم صورناكم خلقوا في اصلاب الرجال
وصوروا في ارحام النساء صراطك الطريق مذءوما ملوما يخصفان يلزقان الورق سوءاتهما
كناية عن فرجيهما قبيله قبيلته الذي هو منهم ريشا المال رياشا مالا كانت المراة في
الجاهلية تطوف وهي عريانة فنزلت قل من حرم زينة الله الى اخره قال حذيفة اصحاب الاعراف
قوم تجاوزت بهم حسناتهم عن النار وقصرت سياتهم عن الجنة بيناهم في الاعراف
اذا طلع عليهم ربك فيقول قوموا ادخلوا الجنة فاني قد غفرت لكم غواش ما غشوا به
نكدا قليلا حثيثا سريعا قلت حملت قوما عمين كفارا عميت قلوبهم بسطة شدة
تنحتون الجبال تشققونها الرجفة الزلزلة الشديدة جاثمين ميتين لا تبخسوا لا تظلموا
ولا تنقصوا تصدون تصرفون عوجا الزيغ افتح اقض كان لم يغنوا لم يقيموا اسى احزن عفوا
كثروا ارجه اخره تلقف تلقم ويذرك والهتك يترك عبادتك الطوفان
المطر القمل الجراد الذي ليس له اجنحة يطيروا يتشاءموا الرجز السخط يعرشون
يبنون متبرها مهلك وقيل خسران ميقات ربه الوقت الذي قدره الله دكا مدقوقا

خوار صوت سقط في ايديهم كل من ندم فقد سقط في يده اسفا الحزين واختار
موسى قومه دعا موسى فبعث الله سيلا فجعل دعاه لمن امن بمحمد صلعم واتبعه
فساكتبها للذين يتقون فخذها بقوة بجد وجزم ان هي الا فتنتك ان هو الا عذابك
هدنا رجعنا اصرهم ثقل عهدهم ومواثيقهم وعزروه حموه ووقروه فانبجست
انفجرت يعدون في السبت يتعدون ويتجاوزون لهم نبأ الذي اتيناه اياتنا هو بلعم
بن باعورا شرعا ظاهرة على الماء بئيس شديد وبلوناهم عاملناهم معاملة المختبر
نتقنا رفعنا الانتقاب قابل بني اسرائيل واذ اخذ ربك الاية خلق الله ادم ثم مسح ظهره
فاستخرج منه ذريته فقال خلقت هؤلاء للجنة وبعمل اهل الجنة يعملون ثم مسح ظهره فاستخرج
منه ذريته فقال خلقت هؤلاء للنار وبعمل اهل النار يعملون ذرانا خلقنا اخلد الى الارض
قعد ومال الى الدنيا سنستدرجهم اي فابينهم من ماء منهم ايان مرسيها متى وقوعها
وخروجها حفي عنها عالم بها ولطيف خذ العفو انفق الفضل وامر بالعرف بالمعروف
الذي يعرف حسنه ينزغنك يستخفك طايف ملة يمدونهم يزينون لولا اجتبيتها لولا
احدثتها او تلقيتها فانشاتها لما حملت حواطاف بها ابليس فكان لا تعيش لها ولد فقال سميته عبد الحارث
ففعل وكان ذلك من وحي الشيطان وامره تضرعا خيفة استكانة وخوفا **سورة الانفال**
والبراءة نزلت الانفال في البدر قال سعد لما كان يوم بدر سالت سبقا فنزلت يسئلونك عن الانفال
نافلة عطية وجلت فرقت ذات الشوكة الجدد مردفين متتابعين فوجا بعد فوج كل بنان
الاطراف وقيل اطراف الاصابع شاقوا الله ورسوله باينوهما وخالفوهما زحفا مجتمعين متدانين متحرفا

متعطفا مستطردا لطلب العودة او متحيزا منضما جاءكم الفتح المدد لما يحيي كم يصلحكم ليثبتوك
ليوثقوك فرقانا نصرا قال ابو جهل ان كان هذا هو الحق من عندك الخ فنزلت وما كان الله ليعذبهم
وانت فيهم مكاء وتصدية المكاء ادخال الاصابع في افواههم وتصدية التصفير فيركمه يجمعه
يوم الفرقان يوم بدر فرق الله فيه بين الحق والباطل اذ انتم بالعدوة الدنيا وهم بالعدوة القصوى
نزول بشفير الوادي الادنى الى المدينة وعدوكم نزول بشفيرة الوادي الاقصى الى مكة والركب
اصحاب الابل يعني العير فتفشلوا تجبنوا وتذهب ريحكم دولتكم وغلبتكم بطرا طغيانا
جار لكم حافظ نكص على عقبيه رجع موليا وذوقوا باشروا وجربوا وليس هذا من ذوق الفم
فشرد بهم من خلفهم نكل بهم من بعدهم يعني تفرق به جمع كل ناقص عهد خيانة نقضا للعهد
وان جنحوا طلبوا ومالوا حرض المؤمنين حضهم ان يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين
لما نزلت كتب عليهم ان لا يفر واحد من عشرة ثم نزلت الان خفف الله فكتب ان لا يفر مائة من
مائتين ما استطعتم من قوة قال رسول الله صلعم الا ان القوة الرمي لما كان يوم بدر وقعوا في الغنائم
قبل ان تحل لهم فانزل الله تعالى لولا كتاب من الله سبق كان الناس يومئذ على ثلث منازل ثلث تقاتل
العدو وثلث يجمع المتاع ويأخذ الاسارى وثلث عند الخيمة يحرسون رسول الله صلعم فاختصموا فانتزع
الله الغنيمة من ايديهم فجعله الى رسول الله صلعم فقسمه على السواء ومن سورة البراءة
ولايتهم ميراثهم لم يكتبوا البسملة على سورة براءة قال عثمان رض كانت الانفال من اوائل ما نزلت
بالمدينة وكانت براءة من آخر القران وكانت قصتها شبيهة لقصتها فظننت انها منها فقبض
النبي صلعم ولم يبين لنا انها منها فمن اجل ذلك قرنت بينهما ولم اكتب بسم الله الرحمن الرحيم

وقال علي رض البسملة امان وهذه السورة براءة لما نزل اولها بعث رسول الله صلعم عليا فنادى باربع
ذمة الله ورسوله برئية من كل مشرك فسيحوا في الارض اربعة اشهر ولا يحجن بعد العام مشرك
ولا يطوفن بالبيت عريانا ولا يدخل الجنة الا مومن براءة اذان اعلام فسيحوا اسيروا مرصد
طريق لا يرقبوا الا يحفظوا الا ولا ذمة الال القرابة والذمة العهد وليجة اولياء ودخلاء
سقاية الحاج سقاهم الشراب في الموسم عيلة فقرا يضاهؤن يشبهون ذلك الدين القيم
القضاء القيم هو القائم انى يؤفكون كيف يكذبون وقيل كيف يصرفون عن الحق بعد وضوح الدليل
ان يطفئوا يخمدوا كافة جميعا ليواطئوا يوافقوا ويشبهوا انفروا اخرجوا اثاقلتم احببتم
المقام عرضا غنيمة الشقة المسير والمسافة وقيل السفر فثبطهم حبسهم وخذلهم خبالا فسادا
ولاوضعوا لاسرعوا بالنميمة وقلبوا لك الامور اجتهدوا في الحيلة عليك والكيد بك
ولا تفتني لا تحرجني ولا توبخني احدى الحسنيين فتح او شهادة ملجاء مهربا الملجاء
الحرز في الجبل مغارات الغيران والسراديب وقيل السرب في الارض المخفية مدخلا السرب
والمأوى يجمحون يسرعون يلمزك يعيبك ويطعن عليك والعاملين عليها السعاة
المؤلفة قلوبهم يتألفهم بالعطية هو اذن يسمع من كل واحد نسوا الله فنسيهم تركوا
طاعة الله فتركهم من ثوابه وكرامته بخلاقهم بذنبهم ونصيبهم والمؤتفكات وهي قوم لوط
ائتفكت انقلبت بها الارض عدن خلد عدنت بارض اقمت بها واغلظ اذهب
الرفق عنهم لما توفي عبد الله ابن ابي قام رسول الله صلعم ليصلي عليه فانزل الله تعالى ولا تصل على احد منهم
وما نقموا وما كرهوا يلمزون يعيبون ويغتابون ويطعنون الا جهدهم وهو القليل الذي

يتعيش به اذا نصحوا لله ورسوله اخلصوا اعمالهم من الغش المعذرون اهل العذر

وصلوة الرسول استغفاره مردوا على النفاق لجوا فيه وابوا غيره تطهرهم بها وتزكيهم

ونحوها كثير والزكوة الطاعة والاخلاص عن ان صلوتك سكن لهم رحمة لهم مرجون لامر الله

موخرون ليقضى الله فيهم هو قاضى ضرارا يضارون به وارصادا انتظارا شفا جرف على حرف

فهواة الشفاء والشفير هو حده والجرف ما يجرف من السيول والاودية هار هاير يقال

تهورت البير اذا انهدمت وانهارت مثله ريبة شك الا ان تقطع قلوبهم يعنى الموت

سئل رسول الله صلعم عن السايحين قال هم الصائمون قال على رض سمعت رجلا يستغفر لابويه

وهما مشركان فقلت انستغفر لابويك وهما مشركان فقال اليس قد استغفر ابرهيم عليه السلام

لابيه وهو مشرك فذكرته للنبي صلعم فنزلت وما كان استغفار ابرهيم لابيه الا عن موعدة

وعدها اياه فقال جابر لما مات ابو طالب قال رسول الله صلعم لا ازال استغفر لك حتى ينهانى الله

فانزل الله ما كان للنبي لاواه الموءمن التواب وقيل دعاء كثير البكاء وقيل بلسان الحبشة الرحيم

شفقا وفرقا وعلى الثلثة الذين خلفوا كعب ابن مالك وصاحبيه مخمصة مجاعة نصب عياء

من التعب ولا يطؤن موطأ ولا يقفون موقفا نيلا اسرا وقتلا طائفة عصبة غلظة

شدة يفتنون يبتلون عزيز شديد ما عنتم ما شق عليكم

سورة يونس ع

لهم قدم صدق سبق لهم السعادة في الذكر وقيل محمد صلعم وقيل الاعمال الصالحة وقيل خير دعواهم دعاءهم

ولا ادريكم لا اعلمكم واذا اذقنا الناس رحمة مطرا اذا لهم مكر قول بالتكذيب اي اذا خصبوا

بطروا حتى اذا كنتم في الفلك وجرين بهم المعنى بكم احيط بهم دنوا من التهلكة فاختلط به

بنات

نبات الارض فنبت بالماء من كل لون زخرفها زينتها وحسنها حصيدا لا شيء فيها كان لم

تغن بالامس لم تكن بالامس ولا يرهق لا يغشى قتر سواد من الكآبة ترهقهم ذلة تصيبهم

ذلة وخزى وهو عاصم مانع اغشيت البست فزيلنا فرقنا تبلوا تختبر تفيضون تفعلون

وما يعزب يغيب لهم البشرى قال رسول الله صلعم هي الرؤيا الصالحة يراها المسلم او ترى له الا يخرصون

يقولون ما لا يكون مبصرا مضيا لتهتدوا به في حوائجكم اجمعوا امركم اعزموا على امر غمة مخفيا

غير ظاهر ثم اقضوا الى ولا تنظرون انهضوا الى ولا توخرون يعني امضوا الى بمكركم

لتلفتنا لتردنا الكبرياء الملك والعز اطمس على اموالهم امسخها واذهبها عن صورتها واشدد على قلوبهم

اطبع عليها حتى لا تلين وعدوا ظلما ننجيك نلقيك على نجوة من الارض وهو المكان المرتفع

قال رسول الله صلعم كان جبرئيل يدس الطين في فم فرعون مخافة ان يقول لا اله الا الله كلمة حقت سبقت

وقيل وجبت الرجس العذاب

سورة هود

فصلت بينت يثنون يكبون وقيل شك وامتراء

في الحق ليستخفوا منه ليتواروا من الله ان استطاعوا يستغشون ثيابهم يتدثرون

بها ويغطون بها رؤسهم يعلم مستقرها ياتيها رزقها حيث كانت ومستودعها حيث تموت ما يحبسه

ما يحبس العذاب عنا حاق نزل واحاط لا جرم بلى واخبتوا خافوا وقيل اطمانوا وقيل تابوا اراذلنا

سقاطنا بادى الراى ما ظهر لنا وقيل اتبعوك في ظاهر الراي وباطنهم على خلاف ذلك عميت

خفيت لعناد كم الحق انلزمكموها نضطركم الى معرفتها تردد ترى تستصغر ان الله يغويكم

ان يضلكم اجرامي هو مصدر اجرمت يعني عقوبة جرمي الفلك وهي السفينة فلا تبتئس

لا تحزن ولا تخاطبني لا تراجعني وفار التنور نبع مجريها مسيرها هو مصدر اجريت ومرسيها مرقفها اى سببت

حسرت معزل ناحية ابلعي اشربي اقلعي امسكي اعتريك من عروبة اي اصبته يعني اصابك
ومسك اخذ بناصيتها اي في ملك وسلطانه عنيد وعاند وعنود واحد وهو تاكيد التجبر
استعمركم جعلكم عمارا غير تخسير التخسير التضليل كان لم يغنوا لم يعيشوا وقيل كان لم يكونوا
بعجل حنيذ نضيج مما يشوى بالحجارة نكرهم وانكرهم واستنكرهم واحد واوجس اضمر الروع
الفزع منيب مقبل الى طاعة الله تعم سيء بهم ساء ظنا بقومه وضاق بهم باضيا ذرعا فم
صباح يوم عصيب شديد يهرعون اليه يسرعون ويقبلون اليه بالغضب بقطع من الليل بسواد
ولا يلتفت يتخلف وقيل لا ينظر وراءه من سجيل من طين طبخ منضود يتلو بعضهم بعضا
مسومة معلمة ولا تعثوا ولا تسعوا الا يجرمنكم لا يكسبنكم رهطك عشيرتك وراءكم
ظهريا اي لم تلتفتوا اليه والقيتموه خلف ظهوركم الورد المورود الدخل المدخل الرفد المرفود
اللعنة بعد اللعنة وقيل العون المعين رفدته اعنته تتبيب بلاء وهلاك وهلك زفير صوت شديد
شهيق صوت ضعيف غير مجذوذ غير منقطع ولا تركنوا تداهنوا وقيل تميلوا ان رجلا
اصاب قبلة حراما من امراة فاتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فذكر ذلك فانزلت واقم الصلوة
طرفي النهار وزلفا من الليل زلفا ساعات بعد ساعات ما اترفوا اهلكوا اولو بقية دين وفضل
وتميز من **سورة يوسف** غيابت الجب موضع مظلم من البير وقيل كل شيء غيب عنك
شيئا فهو غيابة والجب الركية التي لم تطو السيارة مارة الطريق سولت زينت اشده قبل
ان ياخذ في النقصان وراودته طلبته ان يواقعها هيت لك هيا لك وقيل هلم وتعال
لولا ان راى برهان ربه مثل له يعقوب فضرب صدره فخرجت شهوته من انامله قدت قميصه

قطعته شغفها غلبها متكأ مجلسا وقيل طعاما يقطع بالسكين قيل هو الاترج اكبرنه
اعظمنه فاستعصم امتنع وابى اصب اميل قضي الامر الذي فيه تستفتيان لما حكيا ما راياه
وعبره يوسف فقال الحدهما مارايتما شيئا فقال قضي الامر اضغاث احلام ما لا تاويل له بعد امة
بعد حين تحصنون تحرزون وتدخرون يعصرون الاعناب والدهن حصحص تبين ووضح نمير اهلنا
نجلب اليهم الطعام الا ان يحاط بكم ان تموتوا كلكم الا حاجة في نفس يعقوب قضيها لكن حاجة
يعني ان ذلك الدخول قضاء حاجة وهي ارادته ان يكون دخولهم من ابواب متفرقة شفقة عليهم
اوى ضمه اليه العير الرفقة صواع الملك يعني السقاية وهو لملوك الفارسي الذي يلتقي طرفاه
كانت تشرب به الاعاجم خلصوا نجيا انفردوا متناجين تفتؤا لا تزال حرضا الدنف الهالك من شدة
الوجع يدنيك الهم لا تثريب لا تعيير فصلت خرجت تفندون تسفهوني وتجهلوني مزجاة
قليلة غاشية من عذاب الله عقوبة عامة مجللة تغشاهم هذه سبيلي سنتي ومنهاجي ودعوتي
حتى اذا استيأس الرسل وظنوا انهم قد كذبوا قالت عائشة رض كذبوا بالتشديد وليست بالتخفيف
لم يكن الرسل تظن ذلك بربها ولكن اتباع الرسل طال عليهم البلاء حتى ظنت الرسل انهم
قد كذبوهم وقال ابن عباس بالتخفيف هو كقوله حتى يقول الرسول والذين امنوا معه
سورة الرعد قال رسول الله صلعم الرعد ملك من الملائكة موكل بالسحاب معه
مخاريق من نار يسوق السحاب حيث شاء الله وجعل فيها رواسي اوتدها بالجبال قطع
متجاورات متدانيات قد يدني بعضها قريب من بعض صنوان مجتمع ونفضل بعضها على بعض في الاكل
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الدقل والفارسي والحلو والحامض المثلات العقوبات قيل الامثال والاشباه وقيل اصناف القر

لما صيتم من العذاب هاد نبي وداع الى الله وما تغيض الارحام تنقصه من مدة الحمل عالم الغيب

والشهادة السر والعلانية وسارب بالنهار السارب الظاهر المار على طريق معقبات الملائكة يحفظونه

من امر الله باذنه من وال يلي امرهم وينشئ يخلق شديد المحال اي القوة له وقيل شديد المكر

والعداوة قيل شديد العقوبة بقدرها على طاقتها وبمقدار ما يملاها لا زيد ما يعلو الماء

ابيا عاليا من زبد يرابوا فاما الزبد فيذهب جفاء وهو ما رمى به الوادي يقال اجفات

القدر اذا علت فعلاها الزبد ثم يسكن فيذهب الزبد بلا منفعة فكذلك يميز الحق من الباطل المهاد

الفراش ويدرؤن يدفعون الامتاع قليل ذاهب يتمتع به ثم يفني طوبى فرح وقرة

عين افلم ييأس يعلم المتاب توبتي قارعة داهية فامليت امهلت لهم من الملى من واق

مانع حاجز يمحو الله ما يشاء ويثبت يمحو بالدعاء ما يشاء من القدر ويثبت ما يشاء ننقصها

بموت علمائها وفقهائها وقيل بالفتوح على المسلمين لا معقب لا مغير لحكمه **سورة ابراهيم**

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم المسلم اذا سئل في القبر يشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله فذلك

قوله يثبت الله الذين آمنوا واذ تأذن ربكم اعلمكم لمن خاف مقامي حيث يقيمه الله بين يديه

من ورائه قدامه فردوا ايديهم في افواههم هذا مثل كفوا عما امروا به وقيل عضوا عليها

صديد قيح ودم ولا يكاد يسيغه ولا يجيزه في الحلق لا بعد ابطاء في يوم عاصف يشتد هبوب

الريح لكم تبعا واحدها تابع مغنون دافعون بمصرخكم بمغيثكم استصرخني استغاثني خبيثة

من الصراخ اجتثت استوصلت وانتزعت دار البوار الهلاك سئل علي عن الذين بدلوا نعمة الله

كفرا واحلوا قومهم دار البوار قال امنا فقوا قريش والاخلال بخالته وقرابة مصدر خالله خلالا

دائبين

دائبين مقيمين على طاعة الله مهطعين ناظرين وقيل مقبلين مذعنين خاشعين وقيل

مسرعين الى الداعي مقنعي رؤسهم رافعي رؤسهم الى السماء هواء خالية مفزعين سورلين

بشياطينهم في الاصفاد الوثاق والاصفاد سلاسل الحديد والاغلال سرابيلهم قمصهم

من قطران النحاس المذاب **سورة الحجر** يلههم الامل يشغلهم كتاب معلوم اجل يشتهون

اليه سكرت ابصارنا اي سدت وغشيت بروجا منازل الشمس والقمر معايش من الثمار

والحبوب لواقح حوامل لانها تحمل الماء والتراب والسحاب من صلصال طين يابس خلط برمل فصلصل

كما يصلصل الفخار ويقال منتن من حمأ طين اسود وقيل هو الطين المتغير حمأة مسنون مصبوب

وقيل متغير الرائحة هذا صراط على مستقيم رجع الى الله وعليه طريقه يعني هذا طريق رجعه

الى نصب اعياء وقيل عناء وجلون فزعون لا توجل لا تخف قوم منكرون انكرهم لوط

واتبع ادبارهم على آثارهم بناتك واهلك لئلا يتخلف منهم احد لعمرك لعيشك وبحيوتك

سكرتهم في ضلالتهم يعمهون يتمادون الصيحة الهلكة مشرقين داخلين في وقت شروق

الشمس للمتوسمين للناظرين وقيل المتفرسين المتثبتين في النظر حتى يعرفوا حقيقة سمة الشيء

وانها يعني مدينة قوم لوط لبسبيل مقيم على طريق قومك الى الشام وهو طريق لا يندرس ولا

يخفى لبامام مبين كلما ائتممت واهتديت به يعني بطريق واضح الصفح الجميل اعراضا

لغير فحش آتيناك سبعا من المثاني والقرآن العظيم يعني الفاتحة وهي سبع آيات

وتثنى في كل صلوة امتن الله على رسوله بهذه السورة كما امتن عليه بجميع القرآن قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم ام القرآن وهي السبع المثاني المقتسمين الذين حلفوا ومنه لا اقسم جعلوا القرآن عضين هم

اهل الكتاب جزوه اجزاء فامنوا ببعضه وكفروا ببعضه وهو قول ابن عباس فاصدع

اظهر بما تومر واجهر بامرك **سورة النحل** امر الله عذابه بالروح بالوحي دفء

الثياب وقيل ما استدفات به من الاكسية والابنية جمال زينة تريحون تردونها

الى مراحها بالعشي حين تسرحون تخرجونها الى المرعى بالغداة الا بشق الانفس يعني المشقة

قصد السبيل بيانه وقيل الاسلام والطريق المستقيم الذي يودي الى رضاء الله تعالى ومنها جائر

عادل مائل الاهواء المختلفة تسيمون ترعون مواشيكم لحما طريا السمك مواخر شواق

الماء ان تميد بكم اي تتحرك بكم وتكفاء وعلامات يعني الجبال وهن علامات للطريق بالنهار

او ياخذهم في تقلبهم اختلافهم للسفر والتجارة فما هم بمعجزين بممتنعين على الله

على تخوف تنقص من اعمالهم يتفيؤ يتميل وله الدين الطاعة واصبا دائما تجارون

ترفعون اصواتكم بالاستغاثة وهو كظيم مغموم يدسه يخفيه مفرطون منسيون ومتركون

سائغا جائزا في حلوقهم سكرا وهو الخمر والسكر ما حرم الله من ثمرتها ورزقا حسنا

ما احل الله وهو الخل والزبيب والتمر واوحى ربك الى النحل الهمها وقذف في انفسها ذللا

منقادة مسخرة وحفدة يعني ولد الولد وقيل الاصهار وهم الاعوان وهو كل ثقيل فوق بال

تستخفونها يوم ظعنكم يخف عليكم حملها في اسفاركم اثاثا طنافس اكسية وبسطا

اكنانا يعني الغيران والاسراب سرابيل قمصا تقيكم الحر تمنعكم الحر واما سرابيل تقيكم

باسكم فانها الدروع تمنعكم شدة الطعن والضرب والرمي ولا هم يستعتبون

يطلب منهم ان يرجعوا الى ما يرضى الله الفحشاء الزنا يعظكم يوصيكم نقضت غزلها افسدت

كانت خرقاء اذا ابرمت غزلها نقضته من بعد قوة للغزل بامراره وفتله انكاثا

قطعا دخلا بينكم اي غشا وخديعة وكل شي لم يصح فهو دخل اربى من امة اكثروا

على من قوم فتزل قدم بعد ثبوتها تزل عن الايمان بعد المعرفة بالله ينفد يفنى وينقطع باق دايم

لا ينقطع فاذا قرات القران فاستعذ بالله فاذا اردت ان تقرأ القرآن فاسال الله ان يعيذك

وهذا مقدم ومؤخر وذلك ان الاستعاذة قبل القراءة ومعناها الاعتصام بالله روح القدس جبرئيل

لسان الذي يلحدون اليه لغة الذي يميلون القول اليه ويزعمون انه يعلمك اعجمي لا يفصح ولا يتكلم بالعربية

قال الكفار انما يعلم محمدا عبد بن الحضرمي وهو صاحب الكتاب فقال الله لسان الذي يلحدون اليه من بعد

ما فتنوا اي عذبوا امة قانتا معلم الخير مطيعا واتيناه في الدنيا حسنة يعني الذكر والثناء

الحسن في الناس **سورة بني اسرائيل** سبحان الذي براءة له من السوء اسرى بعبده

سيدنا محمد اشارة الى قصة المعراج انه كان عبدا شكورا عن سلمان كان نوح عليه السلام اذا طعم طعاما

ولبس ثوبا حمد الله فسمي عبدا شكورا وقضينا الى بني اسرائيل اوحينا اليهم واعلمناهم ولتعلن لتتغلبن

وعدا اولهما يعني اولى الفساد عبادا لنا يعني جالوت وقومه فجاسوا خلال الديار فمشوا وترددوا

اوسط منازلهم ثم رددنا لكم الكرة عليهم رددنا الدولة لكم عليهم بقتل جالوت اكثر نفيرا

اكثر عددا من عدوكم ليتبروا اليهلكوا ويخربوا ما غلبوا عليه حصيرا سجنا ومحبسا عجولا

يعجل بالدعاء في الشر عجلته بالدعاء في الخير مبصرة مضيئة يبصر فيها فصلناه بيناه

امرنا مترفيها امرناهم على لسان رسول بالطاعة وعنى المترفين الجبارين والمسلطين وقيل

سلطنا شرارها فحق وجب القول العذاب فدمرناها اهلكناها العاجلة الدنيا وسعى لها سعيها

عمل بفرايض الله من عطاء ربك يعني الدنيا وهي مقسومة بين البر والفاجر محظورا ممنوعا
في الدنيا من المؤمنين والكافرين وقضى امر ولا تقل لهما اف يعني رديا من الكلام ولا تستثقل
شيئا من امرهما واخفض الن جناح الذل وابين المراجعين عن معاصي الله ولا تبذر لا تنفق في الباطل
ابتغاء رحمة انتظار رزق ميسورا لينا سهلا ملوما تلوم نفسك وتلام محسورا ليس عندك شيء
حسرت الرجل بالمسئلة اذا افنيت جميع ما عنده خشية املاق مخافة الفقر خطاء اثما لوليه كوانه
واحسن تاويلا عاقبة ولا تقف ولا تقل في شيء بما لا تعلم مرحا بالكبر والفخر لن تخرق الارض
لن تثقبها افاصفكم اي اثركم واخلص لكم صرفنا وجهنا وبينا من كل مثل يوجب الاعتبار به
والتفكر فيه حجابا مستورا معناه ساترا واذا هم نجوى مصدر مناجيت فوصفهم بها والمعنى
يتناجون بالتكذيب والاستهزاء فسينغضون اليك رؤسهم يحركونها تكذيبا واستهزاء بهذا
القول وقيل يهزون فتستجيبون بحمده يجيبون بحمده حين لا ينفعهم الحمد ينزغ يفسد ولا تحويلا
من السقم والفقر الى الصحة والغنى اولئك الذين يدعون كان ناس من الانس يعبدون ناسا
من الجن فاسلم الجن فتمسك هؤلاء بدينهم ايهم اقرب هو اقرب الى رحمة الله وما جعلنا الرويا
التي اريناك قال ابن عباس هي رويا عين اريها رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ليلة اسرى به والشجرة
الملعونة الزقوم وهي لاحتنكن ذريته لاستاصلنهم بالاغواء ولاستولين عليهم جزاء موفورا
وافرا واستفزز انزعجه واستخفه بصوتك وهو الغناء والمزامير واجلب عليهم وصح بخيلك
ورجلك بالفرسان والماشي على رجليه يزجي يجري ويسير حاصبا ريح العاصف قاصفا
من الريح ريحا شديدة تقصف الفلك وتكسره طبيعا ثائرا وناصرا قبيلا هو والقرة التي تكون

في شق النواة واضل سبيلا العدل حجة ليفتنونك ليستزلونك ضعف الحيوة وضعف الممات
عذاب الدنيا وعذاب الآخرة ليستفزونك ليزعجونك واذا لا يلبثون خلافك لم يلبثوا حتى
يستا خلفك لدلوك الشمس من وقت زوالها الى غسق الليل اقبل بظلامه وقرآن الفجر صلوة الفجر صلوا
مشهودا تشهد ملائكة الليل وملائكة النهار نافلة زيادة مقاما محمودا يقيمك ربك في
مقام محمود وهو مقام الشفاعة يوم القيمة وزهق الباطل اضمحل الشرك زهوقا زايلا يزهق يهلك
وقيل ذاهبا يؤسا قنوطا آيس من رحمة الله على شاكلته على مذهبه وطريقه وقيل ناحية
قل الروح من امر ربي اي من علم ربي قالت اليهود يا ابا القاسم حدثنا عن الروح فنزلت الروح من
امر ربي كسفا قطعا قبيلا عيانا خبت طفئت ورفاتا غبارا قتورا مقترا بخيلا مثبورا
ملعونا وقيل محبوسا من الخير فرقناه فصلناه يخرون للاذقان للوجوه ولا تجهر بصلوتك
ولا تخافت بها اطلب بين الجهر والاعلان وبين التخافت والخفض طريقا لا جهرا شديدا وخفضا
لا تسمع اذنيك كان رسول الله صلعم اذا رفع صوته بالقرآن سبه المشركون ومن انزله ومن جاء به
فانزل الله ولا تجهر الخ ولي من الذل لم يحالف احدا

سورة الكهف

عوجا ملتبسا
واختلافا قيما عدلا باخع مهلك اسفا ندما الكهف الفتح في الجبل الرقيم الكتاب وقيل اللوح
من رصاص كتب عاملهم اسماءهم ثم طرحه في خزانة فضربنا على اذانهم فضرب الله على اذانهم
فناموا ثم بعثناهم احييناهم امدا غاية ربطنا على قلوبهم الهمناهم صبرا شططا افراطا
مرفقا كلما رفقت به تزاور تميل تقرضهم تذرهم فجوة متسع بالوصيد بالفناء ازكى
الكثر ولا تعد عيناك عنهم لا تتعد لهم الى غيرهم فرطا نادما سرادقها مثل السرادق والحجرة التي

نظيف بالفساطيط كالمهل عكر الزيت ولم تظلم لم تنقص وكان له ثمر ذهب وفضة يحاوره

يحاوره من المحاورة لكنا هو الله ربي لكن انا هو الله ربي ثم حذف الالف وادغم احد النونين

في الاخرى حسبانا من السماء نارا زلقا لا يثبت فيه قدم هنالك الولاية مصدر الولي عقبا عاقبة

وهي الاخرة الباقيات الصالحات ذكر الله موبقا مهلكا قبلا وقبلا وقبلا استينافا وقيل مقابلة

ليدحضوا ليزيلوا الدحض الزلق موئلا ملجاء حقبا دهرا طويلا سربا مذهبا نصب

يسلك رجعا يقصان اثارهما الذي اتيناه من لدنا علما خضر عليه السلام خشينا ان يرهقهما قصصا

طغيانا وكفرا ان يحملهما حبه على ان يتابعاه على دينه واقرب رحما من الرحم وهي اشد مبالغة

من الرحمة كان تحته كنز لهما ذهب فضة من كل شي سببا علما عين حمئة حارة

الصدفين الجبلين فما اسطاعوا ان يظهروه يعلوه جعله دكا الزقه يقال دكة زلزلة لا

يستطيعون سمعا لا يعقلون يحسبون انهم يحسنون صنعا قال علي منهم الحرورية قال سعد

ولكنهم اصحاب الصوامع والحرورية قوم زاغوا فازاغ الله قلوبهم قال ابي ولكن الخوارج هم

الفاسقون الذين ينقضون عهد الله من بعد ميثاقه **سورة مريم** لم نجعل له

من قبل سميا مثلا سويا من غير خرس وحنانا من لدنا رحمة من عندنا بشرا سويا

هو عيسى جبارا شقيا عصيا قالت اليهود الستم تقرؤن يا اخت هارون وقد كان بين موسى

وعيسى ما كان فاخبر رسول الله صلعم انهم كانوا يسمون بانبيائهم والصالحين قبلهم فاجاءها الجاها

الجاءها وجع الولادة سريا النهر الصغير رطبا جنيا طريا انتبذت اعتزلت شيئا

فريا عظيما اسمع بهم وابصر الكفار يومئذ اسمع شيئا وابصره وانذرهم يوم الحسرة

اذا نودي يا اهل الجنة خلود ولا موت ويا اهل النار خلود ولا موت لارجمنك لاشتمنك لسان

صدق عليا الثناء الحسن واهجرني واجتنبني حفيا لطيفا وبكيا جماع باك غيا خسرانا الا سيمعون فيها لغوا

باطلا قال رسول الله صلعم لجبرئيل ما يمنعك ان تزورنا اكثر مما تزورنا فنزلت وما نتنزل الا بامر

ربك وما كان ربك نسيا الحقير هل تعلم له سميا لم يسم احد الرحمن غيره عتيا عصيا صليا يصلى

يصلى يغضب خلا ولاحترقا وان منكم الا واردها يردونها ثم يصدرون باعمالهم حتما مقضيا الحتم الواجب

احسن نديا النادي المجلس اثاثا مالا ورئيا منظرا وقيل الري الشراب قال خباب جئت العاص

بن وائل اتقاضى حقا عنده قال لا اعطيك حتى تكفر بمحمد فقلت لا حتى تموت ثم تبعث قال واني

لميت ثم مبعوث قلت نعم قال ان لي هنالك مالا وولدا فنزلت افرايت الذي كفر باياتنا عهدا قولا عظيما

تؤزهم ازا تغويهم اغواء وقيل تزعجهم ازعاجا نعد لهم عدا نعد انفاسهم التي يتنفسون في الدنيا

وردا عطاشا عهدا شهادة ان لا اله الا الله هدا هدما ادا عوجا ركزا صوتا **سورة طه** وقيل احسابا

واد المقدس المبارك واسمه طوى اكاد اخفيها لا اظهر عليها احدا غيري سيرتها حالتها

واحلل عقدة من لساني كل ما لم ينطق بحرف او فيه تمتمة او فافاة فهي عقدة ازري ظهري

ان يفرط ان يعجل يطغى يعتدى فاوجس اضمر خوفا وفتناك اختبرناك اختبارا ولا تنيا ولا تضعفا

اعطى كل شيء خلقه خلق لكل شيء زوجه ثم هدى لمنكحه ومطعمه ومشربه ومسكنه لا يضل

لا يخطى في جذوع على جذوع النهى التقى تارة حاجة فيسحتكم فيهلككم السلوى طائر يشبه

بالسماني ولا تطغوا لا تضلوا فقد هوى شقي بملكنا بامرنا ظلت اقمت لننسفنه في اليم

لنسدنه في البحر ساء بئس يتخافتون يتشاورون قاعا مستويا وقيل الاطس وقيل يعلوه الماء

صفصفا الصفصف لا نبات فيه وقيل المستوي من الارض عوجا واديا امتا رابية

مكانا سوى منصف بينهم يبسا يابسا على قدر موعد خطبك سالك مساس مصدر ماسته

مسا معيشة ضنكا الضنك الشديد وقيل اشقا قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عذاب القبر خشعت الاصوات

سكنت همسا الصوت الخفي وقيل حس الاقدام والوطى الخفي والكلام الخفي وعنت الوجوه ذلت

ولا يخاف ظلما ان يظلم فيزاد في سياته من زينة القوم الحلي الذي استعاروا من الفرعون

فقد فناها ... القيتها القى السامري صنع المثلى تانيث الامثل يقول بدينكم اشلهم طريقة اعدلهم

هضما لا يظلم فيهضم من حسناته خوالصيالح حشرتني اعمى عن حجتي وكنت بصيرا في الدنيا

سورة الانبياء

لا تظماء لا تعطش ولا تضحى لا يصيبك حر ما احسوا توقعوا

من احست خامدين ميتين لعلكم تسالون تفهمون الويل واد في جهنم لا يستحسرون ولا يعيون

ارتضى رضي في فلك دوار يسبحون يجرون وقيل يدورون لا يصحبون لا يجاورون ننقصها

من اطرافها ننقص اهلها وبركتها التماثيل الاصنام جذاذا حطاما ثم نكسوا ردوا نفشت

النفش الرعي بالليل صنعة لبوس لكم الدروع ان لن نقدر عليه لن ناخذه بالعذاب الذي اصابه

امتكم امة واحدة دينكم دين واحد وتقطعوا امرهم اختلفوا حدب شرف ينسلون يقبلون

حصب شجر وقيل حطب المانزلت انكم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون

قال المشركين الملائكة وعيسى وعزير يعبدون من دون الله فنزلت ان الذين سبقت لهم منا الحسنى

الحسيس والحس واحد هو من الصوت الخفي السجل الصحيفة كطي السجل للكتب كطي الصحيفة

على الكتابة قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ايها الناس انكم محشورون الى الله عراة غرلا ثم قرا كما بدانا اول خلق

نعيده اذنتكم اعلمتكم

سورة الحج

ان زلزلة الساعة شيء عظيم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ذلك

يوم يقول الله لآدم ابعث بعث النار تسعمائة وتسعة وتسعين في النار وواحد في الجنة تذهل

تشغل بهيج حسن ثاني عطفه مستكبرا في نفسه يصهر يذاب من يعبد الله على حرف شك

وقيل يقدم الرجل المدينة فان ولدت امراءته غلاما ونتجت خيله قال هذا دين صالح وان لم

تلد امراته ولم تنتج خيلته قال هذا دين سوء هذان خصمان اختصموا في ربهم نزلت في الذين

بارزوا يوم بدر حمزة وعلي وعبيدة وعتبة وشيبة والوليد فليمدد بسبب الى السماء بحبل الى

سقف البيت وهدوا الى الطيب الهموا الى القران وهدوا الى صراط الحميد الاسلام من كل فج

عميق طريق بعيد البائس الفقير الذي لا يجد شيئا من شدة الحال تفثهم وضع احرامهم من

حلق الراس ولبس الثياب وقص الاظفار ونحو ذلك بالبيت العتيق قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما سمي البيت

العتيق لانه لم يظهر عليه جبار منسكا عيد المخبتين المطمئنين القانع المتعفف والذي يقنع بما

اعطي المعتر السائل اذن للذين يقاتلون هي اول اية نزلت في القتال وقصر مشيد بالجص

والآجر اذا تمنى القى الشيطان في امنيته اذا حدث القى الشيطان في حديثه فيبطل الله ما يلقي الشيطان

ويحكم الله اياته يسطون يفرطون من السطوة

سورة المؤمنون

افلح المؤمنون فازوا وسعدوا

خاشعون ساكتون خائفون من سلالة النطفة سبع طرائق سموات تنبت بالدهن هو الزيت

وانزفناهم وسعناهم هيهات هيهات بعد الغثاء الزبد وما ارتفع عن الماء وما لا ينتفع به ربوة

المكان المرتفع قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الفردوس ربوة الجنة واوسطها وافضلها تترى يتبع بعضها

بعضا ذات قرار خصب ومعين ماء ظاهر امتكم دينكم وقلوبهم وجلة خائفين سالت

عايشة النبي صلعم عن هذه الآية والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة اهم الذين يشربون
الخمر ويسرقون قال لا يا بنت الصديق ولكنهم الذين يصومون ويتصدقون وهم يخافون ان لا يقبل منهم
اولئك الذين يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون سبقتهم السعادة يجأرون ويستغيثون سامرا
تهجرون حول البيت وتقولون هجرا تنكصون تدبرون عن الصراط لناكبون عن الحق عادلون تسحرون تكذبون
جاء رجل ابن عباس فقال يا ابا عباس ان في نفسي من القران شيئا اسمع الله يقول وكان الله على كل
شيء قديرا كان هذا امر قد كان وقال فلا انساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون وقال في آية اخرى واقبل بعضهم
على بعض يتساءلون فقال ابن عباس اما قوله وكان الله على كل شيء قديرا فانه لم يزل ولا يزال واما قوله
فلا يتساءلون ففي النفخة الاولى واما قوله يتساءلون فاذا دخلوا الجنة كالحون عابسون قال
رسول الله صلعم فيها كالحون تشويه النار فتقلص شفته العليا حتى تبلغ وسط راسه وتسترخي
شفته السفلى حتى تضرب سرته سورة النور انزلنا بيناها وفرضنا انزلنا فيها فرائض مختلفة
قال مرثد يا رسول الله انكح عناق وكانت من البغايا بمكة فنزلت الزاني لا ينكح الا زانية يرمون المحصنات الحرائر
والذين يرمون ازواجهم نزلت في هلال بن امية قذف امراته عند النبي صلعم لشريك بن سحماء وقيل في
عويمر ان الذين جاؤا بالافك نزلت في قصة عايشة رضي الله عنها اذ تلقونه تقولونه يرويه بعضكم
عن بعض ما زكى ما اهتدى ولا ياتل لا يقسم دينهم حسابهم تستانسوا تستاذنوا ولا
يبدين زينتهن الا لبعولتهن لا تبدي خلخالها ومعضدها ونحرها وشعرها الا لزوجها قال ابن مسعود
لا خلخالا ولا قرطا ولا قلادة الا ما ظهر منها قال الثياب غير اولي الاربة المغفل الذي لا يشتهي النساء
او الطفل الذين لم يظهروا لم يدروا بما بهم من الصغر ان علمتم فيهم خيرا ان علمتم لهم حيلة

فتياتكم

فتياتكم اماءكم البغاء الزنا نور السموات هادي اهل السموات والارض مثل نوره هداه في قلب
المؤمن كمشكوة موضع الفتيلة وقيل الكوة في بيوت المساجد ان ترفع تكرم ويذكر فيها اسمه يتلى فيها
كتابه يسبح يصلي بالغدو وصلوة الغداة والاصال صلوة العصر رجال لا تلهيهم تجارة عن ذكر الله
قال ابن عباس كانوا اتجر الناس وابيعه ولكن لم تكن تلهيهم تجارتهم ولا بيعهم عن ذكر الله بقيعة ارض مستوية سنا
ضوء من خلاله من بين اضعاف السحاب مذعنين مطيعين تحية السلام سورة الفرقان تبارك تفاعل
من البركة تملى تقرأ ثبورا ويلا بورا هلكى عتوا طغوا هباء منثورا ما تسفي الريح الذين يحشرون على وجوههم
قيل يا نبي الله كيف يحشر الكافر على وجهه يوم القيمة قال الذي امشاه على الرجلين في الدنيا قادر
على ان يمشيه على وجهه يوم القيمة الرس المعدن مد الظل ما بين طلوع الفجر الى طلوع الشمس ساكنا دايما عليه دليلا
طلوع الشمس قبضا يسيرا سريعا جعل الليل والنهار خلفة من فاته شيء من الليل ان يعمله ادركه بالنهار او من
النهار ادركه بالليل وعباد الرحمن الذين يمشون هونا بالطاعة والعفاف والتواضع غراما ملازما شديدا كلزوم
الغريم وقيل هلاكا لا تقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق لما نزلت قال اهل مكة فقد عدلنا بالله وقتلنا
النفس التي حرم الله واتينا فانزل الله عز وجل الا من تاب وامن الاية اثاما العقوبة هب لنا من ازواجنا
وذرياتنا قرة اعين في طاعة الله وما شيء اقر لعين مؤمن من ان يرى حبيبه في طاعة الله ما يعبؤ لا يعتد به يبالي
ما عبابه شيئا لزاما هلكة سورة الشعراء كالطود كالجبل انا لفنا جمعنا لشرذمة
طائفة قليلة فكبكبوا جمعوا ريع شرف مصانع كل بناء فهو مصنعة لعلكم كانكم تخلدون
خلق الاولين دين الاولين فارهين حاذقين وقيل فرحين تعثوا اشد الفساد تعبثون تبنون
هضيم منضم بعضه الى بعض وقيل تتفتت اذا مس مسحرين مسحورين الايكة الغيضة وقيل هي شجرة

الجبلة الخلق يوم الظلة اظلال العذاب واخفض جناحك الن جانبك فى كل واد يهيمون

فى كل لغو يخوضون **سورة النمل** نورك قدس بشهاب قبس شعلة من النار تقتبسون منه اوزعنى

ربى بجعلنى يخرج الخبا يعلم كل خفية فى السماء والارض لا قبل لهم لا طاقة لهم الصرح كل ملاط اتخذ من القوارير

والصرح القصر وجمعه صروح عرش عظيم سرير كبير يا توني مسلمين طايعين نكروا غيروا

طايركم مصايبكم ادارك علمهم غاب علمهم ردف قرب يوزعون يحبسون وقيل يدفعون وقيل

يحبس اولهم على اخرهم حتى تنام الطير داخرين صاغرين جامدة قايمة اتقن احكم **سورة القصص**

قصيه اتبعي اثره عن جنب بعد يا تمرون يتشاورون انست ابصرت جذوة قطعة غليظة

من الخشب ليس فيها لهب وقيل شهاب ردء معينا عضدك سنشد سنغنيك العضد المعين قال رسول الله صلعم

لعمه قل لا اله الا الله كلمة اشهد لك بها يوم القيمة قال لولا ان يعيرني فى قريش انما يحمل عليه الجزع لاقررت

بها عليك فانزل الله تعالى انك لا تهدى من احببت فعميت عليهم الانباء الجج سرمدا دائما لتنوء

لتثقل لرادك الى معاد الى مكة كل شئ هالك الا وجهه الا ملكه ويقال الا ما اريد به وجه الله

سورة العنكبوت تخلقون افكا تصنعون كذبا اثقالا اوزارا قالت ام سعد لسعد اليس قد امر الله بالبر

والله لا اطعم طعاما ولا اشرب شرابا حتى اموت او تكفر فنزلت ووصينا الانسان بوالديه حسنا

وان جاهداك على ان تشرك بى الخ وتاتون فى ناديكم المنكر كانوا يحذفون اهل الارض ويسخرون

منهم **سورة الروم** كانت فارس يوم نزلت هذه الاية الم غلبت الروم قاهرين للروم وكان المسلمون

يحبون ظهور الروم وكانت قريش تحب ظهور فارس فانزل الله هذه الاية فظهرت غلبة الروم على فارس

فى السنة الثامنة ادنى الارض طرف الشام اهون ايسر يصدعون يتفرقون فلا يربوا من اعطى يبتغى افضل

فلا اجر لهم فيها يحبرون ينعمون يمهدون يسوون المضاجع الودق المطر السوءى الاساءة

لا تبديل لخلق الله لدين الله الفطرة الاسلام **سورة لقمان** ولا تصعر خدك للناس لا تتكبر فتحقر عباد الله

تعرض عنهم بوجهك اذ كلمك التصعير الاعراض بالوجه الغرور الشيطان ختار غدار **سورة**

السجدة تتجافى جنوبهم عن المضاجع نزلت فى انتظار الصلوة نسيناكم تركناكم العذاب الادنى

مصائب الدنيا واسقامها وبلاءها مهين ضعيف نطفة الرجل الجرز التى لا تمطر لا تمطر الا مطرا

لا يغنى شيا اولم يهد اولم يبين **سورة الاحزاب** كان الناس يدعون زيد بن حارثة زيد بن محمد حتى نزل

القران ادعوهم لاباءهم قام نبى الله فخطر خطرة فقال المنافقون الا ترون قلبا قلب معهم وقلب معكم

فانزل الله ما جعل الله لرجل من قلبين فمنهم من قضى نحبه اجله الذى قدر له قال رسول الله صلعم

طلحة ممن قضى نحبه صياصيهم قصورهم سلقوكم استقبلوكم بالسنة حداد الطعن باللسان

فيطمع الذى فى قلبه مرض الفجور والزنا قالت امراة ما ارى كل شئ الا للرجال وما ارى النساء

يذكرن بشئ فنزلت ان المسلمين والمسلمات وتخفى فى نفسك نزلت فى شان زينب بنت جحش وزيد بن

حارثة يشكو يريكون ترجى توخرى خطب رسول الله صلعم لزينب فدعا قوما الى الطعام فلما اكلوا

وخرجوا بقى رجلا يتحدثان فانزل الله يا ايها الذين امنوا لا تدخلوا بيوت النبى الاية لنغرينك بهم لنسلطنك

عليهم قال رسول الله صلعم ان موسى كان رجلا حييا ستيرا لا يرى من جلده شئ فقالوا ما استتر الا من عيب وانه

خلا يوما وحده فوضع ثيابه على حجر واغتسل وان الحجر عدى بثوبه فطلب موسى الحجر يقول ثوبى حجر حتى

انتهى الى ملاء بنى اسرائيل فراوه عريانا احسن الناس خلقا فذلك قوله فبراه الله مما قالوا وكان عند الله وجيها سديدا

قولا عدلا حقا الامانة الفرايض جهولا غرا بامر الله **سورة السبا** قال رسول الله صلعم هو رجل ولد

عشرة من العرب فتيامن منهم ستة وتشاءم منهم اربعة منسأته عصاه سيل العرم الشديد خمط

لاراك هل نجازي يعاقب الاثل الطرفاء اوبي رجعه سبحي وقدر في السرد المسامير والحلق اسلنا

له عين القطر اذبنا له الحديد وقيل الصفر محاريب بيناه ماذون القصور وجفان كالجواب الحياض

لا براجوابي الحياض الوافرغ عن قلوبهم جلى الفتاح القاضي معاجزين مسابقين وقيل مغالبين معشار عشر اعظكم

بواحدة بطاعة الله وبين ما يشتهون من مال اوولد وزهرة باشياعهم بامثالهم فلا فوت فلا نجاة

انى لهم التناوش فكيف لهم بالرد اي من الآخرة الى الدنيا **سورة الملائكة** الكلم الطيب ذكر الله بالنهار

والعمل الصالح اداء الفرض قطمير الجلد الذي يكون على ظهر النواة لغوب اعياء جدد الطرائق الجدود

وقيل الحرور بالليل والسموم بالنهار مع الشمس مثقلة مثقلة غرابيب سود الشديد السواد ثم اورثنا

الكتاب الذين اصطفينا قال رسول الله صلعم كلهم في الجنة **سورة يس** كانت بنو سلمة في ناحية

المدينة فارادوا النقلة الى قرب المسجد فنزلت انا نحن نحيي الموتى ونكتب ما قدموا واثارهم

مقمحون المقمح الشامخ بانفه المنكس راسه طائركم مصائبكم احصيناه حفظناه فعززنا شددنا

ياحسرة ويل كاي حسرة عليهم استهزاءهم بالرسل كالعرجون القديم اصل العذق العتيق المشحون

الممتلي ان تدرك القمر لا يستضئ احدهما ضوء الآخر ولا ينبغي ذلك لهما ولا الليل سابق النهار

يتطالبان حثيثين نسلخ منه النهار نخرج احدهما من الآخر ويجري كل واحد منهما من مثله ما

يركبون من الانعام جند محضرون عند الحساب الاجداث القبور ينسلون يخرجون من مرقدنا

مخرجنا **سورة الصافات** واصب دائم لازب ملتزق ويستسخرون يسخرون فاهدوهم

وجهوهم وقفوهم احبسوهم انهم مسؤلون محاسبون مالكم لا تناصرون تمانعون مستسلمون

مسخرون غول صداع وقيل لا نتن ولا كراهة كخمر الدنيا بيض مكنون اللولؤ المكنون سواء الجحيم

وسط الجحيم شوبا يخلط طعامهم ويساط بالحميم الفوا وجدوا وجعلنا ذريته هم الباقين قال رسول الله صلعم حام وسام

ويافث وتركنا عليه في الآخرين لسان صدق للانبياء كلهم وان من شيعته اهل دينه يزفون النسلان

في المشي بلغ معه السعي العمل وتله صرعه في الغابرين في الباقين الفلك المشحون السفينة الموقرة الممتلية

وهو مليم المسيء المذنب فنبذناه بالعراء القيناه بالساحل مقيل وجه الارض من يقطين من غير ذات

اصل الدباء ونحوه بفاتنين مضلين لنحن الصافون الملائكة **سورة ص** في عزة معازين

الملة الآخرة وهي ملة قريش ولات حين مناص ليس حين مراد عجاب عجيب اختلاق الكذب والتحريص

فليرتقوا في الاسباب السماء وقيل طرق السماء في ابوابها جند ما هنالك مهزوم نعيم ربنا اولئك الاحزاب

القرون الماضية فواق رجوع وترداد قطنا العذاب وقيل الجزاء وقيل القط الصحيفة ولا تشطط

لا تسرف وعزني غلبني الخلطاء الشركاء الصافنات صفن الفرس يرفع احدى رجليه حتى يكون

على طرف الحافر الجياد السراع فطفق مسحا جعل يمسح اعراف الخيل وعراقيبها جسدا شيطانا

رخاء طيبة مطيعة له حيث اصاب حيث اراد الاصفاد الوثاق فامنن اعطا اركض

اضرب يركضون يعدون ضغثا حزمة اولي الايدي القوة والابصار الفقه في الدين وقيل

البصر في امر الله قاصرات الطرف عن غير ازواجهن اتراب مستويات وقيل امثال غساق

الزمهرير من شكله ازواج الوان من العذاب اتخذناهم سخريا احطنا بهم **سورة الزمر**

يكور يحمل زلفى مصدر قربى كتابا متشابها ليس من الاشتباه ولكن يشبه بعضه بعضا

في التصديق يتقي بوجهه يجر على وجهه في النار غير ذي عوج لبس متشاكسون الشكس

العسر لا يرضى بالانصاف جلا سيما اخا لصايقال سالما صالحا والذي جاء بالصدق القرآن
وصدق به المؤمن يجي يوم القيمة يقول هذا الذي اعطيتني بما فيه ويخوفونك بالذين من دونه
الهاوثنا اشمازت فنفرت ثم اذا خولناه اعطيناه ان ناسا من اهل الشرك قد قتلوا واكثروا
وزنوا واكثروا فاتوا محمدا صلعم فقالوا ان الذي تقول وتدعوا اليه لحسن لو تخبرنا ان لما عملنا
كفارة فنزل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم الاية وان كنت لمن الساخرين المخوفين لو ان
لي كرة رجعة المحسنين المهتدين بمفازتهم من الفوز والارض جميعا قبضته قال رسول الله صلعم
يقبض الله الارض ويطوى السموات بيمينه ثم يقول انا الملك اين ملوك الارض ونفخ في الصور
قال اعرابي يا رسول الله ما الصور قال قرن ينفخ فيه حافين مطيفين محافيه بجوانبه **سورة**
المؤمن ذي الطول السعة والغنا وقيل التفضل داب حال شان باب خبر ادعوني فحد وني
قال رسول الله صلى الله عليه واله وسلم الدعاء هو العبادة داخرين خاشعين النجاة الايمان ليس له دعوة
يعني الوثن يسجرون توقد بهم النار تمرحون تبطرون **سورة حم السجدة** فصلت بينت غير ممنون
محسوب وقدر فيها اقواتها ارزاقها ائتيا طوعا او كرها اعطيا قالتا اتينا طائعين اعطينا
في كل سماء امرها مما امر به نحسات مشائم فهديناهم بينا لهم اختصم عند البيت ثلاثة نفر قال احدهم
اترون الله يسمع ما نقول فقال الاخر يسمع ان جهرنا ولا يسمع ان اخفينا وقال الاخر ان
كان يسمع اذا جهرنا فهو يسمع ان اخفينا فانزل الله وما كنتم تستترون ان يشهد عليكم سمعكم
ولا ابصاركم ولا جلودكم ولكن ظننتم الاية والغوا فيه عيبوه قرا رسول الله ان الذين قالوا
ربنا الله ثم استقاموا قال قد قال الناس ثم كفر اكثرهم فمن مات عليها فهو ممن استقام ادفع بالتي هي احسن

الصبر عند الغضب والعفو عند الاساءة لا يسامون لا يفترون ولي حميم القريب اعملوا
ما شئتم يعني الوعيد ما لهم من محيص محاص عنه اي حاد عنه مرية امتراء **سورة الشورى**
يذرؤكم فيه تنسل بعد نسل لا حجة لا خصومة شرعوا ابتدعوا الا المودة في القربى
قال سعيد بن جبير قربى آل محمد فقال ابن عباس عجلت ان النبي صلعم لم يكن بطن من قريش
الا كان له فيهم قرابة فقال الا ان تصلوا ما بيني وبينكم من القرابة فيما كسبت ايديكم
قال رسول الله صلعم لا تصيب عبدا نكبة فما فوقها الا بذنبه وما يعفوا الله اكثر فيظللن رواكد على
ظهره يتحركن فلا يجرين في البحر يوبقهن يهلكهن من طرف خفي خفي ايل عقيما التي لا تلد
اوحينا اليك روحا من امرنا القرآن **سورة الزخرف** ام الكتاب اصل الكتاب مضى مثل الاولين
عقوبة الاولين مقرنين مطيقين ضابطين يقال فلان مقرن لفلان ضابط له وجعلوا له من عباده جزءا
عدلا كظيم ممتلئ غما اومن ينشؤ في الحلية يعني الجواري لو شاء الرحمن ما عبدناهم يعنون الاوثان
علامة على امام ومعارج الدرج وزخرفا الذهب ومن يعش يعمى وانه لذكر لك شرف
اسفونا اسخطونا يصدون يضجون يجرون نكرمون ملائكة يخلفون يخلف بعضهم بعضا
واكواب اباريق التي لا خراطيم لها فانا مبرمون مجمعون وقيله يا رب تفسيره ايحسبون انا
لا نسمع سرهم ونجويهم ولا نسمع قيلهم **سورة الدخان** رهوا ساكنا وقيل طريقا يابسا فاعتلوه
ادفعوه زوجناهم بحور عين انكحناهم حورا عينا يحار فيها الطرف قوم تبع ملوك اليمن وكل واحد
منهم يسمى تبعا فارتقب فانتظر قال ابن مسعود ان قريشا لما استعصوا على النبي صلعم دعا عليهم
بسنين كسني يوسف فاصابهم قحط وجهد حتى اكلوا العظام فجعل الرجل ينظر الى السماء فيرى

ما بينه وبينها كهيئة الدخان من الجهد ثم انزل الله تعـ فارتقب يوم تاتي السماء بدخان مبين فقيل يا رسول الله استسق الله لمضر فاستسقى فسقوا فعادوا الى حالهم حين جاءتهم الرفاهيته فنزلت انكم عائدون ثم انزل يوم نبطش البطشة الكبرى انا منتقمون يوم بدر

سورة الجاثية اضله الله على علم في سابق علمه جاثية مستوفزين على الركب نستنسخ نكتب

سورة الاحقاف فيما ان مكناكم ما لم نمكن لكم اثارة بقية من علم ما كنت بدعا من الرسل ما كنت باول الرسل ارايتم اتعلمون عارضا السحاب قال ابن مسعود افتقدنا النبي صلعم ذات ليلة وهو بمكة فقلنا اغتيل استطير ما فعل به فبتنا بشر ليلة بات بها قوم اذا اصبحنا اذا نحن به يجيء من قبل حراء فقال اتاني داعي الجن فاتيتهم فقرأت عليهم

سورة محمد عم آسن متغيرا اوزارها اثامها عرفها بينها مولى الذين امنوا وليهم يستبدل قوما غيركم ضرب رسول الله صلى الله عليه وسلم على منكب سلمان ثم قال هذا وقومه عزم الامر جد الامر اضغانهم حسدهم ولن يتركم لا ينقصكم

سورة الفتح ليغفر لك الله ما تقدم قال رسول الله صلعم لقد نزلت علي اية احب الي مما على الارض ثم قراها فقالوا هنيئا لك يا رسول الله فماذا يفعل بنا فنزلت ليدخل المؤمنين والمؤمنات جنات الخ دائرة السوء العذاب تعزروه تنصروا ان ثمانين هبطوا على رسول الله صلعم واصحابه من جبل التنعيم عند صلوة الصبح وهم يريدون ان يقتلوه فاخذوهم اخذا فاعتقهم رسول الله صلعم فانزل الله وهو الذي كف ايديهم عنكم الخ كلمة التقوى قال رسول الله صلعم لا اله الا الله سيماهم في وجوههم التواضع شطأه فراخه شطو السنبل تنبت الحبة عشرا وثمانيا وسبعا فيقوى بعضه ببعض ولو كانت واحدة

لم تقم على ساق فازره قواه فاستغلظ غلظ على سوقه اتم ساقه الشجر

سورة الحجرات لا تقدموا بين يدي الله ورسوله لا تقولوا خلاف الكتاب والسنة ان اقرع بن حابس قدم على رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ابو بكر يا رسول الله استعمله على قومه فقال عمر لا تستعمله يا رسول الله فتكلما عند النبي صلعم حتى ارتفعت اصواتهما فنزلت يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم ولا تجسسوا ان يتبع عورات المومن امتحن الله اخلص ولا تنابزوا يدعى بالكفر بعد الاسلام كان الرجل يكون له اسمان والثلاثة فيدعى ببعضها فعسى ان يكره ولا تنابزوا بالالقاب الشعوب النسب البعيد والقبائل دون ذلك

سورة ق المجيد الكريم مريج مختلف ملتبس وقيل الباطل باسقات طوال لبس شك حبل الوريد عرق العنق ذلك رجع بعيد رد بعيد فروج فتوق ما تنقص الارض من عظامهم حب الحصيد الحنطة قرينه الشيطان الذي قيض له تبصرة بصيرة فنقبوا هربوا وقيل ضربوا القى السمع لا يحدث نفسه بغيره لغوب النصب النضيد الكفر ما دام في اكمامه ومعناه منضود بعضه على بعض

سورة الذاريات الذاريات الرياح تذروه تفرقه فالحاملات وقرا السحاب ذات الحبك ذات الطرق والخلق الحسن وقيل استواء ها وحسنها قتل الخراصون لعن المرتابون في غمرة ساهون في ضلالتهم يتمادون يفتنون يعذبون يهجعون ينامون وفي انفسكم افلا تبصرون تاكل وتشرب في مدخل واحد ويخرج من موضعين فراغ الى اهله فرجع صرة صيحة فصكت لطمت بركنه بقوته الرميم نبات الارض اذا دبس ويبس بايد بقوة انا لموسعون لذو سعة خلقنا زوجين الذكر والانثى واختلاف الالوان حلو وحامض فهما زوجان ففروا الى الله معناه من الله اليه ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون

اهل السعادة من الفريقين الا ليوحدون وتواصوا انوا لهو المتين الشديد ذنوبا دلوا
سورة الطور الطور الجبل مسطور مكتوب رق منشور صحيفة المسجود المحبوس وقيل الموقد
تسجر حتى يذهب ماءها فلا سقي فيها قطرة تمور تحرك وتدور يدعون يدفعون فاكهين
معجبين سا التنام ما نقصناهم يتنازعون يتعاطون تاثيم كذب ريب المنون الموت المسيطرون
المسلطون كسفا قطعا سورة النجم اذا هوى غاب ذو مرة منظر حسن وقيل ذو شدة وقوة ربه
في امر الله قاب قوسين حيث الوتر من القوسين افتمارونه افتجادلونه قال ابن عباس اي محمد
واورد عليه لا تدركه الابصار فقال ويحك ذلك اذا تجلى بنوره الذي هو نوره وقالت عائشة
انما هو جبرئيل لم يره في صورته الا مرتين مرة عند السدرة المنتهى ومرة عند جياد له ستمائة
جناح ما زاغ البصر بصر محمد ص وما طغى ولا جاوزنه ا راى قسمة ضيزى جائرة وقيل
عوجا اكدى كدره بمنه وقيل قطع عطاءه الذي وفى وفي ما فرض عليه اغنى واقنى
اعطى وارضى رب الشعرى هو مرزم الجوزا ازفت الازفة اقتربت الساعة الان فقد من السماء
يوم القيمة سامدون لاهون السمود اللهو سورة القمر انشق القمر على عهد رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم فرقتين فرقة فوق الجبل وفرقة دونه فقال رسول الله ص اشهدوا ما
مستمر ذاهب عذاب مستقر حق مزدجر متناهي وانزجر افتعل من زجرت ودسر الذي
تجري به السفينة وقيل اضلاع السفينة اشر المرح والبطر شرب محتضر يحضرون الماء
فتعاطى تناول عابد فعقرها المحتظر كحظار من الشجر محترق يسيرا هونا فرأته فتمارى
كذبوا سيهزم الجمع ويولون الدبر تلاها رسول الله ص يوم بدر يعني هذا مصداق هذا

الوعد جاء مشركوا قريش يخاصمون رسول الله ص في القدر فنزلت يوم يسحبون في النار على
وجوههم ذوقوا مس سقر انا كل شيء خلقناه بقدر سورة الرحمن النجم ما يبسط على الارض والشجر
على ساق الوزن يريد لسان الميزان الانام الخلق العصف التبن وقيل بقل الزرع وقيل ورق الحنطة
والتين الريحان خضرة الزرع وورقه والحب الذي يؤكل منه فباى آلاء ربكما باي نعمة الله
صلصال طين خلط برمل كالفخار كما يصنع الفخار المارج اللهب الاصفر وقيل خالص النار مرج ارسل
برزخ حاجز لا يبغيان لا يختلطان المنشات ما رفع قلعه من السفن ذو الجلال ذو العز
والكبرياء سنفرغ لكم هذا وعيد من الله لعباده وليس بالله شغل يعني يحاسبكم لا تنفذون
لا تخرجون من سلطان شواظ لهب النار وقيل اللهب الذي لا دخان له ونحاس دخان النار
وقيل الدخان الذي لا لهب له وقيل الصفر يصب على رؤوسهم يعذبون به ولمن خاف مقام ربه
جنتان يهم بالمعصية فيذكر الله فيتركها افنان اغصان وجنا الجنتين دان ما يجتنى قريب
قاصرات الطرف لا يعين غير ازواجهن لم يطمثهن لم يدن منهن مدهامتان سوداوان من الري
نضاختان فايضتان مقصورات الحور وقيل محبوسات قصرن طرفهن وانفسهن على ازواجهن
رفرف خضر المجالس سورة الواقعة خافضة لقوم الى النار رافعة الى الجنة
رجت زلزلت وبست فتتت ثلة امة موضونة منسوجة واكواب الكوب لا اذان له
ولا عروة واباريق ذوات العرى والاذان لا ينزفون لا يقيئون ولا يسكرون
لغوا باطلا تاثيما كذبا في سدر مخضود الذي ليس له شوكة ويقال المخضود الموقر حملا
وطلح منضود الموقر وماء مسكوب جار مترفين متنعمين يحموم

دُخان اسود انا انشاناهن انشاء قال رسول الله صلعم من النساء اللاتی کن فی الدنیا عجایز

عمشا رمصا بصرون یدیمون الحنث العظیم الشرك الهیم الابل الظماء ما تمنون من النطف یعنی

فی ارحام النساء انا المغرمون لملزمون تورون تستخرجون او دیت او قدت للمقوین المسافرین

بمواقع النجوم بمحکم القران مدهنون مکذبون وتجعلون رزقکم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم والرزق

شکرکم تقولون مطرنا بنوء کذا وکذا غیر مدینین محاسبین فروح راحة وجنة نعیم

رخاء فسلام لك ای مسلم لك انك من اصحاب الیمین سورة **الحدید** بنزاها تخلقها مستخلفین

معمرین فیه باس شدید جنة وسلاح مولیکم اولی بکم سورة **المجادلة** قالت عایشة رضی تبارك الذی

وسع سمعه کل شیء انی لا اسمع خولة بنت ثعلبة ویخفی علیه بعضه وهی تشتکی زوجها الی رسول الله

صلی الله علیه وسلم تقول یا رسول الله اکل شبابی ونثرت له بطنی حتی اذا کبرت سنی وانقطع له ولدی ظاهر

اللهم انی اشکو الیك قالت عایشة فما برحت حتی نزل جبرئیل علیه السلام بهؤلاء الایات قد سمع الله قول التی

یحادون یشاقون کبتوا اخزوا من الخزی قال علی رضی نزلت یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول

الرسول قال النبی صلعم ما تری دینار قلت لا یطیقونه قال فنصف دینار قلت لا یطیقونه قال فکم

قلت شعیرة قال انك لزهید فنزلت ءاشفقتم قال النبی صلعم خفف الله عن هذه الامة استحوذ غلب

سورة **الحشر** الجلاء الاخراج من ارض الی ارض قال ابن عباس نزلت فی بنی النضیر امروا بقطع

النخل فحاك فی صدورهم فقال المسلمون قد قطعنا بعضا وترکنا بعضا فلنسئلن رسول الله صلی الله علیه وسلم

فانزل الله ما قطعتم من لینة الخ قالت عایشة وکان من بسیط لم یصبهم جلاء فیما خلا

لینة نخلة ما لم تکن عجوة او برنیة حاجة حسدا خصاصة فاقة ان رجلا من الانصار

باب به ضیف فلم یکن عنده الا قوته وقوت صبیانه فقال لامرأته نومی الصبیة واطفی السراج

وقربی للضیف ما عندك فنزلت یؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة المفلحون الفائزون بالخلود الفلاح

البقاء المهیمن الشاهد العزیز المقتدر علی ما یشاء الحکیم المحکم لما اراد سورة **الممتحنة** نزلت فی کتاب

خاطب بن ابی بلتعة الی المشرکین یخبرهم ببعض امر النبی صلعم لا تجعلنا فتنة للذین کفروا لا تسلطهم علینا

فیفتنونا قدمت ام اسماء بنت ابی بکر الصدیق بهدایا فابت ان تسلمها وتدخلها فانزل الله تع

لا ینهیکم الله عن الذین لم یقاتلوکم الایة ولا یاتین ببهتان یفترینه لا یلحقن بازواجهن غیر

اولادهم سورة **صف** قال عبد الله بن سلام قعدنا نفرا من اصحاب النبی صلعم وتذاکرنا فقلنا لو نعلم ای الاعمال

احب الی الله لعملناه فانزل الله سبح لله ما فی السموات وما فی الارض السورة مرصوص ملصق بعضه ببعض

من انصاری الی الله من یتبعنی سورة **الجمعة** وآخرین منهم لما یلحقوا بهم قیل من هم یا رسول الله

فوضع رسول الله صلعم یده علی سلمان ثم قال لو کان الایمان عند الثریا لناله رجال من هؤلاء اقبلت

عیر یوم الجمعة وهم مع رسول الله صلعم فتبادر الناس الا اثنی عشر رجلا فانزل الله واذا راوا تجارة

او لهوا سورة **المنافقین** نزلت فی الرد علی عبد الله بن ابی المنافق فانه قال لئن رجعنا لیخرجن فنقل زید بن ارقم فیما حکاه

عنه قاتلهم الله لعنهم الله وکل شیء فی القران قتل فهو لعن خشب مسندة نخل قیام وقیل

کانوا رجالا اجمل شیء لووا رؤسهم حرکوا استهزاء بالنبی صلعم ینفضوا یتفرقوا سورة **التغابن**

یوم التغابن [illegible] اهل الجنة اهل النار ومن یؤمن بالله یهد قلبه هو الذی اذا اصابته مصیبة رضی

وعرف انها من عند الله ان من ازواجکم واولادکم عدوا لکم قال ابن عباس رضی هؤلاء رجال اسلموا فی

مکة اهل وارادوا ان یاتوا النبی صلعم فابی ازواجهم واولادهم سورة **الطلاق** انفقوا تصدقوا ا

ومن يتق الله يجعل له مخرجا ينجيه من كل كرب في الدنيا والآخرة ان ارتبتم ان لم تعلموا وبال
امرها جزاءها واولات الاحمال واحد تها ذات حمل بين النبي صلعم ان الحمل اذا وضعت بعد وفات
زوجها بقريب فقد انقضت عدتها فحكم اولات الحمل مخصص بحكم المتوفي عنها زوجها عتت ابت
سورة تحريم كان رسول الله صلعم يشرب عسلا عند زينب ويمكث عندها فتواطيت ازواجه وقلن نجد منك
ريح المغافير فحلف ان لا يعود فنزلت اللتان تظاهرتا على رسول الله صلعم عايشة وحفصة وقيل كانت
لرسول الله صلعم امة يطاها فلم تزل به حفصة حتى جعلها على نفسه حراما فانزل الله يا ايها النبي لم تحرم
صغت قلوبكما لتصغي لتميل ظهير عون قوا انفسكم واهليكم اوصوا اهليكم بتقوى الله وادبوهم
سورة الملك فسحقا بعدا من فطور شقوق حسير كليل ضعيف في غرور في باطل النفاق
سورة ن لو تدهن فيدهنون لو ترخص في الاخلاق تميز تقطع مناكبها جوانبها تفور الكفور
لهم فيه خصون عتل متكبر زنيم ولد الزنا ويقال ظلوم كالصريم كالصبح انصرم من الليل
والليل انصرم من النهار الصريم الذاهب يتخافتون يتناجون على حرد على جد في انفسهم
قال اوسطهم اعدلهم يوم يكشف عن ساق هو الامر الشديد المقطع من الهول يوم القيمة قال ابن مسعود
هذا يوم كرب وقال رسول الله صلعم يكشف ربنا ساقه فيسجد له كل مومن ومومنة ويبقى من كان يسجد في
الدنيا رياء وسمعة فذهب ليسجد فيعود ظهره طبقا واحدا وهو مكظوم مغموم وهو مذموم
ملوم ليزلقونك ينقضونك **سورة الحاقة** صرصر شديدة عاتية عتت على الخزان حسوما
متتابعة خاوية سقط اعلاها على اسفلها طغى الماء كثر داعية حافظة اني ظننت ايقنت دانية
قريبة كانت القاضية الموتة الاولى التي متها لن احيى بعدها غسلين صديد اهل النار

الوتين نياط القلب **سورة المعارج** سال سائل هو نضر بن الحارث قال اللهم ان كان هذا
هو الحق الى المعارج العلو والفواضل كالمهل قال رسول الله صلعم كعكر الزيت فاذا قربه الى وجهه
سقطت فروة وجهه الفصيلة اصغر ابائه القربى اليه ينمى بنا نتمى نزاعة للشوى اليدان
والرجلان والاطراف وجلدة الراس يقال لها شواة عزين حلق وجماعات واحدتها عزة **سورة نوح**
مدرارا يتبع بعضها بعضا لا ترجون لله وقارا لا تخشون الله عظمة سبلا فجاجا طرقا مختلفة
الكبار اشد من الكبار ودا ولا سواعا الآية قال ابن عباس اسماء رجال صالحين من قوم نوح فلما هلكوا
اوحى الشيطان الى قومهم ان انصبوا الى مجالسهم التي كانوا يجلسون انصابا وسموها باسمائهم
ففعلوا ولم يعبد حتى اذا هلك اولئك وتنسخ العلم عبدت تبارا هلاكا **سورة الجن** انطلق رسول الله صلعم
في طايفة من اصحابه عايدين الى سوق عكاظ وقد حيل بين الشياطين وبين خبر السماء وارسلت عليهم
الشهب فرجعت الشياطين فقالوا اضربوا مشارق الارض ومغاربها فانظروا ما هذا الامر الذي حال بينهم
وبين خبر السماء فانطلق الذين توجهوا نحو تهامة الى رسول الله صلعم بنخلة وهو يصلي باصحابه الفجر
فلما سمعوا القرآن قالوا هذا الذي حال بينكم وبين خبر السماء فهنالك رجعوا الى قومهم فقالوا يا
انا سمعنا الآيات جد ربنا فعله وامره وعظمته وقدرته فلا يخاف بخسا نقصا من حسناته و
رهقا زيادة من سياته طرايق قددا المنقطعة في كل وجه لبدا اعوانا **سورة المزمل** لما نزلت
يا ايها المزمل قاموا سنة حتى تورمت اقدامهم فانزل الله تعالى فاقرؤا ما تيسر منه وتبتل اخلص
انكالا قيودا كثيبا مهيلا الرمل السائل اخذا وبيلا شديدا ليس ملجأ منفطر به مثقلة به
يقال متصدع من خوف يوم القيمة **سورة المدثر** الرجز الاوثان يوم عسير شديد صعودا

قال رسول الله صلعم الصعود جبل يتصعد فيه سبعين خريفا ثم يهوى به كذلك ابدا لواحة
محرقة اتانا اليقين الموت مستنفرة نافرة مذعورة القسورة الاسد ويقال قسورة
ذكر الناس واصواتهم سورة القيمة ليفجر امامه سوف اتوب وسوف اعمل كلا وزر لا ملجأ كان
النبي صلعم اذا انزل عليه الوحي حرك به لسانه فانزل الله تعالى لا تحرك به لسانك فاذا قرأناه فاتبع قرآنه اعمل به
باسرة كالحة والتفت الساق بالساق آخر يوم من ايام الدنيا واول يوم من ايام الآخرة فتلتقي الشدة
يتمطى يختال اولى لك فاولى توعد سدى هملا سورة الدهر امشاج مختلفة الالوان ويقال
اختلاط ماء الرجل وماء المرأة اذا وقع في الرحم مستطيرا فاشيا ضيقا وقيل ممتد البلاء عبوسا
قمطريرا الذي ينقبض وجهه من شدة الوضع وقيل قمطريرا طويلا وقيل شديدا سلسبيلا حديدة
الجرية اسرهم شدة الخلق سورة المرسلات كفاتا كنانا رواسي شامخات جبالا مشرفات فراتا
عذبا جمالات جمال الصفر حبال السفن تجمع حتى يكون كاوساط الرجال سورة النبأ سراجا وهاجا
مضيئا المعصرات السحاب يعصر بعضها بعضا فيخرج الماء من بين السحاب ثجاجا منصبا الفافا
مجتمعة غساقا غسقت عينه وينسق الجرح يسيل جزاء وفاقا وافقت اعمالهم لا يرجون حسابا
لا يخافونه مفازا منتزها وكواعب نواهد اترابا في سن واحد ثلث وثلثين سنة وكاسا
دهاقا ممتليا وملي عطاء حسابا جزاء كافيا لا يملكون منه خطابا لا يكلمونه الا ان يأذن
لهم الروح ملك من اعظم الملائكة خلقا وقال صوابا حقا وقيل لا اله الا الله سورة والنا
زعات الرادفة النفخة الثانية واجفة خائفة الحافرة الى امرنا الاول الى الحيوة النخرة
البالية بالساهرة وجه الارض متاعا لكم منفعة سمكها بناءها واغطش اظلم مرساها منتهاها

سورة

سورة عبس انزل عبس وتولى في ابن ام مكتوم الاعمى اتى رسول الله صلعم فجعل يقول يا
رسول الله ارشدني وعند رسول الله صلعم رجل من عظماء المشركين فجعل رسول الله صلعم يعرض عنه
ويقبل على الآخر تصدى تغافل عنه تلهى تشاغل سفرة كتبة لما يقض لا يقضي احد ما امر به
وقضبا القت حدائق البساتين وفاكهة الثمار الرطبة وابا ما تعلفت منه الدواب مسفرة مشرقة
ترهقها تغشيها شدة سورة كورت كورت ظلمت انكدرت تغيرت وانتثرت سجرت يذهب
ماءها وقيل المسجور المملو واذا النفوس زوجت زوج نظيره من اهل الجنة والنار الخنس ترجع
وتكنس كما يكنس الظبي عسعس ادبر والصبح اذا تنفس ارتفع النهار بضنين بضنين به وقرئ الظنين
المتهم سورة انفطرت فجرت بعضها في بعض وقيل فاضت بعثرت بحثت فعدلك اراد
معتدل الخلق سورة المطففين المطفف لا يوفي يوم يقوم الناس قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقوم احدهم
في الرشح الى انصاف اذنيه بل ران ثبت الخطايا عليين الجنة الارائك السرر الرحيق الخمر
ختامه طينه التسنيم يعلو شراب اهل الجنة ثوب جوزي سورة انشقت اذنت سمعت والطاعت
والقت اخرجت ما فيها من الموتى وتخلت عنها حسابا يسيرا قال رسول الله صلعم ذلك العرض
يعني بغير مناقشة لن يحور لن يرجع ويبعث وما وسق جمع من دابة والقمر اذا اتسق اتساقه اجتماعه
لتركبن طبقا عن طبق حالا بعد حال اجر غير ممنون غير منقوص سورة البروج اصحاب الاخدود
الاخدود الشق في الارض اسلم غلام كانوا امروه بتعلم السحر على يد راهب فعلموا بذلك فاخذوه
وظهرت على يديه الكرامة فامن الناس فقتلوه وخددوا اخدودا من لم يرجع من دينه القوه فيها
فتنوا عذبوا الودود الحبيب سورة الطارق الثاقب هو موضع القلادة من المرأة ذات الرجع سحاب

يرجع بالمطر والارض ذات الصدع تتصدع بالنبات لقول فصل حق وما هو بالهزل باطل
سورة الاعلى غثاء هشيما احوى متغير من تزكى من الشرك وذكر اسم ربه وحد الله فصلى
الصلوات الخمس سورة الغاشية الغاشية والطامة والصاخة والحاقة والقارعة من اسماء يوم القيمة
عاملة ناصبة الشقاء عين آنية بلغ اناها وحاشرها الضريع نبت يقال له الشبرق وقيل
شجر من نار لا تسمع فيها لاغية شتما ونمارق المرافق المصيطر الجبار والمسلط سورة الفجر
سئل رسول الله صلعم عن الشفع والوتر وهي الصلوة بعضها وتر وقيل الوتر الله ارم ذات العماد القديمة
والعماد اهل عمود يقيمون جابوا الصخر نقبوا الحجارة في الجبال فاتخذوها بيوتا سوط عذاب
كلمة تقرأها العرب بكل نوع من العذاب لبالمرصاد يسمع ويرى وقيل اليه المصير ولا تحاضون
على طعام المسكين تأمرون بالطعام اكلا لما الصف جما شديدا كثيرا وانى له كيف المطمئنة
المصدقة بالثواب سورة البلد في كبد في اعتدال واستقامة مالا لبدا كثيرا النجدين الخير والشر
وقيل الضلالة والهدى فلا اقتحم العقبة فلم يقتحم العقبة في الدنيا ثم فسرها وما ادريك الح
ذا مسغبة مجاعة ذا متربة الساقط في التراب وقيل ذا حاجة وجهد موصدة مطبقة ❀
سورة الشمس وضحيها ضوءها طحيها قسمها فالهمها فجورها وتقويها بين الخير والشر
بطغويها بمعاصيها اذا انبعث اشقيها رجل عزيز عازم منيع في رهط ولا يخاف عقبيها
لا يخاف من احد تبعة سورة الليل اذا تردى اذا مات وتردى في النار بالحسنى بالخلف تلظى
تتوهج سورة الضحى سجى اظلم وسكن وقيل ذهب ما ودعك ربك وما قلى ما تركك بغضك وما
ابطأ جبرئيل فقال المشركون قد ودع محمد فانزل الله ما ودعك ربك الح عائلا ذو عيال سورة الم نشرح

انقض

انقض اثقل فانصب في الدعاء سورة التين في احسن تقويم في احسن خلق سورة القلم الرجعى
المرجع لنسفعا لنأخذن ناديه عشيرته قال ابو جهل لئن رايت محمدا صلى الله عليه وآله وسلم يصلي لاطأن على عنقه
فقال النبي صلعم لو فعل لاخذته الملائكة عيانا وفي رواية قال ابو جهل انك لتعلم ما بها من ناد اكثر مني
فانزل الله فليدع ناديه سندع الزبانية الملك سورة لم يكن منفكين زائلين سورة زلزلت
تحدث اخبارها قال رسول الله صلعم اخبارها ان تشهد على كل عبد وامة بما عمل على ظهرها سورة
العاديات فاثرن به نقعا رفعن به غبارا الكنود الكفور لحب الخير لشديد البخيل حصل ميز
سورة القارعة كالفراش المبثوث كغوغاء الجراد يركب بعضه بعضا كذلك الناس يجول بعضهم
في بعض كالعهن كالعهن وقرأ عبد الله كالصوف سورة التكاثر التكاثر من الاموال والاولاد
سورة العصر العصر الدهر خسر ضلال سورة الهمزة حطمة اسم النار مثل سقر ولظى سورة
الفيل الم تر الم تعلم طيرا ابابيل متتابعة وقيل ذاهبة وجائية تنقل الحجارة بمناقيرها
وارجلها فتبلبل على رؤوسهم من سجيل من سنك وكل سورة قريش لايلاف قريش لنعمتي
على قريش ايلافهم لزومهم وقيل الفهم ولا يشق عليهم في الشتاء والصيف امنهم من كل
عدوهم في خوفهم سورة الماعون يدع اليتيم يدفع عن حقه ساهون لاهون الماعون
المعروف كله وقال بعض العرب الماء قيل اعلاها الزكوة المفروضة وادناها عارية المتاع
سورة الكوثر قال رسول الله صلعم هو نهر في الجنة شانئك عدوك سورة النصر قال ابن عباس
انما هو اجل رسول الله صلعم اعلمه اياه فصدقه سورة تبت صعد رسول الله صلعم الصفا فنادى
يا صباحاه فاجتمعت اليه قريش فقال اني نذير لكم بين يدي عذاب شديد فقال ابو لهب الهذا

جمعتنا تبالك فانزل الله تعالى تبت يدا ابي لهب من مسد ليف المقل وهي السلسلة التي
في النار **سورة الاخلاص** قال المشركون انسب لنا ربك فانزل الله قل هو الله احد الصمد
الذي كمل سودده **سورة الفلق** الفلق الصبح اذا انفلق من ظلمة الليل وقيل الخلق
غاسق الظلمة وقيل غاسق الليل اذا وقب غروب الشمس اذا وقب اذا دخل في كل شئ
واظلم نظر رسول الله صلى الله عليه وسلم الى القمر فقال يا عايشة استعيذي بالله من شر
هذا فان هذا الغاسق اذا وقب **سورة الناس** الوسواس اذا ولد خنسة الشيطان
فاذا ذكر الله ذهب واذا لم يذكر الله ثبت في قلبه وهذا اخر ما اوردناه في الرسالة
المسماة بفتح الخبير مما لا بد منه في علم التفسير والحمد لله اولا واخرا وظاهرا
وباطنا وصلى الله على سيدنا محمد واله وصحبه اجمعين ١٢

الحمد لله كه كتاب مستطاب مسمى بفوز الكبير مع فتح الخبير في اصول التفسير من تصنيف
واقف اسرار كلام الله حضرت شاه ولي الله والد ماجد مولانا وبالفضل اولانا
جناب حضرت شاه عبد العزيز محدث دهلوى رحمهما الله من يد فقير الحقير اميدوار
فضل قادر على الاطلاق وهو على كل شئ قدير نور حسن در مطبع محمدي باهتمام عبد الملك حليه
طبع پوشيد